

ممدوح ابیانی پند آمیز میسراید مانند این قصیده در مدح خواجه رکن الدین
صاعد بن مسعود :

طوبی لك ار زبان تو با دل موافقت	ای آنکه لاف میزنی از دل که عاشقت
تنها جریده رو که گذر پر مضایقت	بگذار ساز و آلت حس و خیال و وهم
مسیر پی خیال که در زدی متافقت	از عقل پرس راه که پیری موحد است
کین کرد خیمه نیز محل طوارفت	ز افلاک بر گذر اگر ت میل نزهتست
بس لاف یکدلی زنی آنهم نه لایقت	چون غنچه دل در این تن ده روی بسته ای
ورنه همه سراسر عالم مشارفت ...	خورشید حق ز سایه تو در حجاب شد

در قصاید کمال الدین توجه خاصی نسبت بزاد گاهش اصفهان دیده میشود و
روزگار آبادانی و نشاط یا ایام خرابی و اندوه آن شهر را از دل در مییابد و شرکت
میجوید مانند قصاید با مطلع های ذیل:

دل و دامن از چنگ محنت رها ...	منم اینکه کشته است ناگه مرا
اینچنین عهد کس ندارد یاد ...	اصفهان خرم است و مردم شاد
هواش عنبر افشانند زمینش گلستان گردد	سفاهان را بهر یکچند دولتیا جوان گردد

شاعر قصایدی مؤثر در گذشتن عمر و شکایت از مردم و پند و اندرز سروده است
از قبیل قصیده :

بمردمی اگر از مردمی اثر دیدم	جهان بگشتم و آفاق سر بسر دیدم
همه گشایشی از چشمه جگر دیدم	درین زمانه که دل بستگی است حاصل او
ز روزگار من از بد بسی بتر دیدم	بنالم ار کسی از بد همی بنالد از آنک

در قصیده ای که بمطلع :

ز شاعری بتر اندر جهان ندیدم کار	بچشم عقل نظر میکنم بمن و یسار
آغاز کرده و کساد بازار شعر و وحشت و منت مردم یاد میکند خود از علو طبع خود	سخن میراند و میگوید:

هزار شکر و سپاس از خدای عز و جل

که من ز حرص و طمع نیستم بر این هنجار

وجود کسب خود از شعر و شاعری نکندم

چومن اگرچه کم افتند ناظم اشعار

نشسته بر سر گنج قناعتم شب و روز

نه من ز کس نه کس از من همی برد تیمار

برخی ابیات مینمایاند که بر این دردهای معنوی درد جسمانی هم پیوند بوده

و هم مانند پدرش از درد چشم شبهانی غنوده چنانکه گوید:

جانم ز درد چشم بجان آمد از عذاب

یارب چه دیدخواهم از این چشم در دیاب

گویند مشک ناب شود خون بروزگار

دیده بچشم خویش که شد مشک خون ناب

کمال الدین در مرثیه پدر هم قصیده‌ای مؤثر ساخته که مطلع آن اینست:

من سر بافتاب و فلک در نیاورم گریغ آفتاب زند چرخ بر سرم

همام تبریزی - خواجه همام الدین بن علائی تبریزی از شعرا و سخنگویان

نامبردار آذربایجانست و در فنون نظم بنصوص در غزل سرائی استادی بکار برده و سبک

سعدی را بخوبی تتبع کرده است. خود نیز لطافت سخن خویش را دریافته و گفته:

همه مرا سخن دلفریب و شیرین است ولی چه سود که بیچاره نیست شیرازی

و در این بیت نظرش بمعاصر بزرگش سعدی است. دیوان غزلیات همام قریب دو هزار

بیت دارد نیز منظومه‌ای موسوم به صحبتنامه بنام خواجه شرف الدین هارون پسر

شمس الدین محمد صاحب دیوانی جوینی که از ادب پروران عهد و همام خدمت آن

بزرگوار ملتزم بود ساخته. همام در غزل تأثیر مهر و صفای قلب عاشق را بزبانی فریبنده

تعبیر میکند و از آن جمله گوید :

چون دیده‌ای که مانند خالی زر و شنائی دانی چگونه باشد از دوستان جدائی

لیکن ز روی جانان مشکل بود جدائی سهلست عاشقان را از جان خود بریدن

گر در میان یاران مهری بود خدائی در دوستی نباید هرگز خلل زدوری

صد بار اگر در آتش آنرا بیازمائی هر ز که خالص آید بر یک عیار باشد

آثار عشق در گل و بلبل نیز پیداست و مردی که آتش مهر در دل او ظهور کرد
از ملامتگران نیندیشد :

بلبلان را همه شب خواب نیاید از بیم
کسه مبادا ببرد بر گک گلی باد نسیم
شب مهتاب و گل و بلبل سرمست بهم
مجلس آن نیست که در خواب رود چشم ندیم
باد را گر خبر از غیرت بلبل بودی
هیچ وقتی نگذشتی ز گلستان از بیم
اثر عشق نگر در همه چیزی ورنی
مرغ را نغمه داد که کردی تعلیم
عشق میورزم و گو خصم ملامت میکند
نه من آورده ام این شیوه که رسم است قدیم
گر نمایم بملامتگر خود صورت دوست

دهد انصاف و کند مسئله با ما تسلیم
از همین مضامین پیداست که همام فقط مضامین معمول و مشهور را اقتباس نکرده
و خود تصرفی نموده مثلاً در غزل فوق مضمون باد و بر گک و گل و بیم بلبل چندان شایع
نیست و شاید از ابتکارات شاعر باشد .

اوحدی مراغه‌ای - رکن الدین اوحدی از شعرای متصوف آذربایجانست
در حدود ۶۷۰ در مراغه تولد یافت. و قسمت مهمی از عمر خود را در اصفهان اقامت
جست از سخنانش پیداست که در علوم دینی و عرفانی غوری و در مسائل اخلاقی و
اجتماعی نظری داشته.

در عرفان به عارف معروف شیخ ابو حامد اوحدالدین کرمانی (متوفی در ۶۳۵)
دست ارادت داده و تخلصش از نام اوست. عمده شهرت اوحدی در دوره سلطنت آخرین
ایلخان یعنی ابوسعید (۷۱۶-۷۳۶) بود و پادشاه و وزیر او غیاث الدین محمد
خواجه رشیدالدین فضل الله را در اشعار خود مدح کرده .

دیوانش مرکب است از قصاید و غزلیات و قطعات و ترجیع بند و رباعیات . غزل عرفانی را متین ساخته، در قصایدش نیز ابیات عرفانی و مرثیاتی لطیف موجود است از منظومات دیگر او مثنوی ده نامه یا منطق العشاق است که آنرا بنام وجیه الدین شاه یوسف نوه خواجه نصیر الدین طوسی ساخته و در آن گفته :

وجیه دولت و دین شاه یوسف که دارد رتبت پنجاه یوسف

نصیر الدین طوسی را نبیره که عقل از فطنت او گشت خیره

تاریخ نظم ده نامه سال ۷۰۶ بود چنانکه خود گفت:

بسال ذال و او از سال هجرت بیایان بر دم این در حال هجرت

دیگر مثنوی معروف جام جم است که در آن مدح از سلطان ابوسعید نموده و

آنرا بنام غیاث الدین محمد وزیر کرده و مشتمل بر پنج هزار بیت است و میتوان گفت

شاهکار شاعر است که بسال ۷۳۳ بسلك نظم آمده. خود گوید:

چو بتاریخ بر گرفتم فال هفتصد رفته بود و سی و سه سال

وفات او حدی بسال ۷۳۸ اتفاق افتاد و در زادگاه خود مراغه مدفون گردید سنگ

قبر او با این تاریخ هنوز بر روی خاکش محفوظست.

قصیده زیرین چنانکه مشهود است لحن عرفانی دارد و سبك سنائی و شیخ عطار

و مولوی را بیاد میآورد و از شاعران متأخرتر ترجیع بندها تف بدان میماند:

سر پیوندا ما ندارد یار چون توان شد ز وصل بر خوردار

همدمی نیست تا بگویم راز خلوتی نیست تا بگویم زار

در خروشم زصیت آن معشوق در سماعم ز صوت آن مزمار

مطربیم پرده ها همی سازد که در آن پرده نیست کس را بار

همه مستان در آمدند بهوش مست ما خود نمیشود هشیار

چیست این ناله و فغان در شهر چیست این شور و فتنه در بازار

همه در جستجوی و او غافل همه در گفتگوی و او بیزار

نار در زن بخرمن تشویش پای در نه ز همکن افکار

سنگ در شیشه ملاحی بار
 بر در چار طبع زن هسما
 و آن مربع بریز در مضمار
 تا برون آید آن علم ز غبار
 کثرت از آینه است و آینه دار
 که یکی چون دو میشود بشمار
 عدد از درهم است و از دینار
 که ز دریا جدا شود به بخار
 نقطه اصل از اتمها بر دار
 و اندگر سایه در و دیوار
 باز جوئید یا اولی الایصار ...

خانه در پیشه الهی بر
 در سواد سه نقش کش خاچه
 این مثلث بنه بر آتش شک
 باغبارند شاه و لشکر باش
 جز یکی نیست صورت خواجه
 آب و آینه پیش گیر و بین
 سکه شاه و نقش سکه یکیست
 هم بدریاست باز گشت نمی
 بنهایت رسان تو خط وجود
 تا بدانی که نیست جز یک نور
 همه عالم نشان صورت اوست

نظر شاعر در این قصیده چنانکه عیانست بوحدت عالم و تجلی حقیقت واحد در کثرت است همانطور که قطره از دریا جدا شده باز بدان میگردد اجزای وجود نیز که از یک هسته هستی است بیک اصل منتهی میشود .

با اینکه شعر او حدی از آن جمله این قصیده استادانه سروده شده ولی در استحکام عبارت و دقت معانی بسخن استادان درجه اول نرسد و اگر مثلاً این قصیده با ترجیع بند هائف که شاید از همین شعر و امثالش ملهم شده مقایسه کردد سخن هائف محکم تر جلوه خواهد نمود. حتی در ایاتی مانند :

تو گمانی که میرسد معشوق ...
 خانه در پیشه الهی بر ...

بنهایت رسان تو خط وجود ... کمی سستی در عبارت و معنی مشهود است او حدی در مثنوی جام جم نیز افکار عرفانی ابراز نموده و در ضمن مطالب اخلاقی و اجتماعی گفته و حکمرانان و قویدستان را پند آموخته و از آن جمله چنین آورده :

ایکه بر ملک و مملکت شاهی
 عدل بیعلم بیخ و بر نکند
 عدل کن گر زایزد آگاهی
 حکم بیعدل و علم اثر نکند
 پادشاهیش بیخ و ریشه کند
 شاه کو عدل و داد پیشه کند

بر قوی پنجه دست کین مگشای
 رفت کسری ز خط شهر بدشت
 گلشنی دیده تازه بو خندان
 پیر ز سارنج و نار باغی خوش
 گفت آب از کدام جویستش
 باغبانش ز دور ناظر بود
 گفت عدل تو داد آب او را

بر ضعیف وزبون کمین مگشای
 با سواران ز هر طرف میگشت
 تر و نازک چو خط دلبندان
 زیر هر برگ او چراغی خوش
 که بدینگونه رنگ و بویستش
 داد پاسخ که تیک حاضر بود
 ز آن نیند کسی خراب او را

در حقیقت باید گفت کمتر مثنوی در زبان فارسی توان یافت که باندازه جام
 جم بمسائل اجتماعی و تربیتی برخورد و مضامینی عبرت انگیز در مسائل مهم مانند
 آداب و رسوم مناسبات با مردم و شرایط ساختن شهر و عمارت و اصول تربیت اولاد و
 شرح حالت پیشه‌وران و نکوهش قضاة و راه مردی و مردمی و نظایر آن در آن آمده
 و حق مطلب بدین خوبی ادا شده باشد مثلاً در تربیت فرزندان چنین گوید :

شرم دار ای پدر ز فرزندان
 بایسرفول زشت و فحش مگوی
 تو بدارش بگفتها آزر
 بچه خویش را بناز مدار
 چون بخواری بر آید و سختی

ناپسندیده هیچ میسندان
 تا نکرد لثیم و فاحشه گوی
 با بدارد ز کرده های تو شرم
 نظرش هم ز کار باز مدار
 نکشد محنت او ز بدبختی

و پیدا است که آشنا ساختن بچه‌ها از خریدی بکار و کوشش و سختی تا در بزرگی
 هست و بیکاره و آساندوست نباشند هم از اصول تربیت عصر ما است :

در حالت پیشه‌وران چنین گفته :

خناک آن پیشه کار حاجتمند
 گشته قانع بر زق و روزی خویش
 چند سال از برای کار و هنر
 دل او دارد از امانت نور
 شب شود سر بسوی خانه نهاد

بکم و بیش از این جهان خرسند
 دست در کار کرده سر در پیش
 خورده سیلی زا استاد و پدر
 دست او باشد از خیانت دور
 هر چه حق داد در مبانه نهاد

در قسمت اخیر جام جم صفات مرشد و مقامات سالک و اصطلاحات عارفان مانند دل و نفس و عشق و سماع و امثال آن موضوع سخنست .

امیر خسرو - چنانکه میدانیم زبان قدیم ادبی هندوستان یعنی سانسکریت با پارسی باستان خویشاوند است و هندیان همزادان ما هستند. زبان فارسی کنونی بعد از اسلام مخصوصاً بعد از شروع سلطنت غزنویان در هند و رواج پیدا کرد و در دوره مغول بیشتر انتشار یافت و شعرا و فضیلهای پارسی گو در این دیار ظهور کردند یکی از معروفترین آنان خسرو بن امیر سیف الدین محمود دهلوی است که از ایرانیان شایسته هوشمند آن عصر بود. پدرش در شهر کش نر کستان اقامت داشت و در غائله مغول به هندوستان فرار کرده و در آنجا در شهر پتیالی سکنی جست .

در این شهر بود که امیر خسرو بسال ششصد و پنجاه و یک تولد یافت و بهمان طور که پدرش از اهل فضل بود خودش نیز بتحصیل علوم و فنون پرداخت و مطالعه آثار و اشعار فارسی یعنی زبان ملی خود را شایسته خود ساخت تا درین زبان رسوخ کامل پیدا کرد و از ایام جوانی بسرودن اشعار آغازید بطوریکه وی را از جهت کثرت اشعار که باو نسبت داده اند و از آنچه از او باقی مانده میتوان شاعر درجه اول شمرد .

اقامتگاه امیر خسرو شهر دهلوی بود و تر دسلاطین آن ولایت منزلتی داشت و عده ای از آنان را در اشعارش نامبرد و مدح کرد .

امیر خسرو بحلقه ارادت یکی از مرشدان متصوفه هندی یعنی شیخ نظام الدین اولیاء اندر آمد و بسلوک در طریقت ریاضت و درویشی پرداخت در الفاظ و معانی اقتفاء از شعرای نامی ایران خاصه سنائی و خاقانی و نظامی و سعدی نموده مخصوصاً در غزل پیرو سبک استاد شیرازی بوده و گفته است :

جلد سخنم دارد شیراره شیرازی

ولی با اینهمه توان گفت امیر خسرو لحنی خاص دارد. که آن لحن در دیگر شعرای پارسی زبان هند نیز بتفاوت مراتب دیده میشود و این سبک بتدریج صورتی مخصوص کسب میکند که سبک معروف بهندی را بوجود میآورد .

دیوان اشعار امیر خسرو که مدایح آن غالباً بنام سلاطین دهلی است بر پنج ق

است از قرار ذیل :

۱- تحفة الصغر که اشعار جوانی شاعر است و عمده از قصاید و غزلیات و ترجیع بند
مرکب بوده و در آن سلطان غیاث الدین بلبان (۶۶۴-۶۸۶) و پسرش و شیخ نظام اولیاء
را مدح کرده .

۲- وسط الحیوة که گویا اشعار آنرا میان بیست و سی سالگی سروده و قصایدی
در مدح شیخ نظام اولیاء و نصره الدین سلطان محمد پسر بزرگ بلبان (مقتول در ۶۸۳)
که حامی شاعر بود نیز در مدح سلطان معز الدین کیقباد (۶۸۶ و ۶۸۹) دارد .

۳- غرة الکمال که آنرا میان سن سی و چهل سروده و در مقدمه آن از محسنات
و ترجیع شعر فارسی عربی سخن رانده و از شعرای بزرگ ایران مانند سنائی و خاقانی
و سعدی و نظامی نام برده و شیخ نظام الدین اولیاء و سلطان معز الدین کیقباد و جلال
فیروز شاه (۶۸۹-۶۹۵) و جانشین های او رکن الدین و علاء الدین و دیگران را
مدح کرده .

این دیوان بزرگتر از اقسام سابق و مرکب از قصاید و ترجیع بند و قطعات است .
۴- بقیه نقیه که اشعار دوره پیری شاعر را در بر دارد و قسمتی از آن در مدح
علاء الدین محمد شاه (۶۹۵-۷۱۵) و پسرش و دیگران است .

۵- نهاية الکمال که محتوی آخرین اشعار شاعر است و قصاید در مدح سلطان
غیاث الدین تغلق (۷۲۰-۷۲۵) و در مرثیه سلطان قطب الدین مبارک شاه (متوفی در
۷۲۰) دارد .

میتوان گفت قصاید این شاعر از غزلیاتش متین تر است و در این موضوع چنانکه
گفته شد پیروی از سخنگویان بزرگ کرده .

گاهی بعضی قصاید را با تغزل دلنشین آغاز میکند نظیر این ابیات :

صبارا گاه آن آمد که راه بوستان گیرد

زمین را سبزه در دیبا و گل در پریان گیرد

جهد از چشمه موج آب ولرزان در زمین افتد
 زند بر لاله باد تند و آتش در زبان گیرد
 زبان از گفتن آتش بسوزد لیکن از سوسن
 حدیث لاله گوید ترسم آتش در جهان گیرد
 تماشا کن که چون بگرفت لاله کوه را دامن
 کسی کو تیغ بی موجب کشدخوش جهان گیرد
 زیاد غنچه مرغان را نوابسته شود تا گل
 بسازد پرده نور و زو بلبل خود همان گیرد
 امیر خسرو مانند خاقانی قصاید دور و دراز دارد و یکی از آنها را در استقبال قصیده
 خاقانی با مطلع :

دل من پیر تعلیم است و من طفل زبان دانش ...
 ساخته که چنین آغاز میکند :

دل من طفلیست و پیر عشق استاد زبان دانش

سواد لوحه سبق و مسکنت گنج دبستانش

در طی این قصیده معانی مربوط بتقوی و اخلاقیات آمده و اشارات عرفانی هم شده
 و از جمله این بیت دیده میشود :

مشوینا بچشم سر که نارد دید خود راهم

بدل بین تا بینی هر چه خواهی ماه تابانش

غزلهای امیر خسرو از حد غزل معمول نگذشته . موضوع آن بیشتر مضامین
 عاشقانه است و سخن از آرزوی دیدار و هجران یار و نگرش و سوزش شمع و آرمیان
 آمده و از یار گریه ساز و زلف کمند انداز و سیل اشک و خدننگ تر گس هست و ابروی
 چو کان و کبک خوش گام بحث شده و زهد خرقه پوشان بادیر درد نوحان مقابله گشته
 و از چشم ریا و احوال و اشکال آن فراران یاد شده است .

امیر خسرو بحکیم نظامی اعتقاد خاصی داشت و بتقلید از آن ستاره ...

که اقسام آن بر وجه ذیل

۱- مطلع الانوار مقابل مخزن الاسرار نظامی که بیشتر اشعار دینی و اخلاقی

دارد و در ششصد و نود و هشت ختام یافته و بنام علاءالدین محمد شاه اتخاف شده .

۲- شیرین و خسر و مقابل خسر و شیرین نظامی که در همان سال فوق سروده

شده و در خاتمه این منظومه بندی خطاب به پسرش مسعود گفته این مثنوی نیز بنام علاءالدین محمد شاهست .

۳- مجنون و لیلی مقابل لیلی و مجنون نظامی که نیز در سال مذکور فوق بنام

همان حکمران بر شمه نظم کشیده شده از اقسام مؤثر این منظومه ابیاتی است که شاعر
بیاد مرگ مادر و برادر خود سروده و مطلع آن اینست :

امسال دو نور زاخترم رفت هم مادر و هم برادرم رفت

۴- آئینه سکندری مقابل اسکندرنامه نظامی که در ششصد و نود و نه نظم شده

و باز بنام علاءالدین است .

۵- هفت بهشت که در حکایت بهرام است و مقابل هفت بیگر نظامی است و

در هفتصد و یک نظم یافته و شاعر در خاتمه این مثنوی گفته که تمام خمسه در ظرف

سه سال سروده شده و قاضی شهاب الدین از فضایل آن سامان تمام آنرا مطالعه و تصحیح نموده

علاوه بر آنچه مذکور افتاد امیر خسرو و تصانیف و منظومه های دیگر مانند

قران السعدین و نه سپهر و مفتاح الفتوح دارد که در اوصاف و شرح حال سلاطین هند بوده

و گذشته از مزیت ادبی قیمت تاریخی دارند . از تألیفات منشور او خزائن الفتوح است

در تاریخ . در هزل و مطایبه و انتقاد و قصیده شکوائی نیز دست داشت .

امیر خسرو نه تنها در قصه گوئی بحکایات گذشته پرداخته بلکه از قصه های معاصر

نیز بنظم آورده است چنانکه منظوم خضر خان و دولرانی را بطرز قصه مؤثری در

سرگذشت خضر خان پسر علاءالدین محمد که معاصر و ممدوح شاعر بود ساخته در

موسیقی نیز استاد بوده و در پاسخ پرسشی راجع بشعر و موسیقی گفته :

یاسینخس گفتم که من در هر دو معنی کاملم .

این شاعر در فن انشاء نیز دست داشته و کتابی بنام رسائل الاعجاز در آن باب تألیف نموده .

بالجمله امیر خسرو را میتوان بزرگترین شعرای ایرانی مقیم هند نامید قریب هفتاد و پنج سال در هند و در نظم سخن سرعت خیال و وجودت طبع داشته چنانکه تنها پنجاه و پنج بیت دارد در مدت سه سال بنظم کشیده شعر او مانند شعرای دیگر هند لحن و لطافت خاصی دارد و در استعمال بعضی لغات و تراکیب تا حدی از اصطلاح معمول شعرای ایران دور میشود باید گفت با وجود ذوق و استعداد و طبع و قیاد که امیر خسرو راست الحق در عذوبت الفاظ و رقت معانی هرگز بیای مقتدای خود نظامی نرسیده است . وفات امیر خسرو بسال ۷۰۵ در دهلی اتفاق افتاد .

خواجوی کرمانی - کمال الدین ابوالعطاء محمود بن علی کرمانی متخلص بنخواجوی موجب گفته خود او در یک نسخه مثنوی گل و نوروز بتاریخ پانزدهم شوال ۶۷۹ در کرمان تولد یافت .

اولین کسب فضائل را در زادگاه خود نمود سپس مسافرت کرد و با اشخاص و طوائف گوناگون ملاقات نمود و جهان و جهانیان را بیازمود، خود گوید :

من که گل از باغ فلک چیده‌ام چارحد ملک و ملک دیده‌ام

در ضمن این مسافرت خواجو بملاقات علاءالدوله سمنانی متوفی در ۷۳۶ که از بزرگان صوفیه آن عصر بشمار میرفت نایل آمد و از او کسب فیض نمود و حلقه ارادت او را بگوش کرد . این رباعی را درباره مرشد روحانی گفت :

هر کو بره علی عمرانی شد چون خضر بسر چشمه حیوانی شد
از سوسه و غارت شیطان وارست مانند علاء دوله سمنانی شد

خواجو معاصر سلطان ابوسعید بهادر (۷۱۶-۷۴۶) بود و آن پادشاه و وزیر او غیاث الدین محمد را در قصاید خود مدح کرد . همچنین بعضی را از سلاطین آل مظفر ستود و در موقع اقامت در شیراز با اکبر و فصالی آن شهر از آن جمله با خواجه

حافظ معاشرت داشت و از شاه شیخ ابواسحاق اینجو (۷۴۲-۷۵۸) حمایت دید و او را نیز مدح کرد.

از ممدوحین دیگر خواجویکی شمس الدین محمود صاین بود که نخست در خدمت امرای چوپانی بود بعد بخدمت امیر مبارزالدین محمد (۷۱۳-۷۵۹) از آل مظفر پیوست سرانجام بشیخ ابواسحاق اینجوالتحاق نمود و بوزارت او منصوب گردید و در ۷۴۶ بدست امیر مبارزالدین مقتول شد.

یکی دیگر از ممدوحین شاعر تاج الدین احمد عراقی از بزرگان و جاه داران کرمان بود و شاعر را او به پیش محمود صاین برد.

قصاید دیگر خواجو عرفانی است و نمونه ذوق و مشرب تصوف شاعر است و در استحکام بیای قصاید سنائی میرسد.

خواجو گذشته از قصاید و مدایح غزلیات شیوا دارد و در این طرز پیر و مقلد شیخ سعدی است و دارای ذوق و قریحه ایست و از این حیث در زمان خود طرف توجه بود و سخن پرداز بزرگ آن عصر حافظ شعر او را می پسندید و تتبع و اقتدا میکرد چنانکه خود فرموده :

استاد غزل سعدی است پیش همه کس اما دارد سخن حافظ طرز سخن خواجو
میتوان گفت طرز غزل خواجو از جهتی شبیه بشیوه سنائی و شیخ عطار و مولوی
و از جهتی شبیه بسبک حافظ است. مثلاً غزلی مسانند این غزل بیشتر پیشینیان را
متذکر میسازد.

بانوائی خویش را در بینوائی یافتیم

فخر بر شاهان عالم در گدائی یافتیم

ز آشنا بیگانه گشتیم از جهان و جان علیل

در جوار قرب جانان آشنائی یافتیم

سالها بانگ گدائی بر در دلها زدیم

لاجرم بر پادشاهان پادشاهی یافتیم

ای بسا شب کاندیرین وادی بروز آورده ایم
تا کنون از صبح وصلش روشنائی یافتیم
چون از آن ظلمت این خاکدان بیرون شدیم

هر دو عالم روشن از نور خدائی یافتیم ...

و غزل‌های دیگر که چند بیت زیرین نمونه‌ای از آنست سبک حافظ را بنظر می‌آورد:
پیش صاحب نظران ملک سلیمان بادست بلکه آنست سلیمان که زمک آزادست
آنکه گویند که بر آب نهانست جهان مشنوا اینخواجه که تادرنگری بریادست
همچو نرگس بگشا چشم و بین کاندرخاک چند روزی چو گل وقامت چون شمشا
خیمه انس مزن بر در این کهنه رباط که اساس همه بموقع و بی بنیادست
هر زمان مهر فلک بر دگری میتابد چه توان کرد که این سغله چنین افتادست.
خواجو گذشته از دیوان اشعار مثنوی‌هایی بسبک استاد نظامی ساخته و خمسه‌ای
بوجود آورده است که اسامی آنها بقرار ذیل است :

۱- همای و همایون که داستانی است عاشقانه و در بحر تقارب گفته شده و با این
بیت شروع میکند :

بنام خداوند بالا و پست که از همتش هست شد هر چه هست

و آنرا در بغداد سال ۷۳۲ سروده و سلطان ابوسعید و وزیر او غیاث الدین محمد
(مقتول در ۷۳۶) را در مقدمه آن مدح گفته . تاریخ تألیف این مثنوی را شاعر در کلمه
بذل آورده و گفته است :

کنم بذل بر هر که دارد هوی که تاریخ آن نامه بذل است و بس

در این مثنوی گذشته از نظامی تأثیر سبک شاهنامه کاملاً محسوس است .

۲- گل و نوروز که باز مثنوی عشقی و در وزن خسرو و شیرین نظامیست و از
حیث روانی و شیرینی توان گفت بهترین مثنوی‌های خواجواست شروع این مثنوی
با این بیت است :

بنام نقشبند صفحه خساک عذار افروز مهرویان افلاک

این مثنوی بنام تاج الدین عراقی سابق الذکر اتحاف شده و بسال ۷۴۲ انجام یافته چنانکه گوید :

دوشش بر هفتصد و سی گشته افزون بیابان آمد این نظم همایون

۳ - کمالنامه که مثنوی عرفانیست بوزن هفت پیکر و آغاز آن اینست :

بسم من لا اله الا الله

در آغاز آن از پیروان طریقت و مراحل معرفت سخن رانده و بنام شیخ ابواسحاق اینجوسروده و در تاریخ نظم آن گفته :

شد بتاریخ هفتصد و چل و چار کار این نقش آذری چونگار

اینک چند بیتی از آن که روح عرفانی را مینمایاند و چشم بستن از ظاهر و کسب

بصیرت باطنی و صفات معنوی را بیان میکند نقل میشود

ای خوشا بر میان کمر بستن دیده بگشودن و نظر بستن

دست نشستن ز جام و مست شدن سر بر آوردن و زد دست شدن

بیزبان حلال دوستان گفتن دست نگشادن و سخن دیدن

بیقدم سوی بوستان رفتن شمش در بستن و چمن دیدن

پای نهاده در جهان گشتن آمده ظاهر و نهان گشتن

ترك خود کردن و خدا جستن مهر پروردن و وفا جستن

زندگی یافت آنکه جان در باخت از برای دلی روان در باخت

هر که جانبا ز نیست جانشر نیست آنکه این در نیافت آنش نیست

۴ - روضة الانوار که خواجو با استقبال مخزن الاسرار نظامی آن را بنام شمس الدین

محمود صاین وزیر شیخ ابواسحاق کرده .

تاریخ نظم روضة الانوار سال ۷۴۳ میباشد چنانکه خود شاعر با این بیت :

«جیم زیادت شده بر میم و دال»

بتاریخ فوق اشاره میکند . روضة الانوار در بیست مغانه و بسبک مخزن الاسرار

است حکایت عرفانی و دینی و اخلاقی دارد :

«ماعر توجه خود را نسبت بنظامی و مخزن الاسرار چنین اظهار میدارد :

معتقد نظم نظامی توئی
بر گذر از جدول و پرکار او
محرم اسرار خرد رای تست

گرچه سخنپرو نامی توئی
در گذر از مخزن اسرار او
خازن مخزن دل دانای تست

مقاله اول در حقیقت سخنست و در ضمن آن گفته :

بر در دل چشم فراست گشود
گشت سخن گوهر تیغ زبان
و آب حیات از لب جان آمده

عقل که اقلیم سعادت گشود
شد بسخن تیغ زبان در فشان
جان نگر از دل بزبان آمده

مقاله دوم در مقامات اولیاست و در آن در صفات آن چنین گفته :

هم می وهم ساقی وهم ساغرند
وز در دل نقد روان یافته
وز نظر خلق نهان آمده

هم ره وهم رهرو و هم رهبرند
روی دل از کون و مکان تافته
راهبر خلق جهان آمده

مقاله سوم در کمال مراتب بشر است و در آن در بلندی مقام انسان گوید:

وی بنظر مشرف شش کامگاه
لاله دل سوخته داغ نو
شور خرد در سرت افکنده اند

ای بخرد ناظر نه بارگاه
کلبن جان خوش نظر باغ تو
هیکل دل در برت افکنده اند

مقاله چهارم در تنبیه و تهدید است و در آن فرماید:

گرم در آ تا یکی آهستگی
ور نشوی غرقه بساحل رسی
پیر نه ای عزت پیران بدار
رنج کن از آنکه شفا بایدت
نیک نظر باز کن و بسد مبین

دم بگشا تا یکی این بستگی
جهد بکن بو که بمنزل رسی
پادشهی پاس فقیران بدار
کل نگرار خار بچشم آیدت
مردمک دیده شو و خود مبین

مقاله پنجم در انقلاب امور و در آن اینگونه ابیات آمده :

از می نوشین هوی نیمه مست
وقت بیامد که در آئی ز خواب
پی سیر و هم گرانسر مباحث

چندشوی ایدل سودا پرست
خواب ز حد رفت نومست و خراب
دستخوش فکر سبکسر مباحث

درمقاله ششم نیز ما را به خرد و انتباه و پی بردن بمعنی انسانی میخواند:
 ای که دم از پیر خرد میزنی
 راه خرد گیر و ز خود در گذر
 ز آنکه بخود راه نیابد بشر
 و آب روان تو ز داغ دلست
 مقاله هفتم در احوال نفس متکلم است و در آن به اتحاد حقیقت نفس با

حق گوید:

نیست در این خانه برون از تو کس
 گر تو نشی یار بگو یار کو
 بوی تو یابیم در این کوی و بس
 جز تو در این دایره دیار کو
 ای دو جهان آینه روی تو
 مقاله هشتم در شرح آیت عشق است و در آن گوید:

ایدل اگر اهل دلی جان بیاز
 دست بشوی از قدح و مست باش
 هر دو جهان در ره جانان بیاز
 محوشو از نیستی و هست باش
 زنده بجانان شو و از جان بمیر

مقاله نهم در اعراض از عالم ظاهر و رجوع بیاطن و در آن باب گوید:

از تو غریبست که چون مرغ کور
 حیف بود رخت تو وین رختگاه
 ساختهای بر لب این آب شور
 زشت بود رخت تو وین رختگاه
 کار تو در کار گهی دیگر است
 مقاله دهم در صفت پیری و غنیمت جوانی است و در آن ابیات ذیل آمده:

مست شه و باده پرستی مکن
 شادی او خور که غم نان نخورد
 ترک بلندی کن و پستی مکن
 دل بکسی ده که غم جان نخورد
 همدم او باش که همدم نیافت
 مونس غمخوار بجز غم نیافت

مقاله یازدهم در مذمت ماده پرستی و شهوت شعاری است که در آن گوید:

هر که رخ از جان جهان بر نثافت
 کعبه دل در حرم بیخود است
 در ره دل گم شد و خود را نیافت
 پیک روانرا قدم سر مسد است
 هر که جهان داد در این ره بباد
 خسانم جشمشید بس دستش فتاد

مقاله دوازدهم در عقل و حیا:

عقل و حیا جان و دل آدند

نفعه گل دسته روحانیتند

آن چه بود مرهم آزار تو

مقاله سیزدهم در مذمت کبر:

ای شده مغرور ز اقبال و جباه

سر چه قرازی بسریر بلند

گر تو فرامرز تهمتن نسبی

مقاله چهاردهم در صفت سخاو کرامت

ایکه دم از جود و کرم میزنی

مایه توفیق کرم کردنت

ماده پرستان که در این خانه اند

مقاله پانزدهم در صفت عالم و وحدت است

هر که ز طوفان بلارخ بتافت

هر که درین ره شد و خود را ندید

وانکه در خانه کثرت بیست

راه طریقت ز شریعت بجوی

مقاله شانزدهم در تصفیه خاطر است و در ضمن آن گوید:

بگذر ازین چشم کدورت نمای

صیقلی آینه روح باش

دست بر افشان و ز جان در گذر

مقاله هفدهم در صفت غرور و در آن گوید:

رتک تصوف نه بصوفت و بس

صاف بر آینه صوف از کجاست

جامه ازرق چه و این زرق چیست

مشعله افروز ره آدند

فاتحه باب مسلمانیند

وین چه بود شحنة بازار تو

چند کنی تکیه بر ایوان گاه

زانکه سر یرت همه داراست و بند

بفکندت چرخ پروین تنی

مقاله شانزدهم در صفت سخاو کرامت و این چند بیت مثالی از آنست:

چون کرمت نیست چه دم میزنی

گنج یقین ترک درم کردنت

بیخبر از باده و پیمانہ اند

مقاله پانزدهم در صفت عالم و وحدت است که نمونه ای از ابیات آن نقل میشود:

آب رخ نوح پیمبر بیافت

راه بدر برده بمنزل رسید

در حرم کعبه وحدت نشست

دست حقیقت ز طریقت بشوی

چشمه مصفا کن و صافی برای

داروی درد دل مجروح باش

وز سر همت ز جهان در گذر

صوفی ازین رنگ ندیدست کس

کار نگردد بصف و صوف راست

همچو تو در بحر ربا غرق نیست

مقاله هجدهم در صفت آفرینش و در آن گوید:

واجب مطلق چو وجود آفرید	وز عدم آورد جهان را پدید
سنبل جان را بخرد تاب داد	گلشن دل را ز جگر آب داد
اطلس افلاک گهر دوز کرد	گوهر سیاره شب آفر وز کرد

مقاله نوزدهم در صفت توحید موحّد و در آن گوید:

آنکه قدم در ره توحید زد	کوس قدم در ره تجرید زد
باطن او صورت ظاهر گرفت	و اول او گونه آخر گرفت
علم ازل خواند ز لوح ابد	عالم جان دید بی چشم خرد

مقاله بیستم در صفت انسان و در آن چنین فرماید:

ایکه دم از ملک معانی زنی	نوبت ما اعظم شانی زنی
سر ز گریبان طریقت بدار	روی بایوان حقیقت در آرد
در گذر از روضه و رضوان نگر	بر گذر از حجت و برهان نگر
چون رود از عشق حقیقی سخن	باز دم از عشق مجازی مزن

از این چند مثال ذوق عرفانی و افکار روحانی خواجو هویدا و شیوه مثنوی

عارفانه او در پیروی از نظامی و شیخ عطار و مولوی پیدا است .

۵ - گوهر نامه که بوزن خسرو و شیرین و اخلاق و تصوف است و در مقدمه آن

امیر مبارزالدین محمد مظفر فاتح کرمان و وزیر او بهاءالدین محمود که نسبش
بشش واسطه بنخواجه نظام الملک معروف میرسد ممدوح شاعر واقع شده اند . مطلع
آن این بیت است .

بنام نسامدار نامداران گدای در که او شهر یاران

وفات خواجو بسال ۷۵۳ اتفاق افتاد .

ابن یمن - امیر محمود بن امیر یمین الدین طغرانی در حدود سال ششصد و

هشتاد و پنج هجری در قصبه فریومد از ولایت جوین خراسان تولد یافت .

پدرش امیر یمین الدین طغرانی از جمله شعرابود و بایسر مشاعر میگرد . طغرانی

بخدمت خواجه علاءالدین محمد که مستوفی خراسان از طرف سلطان ابوسعید بهادر

بود شغل دیوانی داشت و از قرار معلوم ابن یمن نیز مدتی از عمر خود را بهمین شغل بسر برد در بین شعرای ایران کمتر کسی مانند ابن یمن دچار انقلابات زمان و حوادث دوران و دیار بدیار و بی آرام و قرار بوده. وفات ابوسعید و ظهور سربداران در خراسان و آل کرت در هرات و طغان تیموریان در گرگان و دیگر امرای و سران و جنگها و مخاصمه های بین اینها يك قسمت مهم ایران خاصه نواحی خراسان را معرض خرابی و قتل و غارت کرده بود و ابن یمن نیز دستخوش این حوادث بود و از درباری به درباری پناه می برد.

ابن یمن در اوایل خواجه علاءالدین محمد نامبرده و بعد برادر او خواجه غیاثالدین هندو را مدح کرد. بعد از ظهور سربداران با علاءالدین مذکور بگرگان رفت و طغان تیمور حکمران آن ولایت را مداحی نمود. سپس بخراسان برگشت و امرای سربداران مخصوصاً وجیهالدین مسعود را در قصاید خود ستود. بعد بهرات رفته و امرای آل کرت را مدح کرد و مخصوصاً از معزالدین اکرام و انعام دید.

از سوانح مهم حیات این شاعر آنکه در جنگ زاوه نزدیکی خاف که بسال ۷۴۳ میان امیر وجیهالدین مسعود سربداری (۷۳۸-۷۴۴) و ملک معزالدین حسین کرت (۷۳۲-۷۷۱) رویداد دیوان اشعارش کم شد و ظاهراً خود او را با سارات بهرات بردند ولی در آنجا بحکم امیر حسین از بند آزاد و در پیشگاه آن امیر مورد توجه خاص واقع شد ظاهراً این ابیات مشعر بهمین وقعه است.

گر بدستان بستد از دستم فلک دیوان من

شکر اینزد کانک او میساخت دیوان با منست

ور ربود از من زمانه سلك در شاهوار

ز آن چه نم دارم چو طبع خاطر افشان با منست

ور ز شاخ گلبن فظلم گلی بر بود باد

گلشنی پر لاله و سرین و ریخان با منست

آخرین قسمت عمر شاعر در زادگاه خود فریومد بسر آمد و بسال ۷۶۹ در آنجا

وفات یافته در مقبره پدر بخاک سپرده شد.

ابن یمن دارای فضایل علمی و اخلاقی و اهل ورع و تقوی بوده چنانکه خود گوید:

من اندر کسب اسباب فضایل نکردم هیچ تقصیر و توانی

هنر پرورده‌ام زینسان که بینی بسا انکار کن گر میتوانی

و در نتیجه سرآمدهای زیاد و تجربه‌های گوناگون اشعار و قطعات پخته‌معنی دار سروده گذشته از قصاید که در مدح سلاطین مذکور فوق از باقی است قطعات سودمند اخلاقی و اجتماعی و غزلیات خوب از و منقولست و مجموع اشعارش به پانزده هزار بیت میرسد.

از قطعاتی که نظیر آن در ادبیات ایران زیاد نیست آنهایی است که شاعر در ستایش سعی و عمل و کسب روزی بکدیمن و عرق جبین و تشه یق با استقلال نفس ساخته و خود او زمین و املاک داشته و بعد از اضطراب فروش آن‌ها بکارزراعت و زمین داری پرداخته است و از آنچه از اشعارش بدست می‌آید در اواخر عمر از مردم کناره‌جوئی کرده حتی از دوستان نیز دوری جسته و گفته است :

گوشه‌ای گیر و کناری ز همه خلق جهان تا میان تو و غیری نبود داد و ستد

زانکه باهر که تورا دادوستد پیدا شد گفته آید همه نوع سخن از نیک و زبد

بگذرا از صحبت همدم که تورا هست دلی همچو آئینه و آئینه زدم تیره شود

ابن یمن مذهب شیعی و ذوق عرفانی داشته و اشعاری در بیان این ذوق سروده و از قدیمترین شاعرانست که بتصریح از ائمه و شهیدان کربلا یاد کرده . بطور کلی میتوان گفت ابن یمن اولاد در قطعه و ثانیاً در قصیده و غزل دست داشته و از ابیات ذیل پیدا است که او را غیر از فن شاعری هنرهای دیگر نیز بوده است .

خداوندا مرا در علم منقول زبان و دیده گویا گشت و بینا

بمعقولات نیزم دسترس هست اگر چه نیستم چون ابن سینا

ابن یمن را باید نامی ترین قطعه سرایان نامید که پیش از و این فن اینگونه مورد توجه نبود شاعر در هر قطعه فکری و نظری ابراز کرده مثلاً خست و مال پرستی و دنیا گیری را توبیخ نموده و تملق و مداهنه پیش نا کسانرا زشت شمرده و از نیککی و شرافت و اصالت مدح و از مردم بداصل دون همت و رذل طبیعت شکایت نموده حتی در

قبال آنگونه مردمان تجرد و مردم گریزی توصیه کرده است بنظر او روزی مقسوم است و برای جرعه آب و لقمه نان نباید منت ناکسائرا برد. در ضمن ما را بکوشش و عمل و بردباری و قناعت دعوت میکند. معمولاً در قطعات خود عقل را میستاید و آنرا در امور قاضی قرار میدهد و مردم را بدان میخواند و با وجود اینکه از بعضی از قطعات او قدرت تقدیر و تأثیر طالع و عجز انسان پیدا است باز از تحریض به همت و اراده باز نمیایستد حتی در مواقع بیچارگی بخودداری و بیباکی تشویق مینماید:

روزی دو گر بود بتو ایام بد کنش
هم عاقبت نکوشود آر باشدت حیات
تا زنده‌ای مدار از احداث دهر پاک
بیرون زمرگ سهل بود جمله حادثات

و میگوید مرد باید در عین احتیاج و زبونی همت و توانائی نشان دهد:

بگناه فقر توانگر نمای همت باش
که گر چه هیچ نداری بزرگ دار ندت
نه آنکه با همه هستی شوی خسیس مزاج
شوی اگر چه تو قارون گدا شمار ندت
مرد ندار با همت از دارای بی همت بسی ارجمندتر و عزیزتر است.

اساساً دارائی در مقابل دانش قیمتی ندارد کمال از مال بهتر است که اولی را اگر بکاربری همواره در فزون نیست و دویمی را هر چه صرف کنی در کاهش است:

حالت مال و علم اگر خواهی
که بدانی که هر یکی چو نیست
مال دارد چو بدر روی بگاست
علم چون ماه نو در افزونست

اگر هم مرد مالی داشت باید بنسبت آن در حق مردم نیکی کند و نتواند از آن بیخشد و گرنه چه سود اگر گرد آورد و بگذارد:

سود دنیا و دین اگر خواهی
گر در خلد را کلیدی هست
مایه هر دو شان نکو کار بست
بیش بخشیدن و کم آزار بست

قدم اول مردمی آنکه شخص دیگران را نیاز دارد سپس کسب هنر نماید و گرنه درهم و دینار بدست مرد بیدل دل آزار سودی ندارد.

هنر بیاید و مردی و مردمی و خرد
ز مال و جاه ندارد تمتعی هر گز
بزرگزاده نه آنست کوه درم دارد
خوشا کسیکه از او هیچ بد بکس نرسد
کسیکه بازوی ظلم و سر ستم دارد
غلام همت آنم که این قدم دارد

خودپسندی، و عرور
دن دیگران ابله‌ست .

مرد باید که هر کجا باشد	عزت خویش را نگهدارد
خود پسندی و ابله‌ی نکند	هر چه کبر و منبست بگذارد
همه کس را ز خویش به داند	هیچکس را حقیر نشمارد

از برخی قطعات ابن‌یمین رایحه عرفان مشموم و روح ایمان مفهومیست از جمله در قطعه ذیل موافق ذوق عرفانی مراحل ترقی روحانی و وصول بمقام وحدت را بیان کرده است .

زدم از کتم عدم خیمه بسجرای وجود
وز جمادی بنباتی سفری کردم و رفت
بعد ازینم کشش طبع بحیوانی بود
چون رسیدم بوی ازوی گذری کردم و رفت
با ملائک پس از آن صومعه قدسی را
کرد بر گشتم و نیک و نظری کردم و رفت
بعد از آن در صدف سینه انسان بسفا
قطره هستی خود را گهری کردم و رفت
بعد از آن ره سوی او بردم و بی ابن‌یمین
همه او گشتم و ترک دگری کردم و رفت

ابن‌یمین در قطعات خود گاهی از امثال مشهور آورده و بدان تمثل کرده نظیر این بیت :

دشمن خورد را حقیر مدار	خواه بیگانه گیر و خواهی خویش
زانکه چون آفتاب مشهورست	آنچه گفتند زیر کان زین پیش
که ز رمیح دراز قد نماید	آنچه سوزن کند به بیستی خویش

پاره‌ای از قطعات ابن‌یمین روح مطایبه هم دارد و مطلب را از راه هنر ایفا میکند. نیز در بعضی قطعات از گویندگان قدیم برداشته و در بعضی موارد نیز و معنی و معنی

و مجیر نام برده و تمثیل کرده بخصوص درباره حکیم طوسی عقیده عالی ابراز کرده و گفته:

سکه‌ای کاندرسخن فردوسی طوسی نشاند

کافر مگر هیچکس از زهره فرسی نشاند

اول از بالای کرسی بر زمین آمد سخن

او سخن را باز بالا برد و بر کرسی نشاند

در شکایت از حق ناشناسی و ستم مرز و بوم خویش اینگونه از سعدی تمثیل

کرده:

چه کنم ملک خراسان چه کنم محنت جان

وقت آنست که پرسی خبر از بغدادم

گرچه ابن مولد و منشااست ولی سعدی گفت

«توان مرد بسختی که من اینجا زادم»

از معزی اینگونه استشهاد کرده و سعی و کوشش ترغیب نموده:

اگرچه رزق مقومست میجوی

که آیزد رزق اگر بی سعی دادی

که خوش فرمود اینمعنی معزی

بمیریم کی ندا کردی که هزی^۱

بعضی قطعات شاعر دلالتی بمعلومات ادبی و فلسفی ارمیکند مثلا در قاعده تلفظ دال یا ذال اواخر این قطعه را ساخته:

تعیین دال و ذال که در مفردی فتد

ز الفاظ فارسی بشنو ز آنکه مبهمست

حرف صحیح ساکن اگر پیش او بود

دالست ورنه هرچه جز این دال معجمست

و در مقولات ده گانه این قطعه را سروده:

هرچه موجودست آنرا یافتند

اهل حکمت منحصر درده مقال

جوهر و کیف و کم و این ومتی

وضع و ملک و نسبت و فعل انفعال

و آنچه خارج زین مقولات او فتد

تنگ بینم عقل را دروی میجال

۱- اشاره بآیه شریفه: هزی الیک بجدع النخله

پس هر آن موجود کاندروی خرد هست حیران نیست الاذوالجلال
 شماره ای از قطعات ابن یمن در مرثیه و تاریخ و قات بزرگانست و شاید منشاء
 قطعه هائی که درین مضمون سروده شده و بعد بماده تاریخ هم رسیده قطعات ابن یمن
 باشد .

سلمان ساوجی - خواجه جمال الدین سلمان بن خواجه علاء الدین محمد
 مشهور بسلمان ساوجی اوایل قرن هشتم هجری در ساوه تولد یافت پدرش علاء الدین اهل
 فضل بود و شغل دیوانی داشت. سلمان تحصیل کمالات کرد و سخن پردازی او تنها از
 روی قریحه و ذوق نبود. در اوایل عمر خواجه غیاث الدین محمد وزیر سلطان ابوسعید
 بهادر (۷۱۶-۷۳۷) را در قصاید خود مدح کرد و بعد از مرگ آن وزیر بدر بار جلایریان
 یا سلاطین ایلکان که در مغرب ایران و عراق عرب حکومت داشتند انتساب جست و
 شیخ حسن بزرگ (۷۳۶-۷۵۷) مؤسس آن سلسله و منکوحه او دلشاد خاتون زوجه
 سابق سلطان ابوسعید و مخصوصاً پسر شیخ حسن یعنی سلطان اویس (۷۵۷-۷۷۷) و بعد از
 او سلطان حسین (۷۷۷-۷۸۴) را مدح گفت و مدت چهل سال در سفر و حضر و بریر
 و بغداد مداحی آن خانواده را نمود. آنگاه که شاه شجاع دومین حکمران مظفریان
 (۷۶۰-۷۸۶) قبر یزرا در ۷۷۷ از جلایریان بازستاند شاعر در شهر بود و قصیده ای
 در مدح شاه شجاع سرود. قصاید سلمان ازین لحاظ اشارات تاریخی دارد و از این جهت
 هم سودمند است .

در دیوان شاعر قصاید دینی در نعت خدا و رسول و ائمه هم هست و ابن قسنت
 اخیر بخصوص قصیده در مدح حضرت علی بدین نحو آشکار تا زمان اوریاد معمور
 نبود .

سلمان نیز مانند خواجه در معرض کشمکش سلاله ها و امرای مختلف بوده و در
 نتیجه جنگها در خرابیها مشقات و تبدلات زیاد در او ولی بطور کلی در سلسله حمله ها
 و صلوات جلایریان بفرار و حال زیست و صاحب آنکس بود .

سلمان در درجه اول قصیده سراست و میتواند او را از آخرین عهد سلاطین
 معروف ایران پیش از عصر سلاطین ایلکان در زمان بزرگان بدانیم که خود

داشت سبک متقدمین مخصوصاً کمال الدین اسمعیل و ظهیر و انوری را نیک تتبع کرده
حتی بمنوچهری هم نظر داشته است مثلاً در قصیده :

مقی الله لیلا کصدغ الکواعب شبی عنبرین خال و مشکین ذوایب
ایضاً :

شیوه منوچهری را بکار برده و در قصیده :

تا باد خزان رنگرز رنگه رزانت کوئی که چمن کار که رنگرزانت
هر کرا بخت همعنان باشد در رکاب خدایگان باشد

انوری را پیروی کرده و در قصیده :

در درج در عقیق لیت نقد جهان نهاد...
شعر ظهیر را که گوید:

تا غمزه تو نیر جفا در کمان نهاد ...

و در قصیده :

زهی نهال قدت سرو جویبار روان ...

شعر کمال الدین را با مطلع :

زهی کشیده جلال تو بر فلک دامن ...

متذکر میسازد.

سلمان در تغزل و تشبیب و غزل نیز زبردست بود و در آن رشته استادی نشان
داد و از این حیث مورد توجه خاص حافظ واقع شد و خواجه شیرازی بسی غزلهای
اورا تتبع نمود .

اینک چند بیت از تشبیب قصیده‌ای در مدح سلطان اویس :

باد نوروز از کجا این بوی جان می‌آورد

خان من پی تا بکوی دلستان می‌آورد

جنبشی در خاک پیدا میشود زانفاس باد

باد کوئی از دم عیسی نشان می‌آورد

گل بزیر لب نمی دایم چه میگوید که با
بلبلان بینوا را در فغان می آورد
عنجه را در دل بسی معنی نازک جمع بود
لبلا کتون ز آن معانی در بیان می آورد
غنچه وقتی خرده در خرده پنهان کرده بود
گل کتون آن خرده ها را در میان می آورد
گل صبوخی کرده پنداری که پیش از آفتاب
باغبان گل را بدوش از بوستان می آورد
کوه خارا پوش کس یاقوت میندد کمر
باز سر در حله ای از پرنیان می آورد
در جهان هر جا که آزاد است چون سروسپی
منزل اکنون بر لب آب روان می آورد
و چه خوش می آیدم در وقت رقصیدن دسر
دستها بر دوش بید و ارغوان می آورد

از مطالعه این چند بیت و مقایسه آن با ایات تغزل آمیز شاعران پیشین میتوان دید که مضامین تازه و تشبیهات نو در شعر سلمان کم نیست و این نکته موقع خاصی بشعر او بخشد.

غزل ذیل سبک غزلسرائی عطار و سنائی و مولوی را بخاطر می آورد:
باز بزنجیر زلف یار مرا میکشد
در پی او میروم تا بکجا میکشد
نام همه عاشقان در ورق لطف او
گر قلمی میکشد بر سر ما میکشد
هر چه زنیك و بدست چون همه در دست اوست
بر من مسکین چرا خط خطا میکشد

بار تو من میکشم جور تو من میبرم

برده ز رویت چرا باد صبا میکشد

حسن تو بین کز برم دل بچه رو میبرد

وین دل مسکین نگر کز تو چه میگذرد

بار غمت غیر من کس نتواند کشید

بر دل سلمان بنه آن همه تا میکشد ...

سلمان گذشته از قصیده ترجیع بند و ترکیب بند و قطعه و مثنوی و رباعی نیز

ساخته. در بحر و عروض نیز استاد بوده و قصاید مصنوعه در تمثیل آن فنون بنظم آورده.

همچنین از ذوق عرفان و تصوف محروم نبوده و معانی آن مذهب را در اشعار

خود عیان ساخته و از آن جمله ابیات ذیل را در استغناء طبع و خویشتن شناسی پرداخته است:

گر سرو بر گک کلاه فقر داری ای فقیر

چار ترکت باید اول نارود کارت زپیش

ترك اول ترك مال و ترك ثانی ترك جاه

ترك ثالث ترك راحت ترك رابع ترك خویش

و این ابیات بیت نغز منسوب بشیخ عطار را بخاطر می آورد که گفته:

در کلاه فقر میباشد سه ترك ترك دنیا ترك عقبی ترك ترك

سلمان با وجود مداحی گاهی از پند گوئی بشاهان خود داری ننموده و از این

طریق پیروی حقیقت کرده است. دو مثنوی عشقی سروده یکی موسوم است به

جمشید و خورشید که سال ۷۶۳ با امر سلطان اویس ساخته دیگری فراقنامه نام دارد

که آنرا نیز بنام همان سلطان سال ۷۷۰ سرده.

از ابیاتی که در بین اشعار سلمان موقع خاصی دارد و نظایر آن در ادبیات ایران

بندرت دیده میشود همانا آنهاییست که شاعر در نتیجه اقامت در بغداد و تماشای دجله

در وصف آب و جلوه و زیبایی آن سروده و گفته است:

دجله را امسال رفتاری عجب مستانه است

پای درزنجیر و کف بر لب مگر دیوانه است

در قصیده‌ای در وصف کشتی چنین گوید :

پیکر این زورق رخشنده بر آب روان

میدرخشد چون در پیکر در محیط آسمان

دجله چون دریا و کشتی کوه و در بالای کوه

سایبان ابر است و خورشیدش بزم سایبان

در ضمن وصف قصر شیخ حسن در بغداد گفته :

در تیره شب ز بس لمعان چراغ و شمع

بر صبح روی دجله زند خنده از ضیا

سلیمان در عصر خود شهرتی بسزاداشت و با شعراء و بزرگان زمان خود مراسله

و مشاعر مینمود و در نزد سلاطین مقرب بود .

در مدح او کافیست که دو بیت ذیل از خواجه حافظ که سبک او را اقتباس نموده

نقل شود :

سر آمد فضای زمانه دانی کیست ز راه صدق و یقین نی ز راه کذب و گمان

شهنشه فضلا پادشاه ملک سخن جمال ملت و دین خواجه جهان سلیمان

سلیمان در اواخر عمر از نظر جلایریان افتاد و در ساوه انزو و اختیار کرد و گرفتار

پریشانی گشت و سرانجام بسال ۷۷۸ در همانجا وفات یافت .

حافظ - شمس الدین محمد حافظ که او را لسان الغیب لقب میدهند در اوایل

قرن هشتم شاید در حدود سال ۷۲۶ هجری در شیراز تولد یافت . اسم پدرش را بهاء الدین

نوشته اند که گویا در زمان سلطنت اتابکان سلغری فارس از اصفهان بشیر از مهاجرت

نمود و مادرش ظاهراً اهل کازرون بود .

حافظ تحصیل علوم و کمالات را در زادگاه خود کرد و مجالس درس علماء و

فضای بزرگ زمان خود را که یکی از آنها قوام الدین عبدالله (متوفی در ۷۷۲) باشد

درک نمود و در علوم بمقامی رفیع رسید و بشهادت محمد گلندام (که معاصر حافظ

و از فضلاء و مدارمین درس قوام الدین عبدالله مذکور بود) شاعر بزرگ مایه «تحشیه کشاف و مصباح و مطالعه مطالع و مفتاح و تحصیل قوانین ادب و تحصیل دوا این عرب» میسر داخته که ظاهراً مقصود کشاف زمخشری (متوفی ۵۳۸) در تفسیر و مصباح عطرزی (۶۱۰) در نحو و طوابع الانوار من مطالع الا نظار تألیف بیضاوی (متوفی در اواخر قرن هفتم) در حکمت و یا شرح مطالع قطب الدین رازی در منطق و مفتاح العلوم سکاکی (۶۲۶) در ادب بوده است .

حافظ قرآن شریف را زیاد مطالعه میکرد و آنرا حفظ داشت و نخلصش مشعر بر آنست و از بعض ابیانش نیز همان معنی استفاد میکرد چنانکه گوید :

ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ بقرآنی که تو در سینه داری

و بذوق لطیف عرفانی که داشت تعالیم حکمت را با آیات قرآنی تألیف مینمود چنانکه خود فرماید :

ز حافظان جهان کس چو بنده جمع نکرد لطایف حکما با کتاب قرآنی

بروزگار جوانی حافظ سلاله اتابکان سلجری در فارس مدتی بود ازین رفته و فارس مستقیماً تحت حکومت عمال مغول درآمده و محمود شاه نام از خانواده اینجو بحکومت فارس منصوب گشته بعد مغلوب امیر پیر حسین نام از احفاد چوپانیان شده بود. در این بین یعنی سال ۷۴۲ بود که شاه شیخ جمال الدین ابواسحق اینجو پسر محمود شاه بالیافت و قابلیتی که داشت پیر حسین و ملک اشرف چوپانی را از شیرازیرون کرد و خود حکومت فارس را بدست گرفت و تا ۷۵۴ آن ایالت را اداره نمود. ابواسحق اهل عدل و داد بود و بمران شیراز کوشید و خود از ذوق ادبی بهره مند بود لاجرم حافظ را نیز گرامی شمرد و جانب او را عزیز داشت و اولین امرائی است که جلب نظر شاعر شیرازی را کرد و بتکرار مدوح او واقع شد و شاعر او را با القاب جمال چهره اسلام، و سپهر علم و حیاء، و نظایر آن بستود هم از فضلالی عصر او بدینگونه نام برده :

بعهد سلطنت شاه شیخ ابواسحق بینج شخص عجب ملک فارس بود آباد

نخست پادشهی همجو او را یتیم بخش
 دگر بقیه ابدال شیخ امین الدین
 دگر شهنشہ دانش عنند که در تصنیف
 دگر کریم چو حاجی قوام در یادل
 دگر مرئی اسلام مجدد دولت و دین
 نظیر خویش بنگذاشتند و بگذشتند

که جان خلق پیر و دودا عیش بداد
 که یمن همت او کارهای بسته گشاد
 بنای کار موافق بنام شاه نهاد
 که نام نیک پیر داز جهان بدانش و داد
 که قاضی به از او آسمان نداد، دیاد
 خدای عز و جل جمله را بیامرزاد

شیخ امین الدین از ابدال منصوره و قاضی عبدالرحمن ایجی (متوفی ۷۵۶) از علماء و حکمای عصر بود و کتاب موافق در علم کلام از تألیفات اوست چنانکه بیاید؛ حاجی قوام الدین حسن از بزرگان بود و محصلی مالیات دیوانی داشت و حافظ در جای دیگر نیز اورا ستوده؛ مجدالدین اسماعیل (متوفی ۷۵۶) قاضی شیراز بود و در مدرسه مجددیه که بنام خود اوست تدریس مینمود.

بطور کلی میتوان گفت با اینکه عصر حافظ عصر انقلاب و خونریزی بود باز علماء و بزرگان و شعراء و سخنگویان زیادی در قارس میریستند و ازین جهت محیط معنوی حافظ مساعد و سازگار بود حافظ را در زوال دولت بو اسحاقی که بدست محمد مبارز الدین مؤسس سلسله مظفریان انجام یافت اشعاری است که نمر: «تأثرات شاعر است، مبارز الدین (۷۱۳-۷۵۹) تند خوی و ستمکار و متعصب بود و هدف کینه دو پسر خود شاه محمود و شاه شجاع گشته مغلوب آنها شد و دو چشم او را با هر شاه شجاع میل کشیدند. و حافظ در قصیده‌ای که مطلعش اینست:

دل منه بر دینی و اسباب او
 ز آنکه از او کس وفاداری ندید

از ستمکاری او یاد کرده و عاقبت کار او را چنین بیان مینماید:

آنکه روشن شد جهان بینش بدو
 میل در چشم جهان بینش کشید

از مظفریان مخصوصاً شاه شجاع پسر محمد (۷۵۹-۷۸۶) و شاه منصور (۷۸۹-۷۹۵) آخرین حکمران این سلسله ممدوح حافظ واقع شدند جلال الدین شاه شجاع خود ذوق ادبی و قریحه شاعرانه داشت و در زمان او شیراز از فشار متعصبین خشک و خشن خلاص یافت. حافظ چندین بار نام او را در اشعار آورده از آن جمله گفته است:

مظهر لطف ازل روشنی چشم امل جامع علم و عمل جان جهان شاه شجاع
چنانکه از این بیت هم بدست میآید شاه شجاع از ادبیات و علوم بهره مند و
بفارسی و تازی سخن شناس بود.

شاه منصور بن شرف الدین مظفر بن محمد مبارز الدین ظاهر آ آخرین ممدوح
شاعر است زیرا سظنت او تصادف با سنوات اخیر عمر حافظ کرد از او نیز در چند مورد
سخن آورده و از آن جمله در قصیده معروف:

جو زنا سحر نهاد حمایل بر ابرم

چنین گفته است.

منصور بن محمد غازی است حرزمن وز این خجسته نام بر اعدا مظفرم
واز فحوای سخن شاعر چنین پیدا است که از او حمایت خاص دیده و در زمان او
صیت شهرت شاعری و سخن پردازى او بغایت رسیده چنانکه گوید:

بیمن دولت منصور شاهی علم شد حافظ اندر نظم اشعار

از سلاطین خارج فارس که حافظ یاد از آنها در اشعار خود نموده یکی سلطان
احمد بن شیخ اویس بن حسن (۷۸۴-۸۱۳) پنجمین حکمران از جلایریان یا سلاطین
ایلکانی بود و آن سلسله از ۷۳۹ تا ۸۱۴ در مغرب ایران از بغداد تا آذربایجان حکومت
داشتند و از شعرای دیگر نیز مانند سلمان ساوجی، عبیدزاکانی آنان را مدح گفته اند.
مشهور است که سلطان احمد خواجهر را از شیراز به بغداد دعوت نمود ولی شاعر
بعلتی آن دعوت را اجابت نکرد و غزلی را که بمطلع ذیل است پیش او فرستاد:

احمد الله علی معدلة السلطان احمد شیخ اویس حسن ایلکانی

بنابر روایت مؤلف تاریخ فرشته محمود شاه بن حسن (۷۹۹-۷۸۰) پنجمین
حکمران از سلاطین بهمنی دکن هند که علم دوست و ادب پرور بود خواست حافظ
را بدربار خویش ببرد و او را دعوت نمود و خرج راه فرستاد و خواجها این دعوت را
پذیرفت و رخت سفر بست ولی چون به بندر هرمز رسید و سوار کشتی شد طوفانی
در گرفت و شاعر شیرازی که آشوب بر خشکی بقدر کافی دیده بود نخواست گرفتار
آشوب دریا هم گردد پس خود را بساحل رسانید و از مسافرت پشیمان گشت و غزلی را

که بمطلع ذیلت ساخته پیش آن پادشاه فرستاد:

دمی باغم بسر بردن جهان یکسر نمی‌ارزد بمی بفروش دل‌ها کزین بهتر نمی‌ارزد
بقور شبلی نعمان مؤلف کتاب شعر العجم که بزبان اردو ست غیاث‌الدین بن
اسکندر از شاهان بنگاله نیز خواجه را دعوت کرد ولی چون مبدء تاریخ سلطنت رسمی
اورا ۷۹۲ نوشته‌اند اگر این دعوت وقوع داشته باشد ناچار قبل از جلوس وی خواهد
بود زیرا در این تاریخ حافظ در گذشته بود .

حافظ برخلاف سعدی سفر طولانی نکرده و گذشته از مسافرت کوتاه تابندر
هرمز و یک مسافرت به یزد بقیه عمر را در شیراز که از صفا و زیبایی آن شهر و گلگشت
و کنار آب رکن آباد همیشه مسرور بوده صرف نمود چنانکه گوید :

نمی‌دهند اجازت مرا بسیر و سفر نسیم بیا، مصلی و آب رکن آباد
از سوانح زندگانی حافظ آنکه اورا فرزندی عزیز در جوانی از این جهان
در گذشت و داغ در دل پدر نهاد و خود گوید :

دلا دیدی که آن فرزانه فرزند چه دید اندر خم این طاق رنگین
بجای لوح سیمین در کنارش فلک بر سر نهادش لوح سنگین
وفات خواجه حافظ بسال ۷۹۱ در شیراز اتفاق افتاد و در همان قسمت شهر که
شاعر از گردش و تماشای آنجا دل خوش داشت و گلگشت آنجا تفرجگاه او بود و
مصلی نام دارد بخاک سپرده شد و اکنون بقعه شاعر در آنجا پیداست تاریخ وفات را
گوینده‌ای در عبارت «خاک مصلی» اشعار کرده و گفته است :

چراغ اهل معنی خواجه حافظ که شمع بود از نور تجلی
چو در خاک مصلی ساخت منزل بجوئساری بخش از خاک مصلی

سبك و افکار - بالطاقت حس و سهولت تأثر که از اشعار خواجه ساطع است عجب
است که این شاعر در بادل در برابر وقایع خونین زمان خود که سر تا سر ایران دچار
اشرار و میدان گیر و دار بود و فارس و شیراز نیز ازین معر که جان بدر نبرد و حافظ
بچشم خویش کشته شدن شاهان و ویران شدن خانمانها و جنگهای مدعیان و حتی
ستیز گیهای بین اعضای يك خاندان مانند مظفریان را میدید چگونه قوت و آرامش

خیال خود را حفظ میکرد! گوئی از يك ارتفاع معنوی تمام این حوادث را مانند امواج کوچک اقیانوس حقیر میدیده و نظرش بیشتر بوحدهت اقیانوس خلقت و معنی و هدف عالم متوجه بوده و اگر گاهی فکر او عصیان میکرد و بتأثر میگفته :

این چو شور است که در دور قمر می بینم

همه آفاق پر از فتنه و شر می بینم

باز بسکونت خاطر خود بر میگشته و در يك جهان پر آشوب در زیر بال و پر افکار پنهان و آسمانی خود فراغت بال میجسته است این متانت عارفانه حافظ در قصاید او هم نیک پیدا است زیرا از جمله گویندگانی است که مدح خیلی نادر گفته و در آنهم ابدأ غلو نکرده و تملق بکار نبرده است و متانت را از دست نداده و با اینکه هر امیر بدوره خود قادر و قاهر بود او سخن را زبون نکرده و در ستایش از حد نگذشته حتی بمورد از پند گوئی نهر اسیده و آنهارا بحقیقت اینکه هر کسی سرانجام بسزای خود میرسد و این دهر کیفر کردار میدهد و شاه و گدارا یکسان میستجد آگاه ساخته و ابیاتی نافذ و مؤثر سروده .

روح بزرگ و فکر توانای حافظ همانا از ذوق عرفانی بود که در وجود او بکمال آمد و مسلکی که سنائی و شیخ عطار و جلال الدین و سعدی هر یکی بزبان و بیانی از آن تعبیر کرده بودند، در حافظ بعمق تأثیر و اوج تعبیر خود رسیده و مطالبی را که دیگران بتفصیل گفته بودند او در ضمن غزل های نغز کوناه بهتر و شیرین تر ادا کرد و چنان در توحید تصوف مستغرق شد که در هر قصیده و غزل بهر عنوانی بود بیتی یا ابیاتی از آن مقصود بلند بقالب عبارت در آورده و شاید بزرگترین خاصه شعر حافظ همین باشد و از همین استغراق در وحدت است که کثرت عالم و اختلاف ادیان و جدلها و بحثهای بیهوده را مجالی قائل نشد و گفت :

جگه هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

حافظ از عشقی که نسبت بحقیقت و بکروئی و وحدت داشت هر گونه خلاف و نفاق را نکوهش میکرد و بخصوص از ستیزگی های قشری و اختلافات ظاهری در عذاب و از ریا و تذویر زاهدان دروغی در رنج و اضطراب بود . حتی صوفیان ریائی

را که آفتاب بطریقت حافظ مینمودند ولی در واقع اهل ظاهر بودند و در ژنده پوشی و قلندری تظاهر مینمودند سخت سرزنش میکرد و نمیخواست او را در عداد آنها بشمارند و میگفت :

آتش زرق وریا خرمن دین خواهد سوخت

حافظ این خرقه پشمینه بینداز و بسرو

شاید از این لحاظ یعنی از لحاظ خشم و عصیان بر ضد ریا و سالوس کسی دیگر از شعرای ایران بدرجه حافظ نرسیده باشد .

استادی او در غزل است . غزل عارفانه در دست حافظ از طرفی بذروه فصاحت و ملاححت رسید و از طرفی سادگی مخصوص پیدا کرد و چنانکه اشارت رفت در کلمات قصار معانی بزرگ و لطیفی را اشعار نمود گذشته از شیخی سادگی و ایجاز که در غزل حافظ مشهود است روح صفا و صمیمیت در هر بیت او جلوه میکند و پیدا است که غزلهای استاد از دل در آمده و هر غزلی تعبیر لطیفی است از ضمیر گوینده آن و بحکم همین ایمان است که شاعر از هر گونه تظاهر پرستی اعراض کرده و روگردان شده و دام حیل و تزویر را پاره و آرایشهای مذاهب و فرق را رنده رنده و ریاکاران را از شیخ و زاهد و صوفی در اشعار خود توبیخ کرده است .

حافظ خاصه در غزل گذشته از برقی که از آتش غزل شیخ عطار و مولوی گرفته از سبک عصر خود نیز اقتباس کرده پس در اساس پیروی از سبک سابقین و معاصرین خود مخصوصاً سبکی و خواجو و سلمان ساوجی و اوحدی و عماد فقیه نموده و بسی از ایات و غزلیات آن اوستاد نظیر غزلیات آنست اینک چند بیتی برای مقایسه و از راه نمونه آورده میشود :

خواجو (متوفی در ۷۵۳):

باده مینوشم و از آتش دل میجو شم مگر آن آب چو آتش بنشانند جو شم

حافظ :

گر چه از آتش دل چون خم می در جو شم مهر بر لب زده خون مینورم و خاموشم

عماد فقیه (متوفی در ۷۳۳) :

ولی وفا نکند شاهی که بازا

امید بلبیل بیدل ز گل و قاداریست

حافظ :

که عمادو عاشق زاریم و کارما زاریست

بنال بلبیل اگر با منت سر یاریست

سلمان ساوجی (متوفی ۷۷۸) :

در گیر شمع را و ز سر ناپیا پیرس

خواهی که روشنت شود احوال در دمن

حافظ :

از شمع پیرس قصه ز باد صبا پیرس

خواهی که روشنت شود احوال سر عشق

با این همه حافظ بهیچوجه در مقام تقلید توقف نکرده بلکه خود شیوه‌ای داشته

و سخن رارونقی از نو داده است و سر اینکه اشعار او نسبت با شعرا و خواجو و سلمان بیشتر

ورد زبانه است تنها از مقام معنوی و عظمت و نفوذ عرفانی او نیست بلکه لحن شیرین

و نظم روان و متین او هم در آن شهرت مؤثر است و خود شاعر با حسن ذریعه و لطافت

ذوق و عطیه کشف که او را مسلم است مقام نظم خود را یافته و با اعتماد و اعتقاد

گفته است:

ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ
بفر آئی که تو در سینه داری

در واقع حافظ با ذریعه عالی و روح لطیف و طبع گویا و فکر دقیق و ذوق عارفانه

و عرفان عاشقانه که او را مسلم بود طرح سخن را طوری ریخت و افسانه‌ها را با معانی

را بهم آمیخت که در غزل عرفانی سبک مستقل و طرز خاص بوجود آورد چنانکه آشنایان

بادیات فارسی شعر او را بیدرنگ میشناسند و لحنش را پی می‌برند.

حتی حافظ گذشته از ابتکار در بافت لفظ و تعبیر معنی کلمات و اصطلاحات مخصوص

استعمال کرد که در آن خود مبتکر است و بنا اگر دیگران هم بکار برده‌اند در کلام او

بیشتر جلوه میکند نظیر:

«طامات» «خرابات» «مغان» «منبچه» «خرقه» «سالوس» «پیر» «هاتف» «پیر مغان»

«گرانان» «رطل گران» «زنار» «سومعه» «زاهد» «شاهد» «طلسمات» «دیر» «کنشت».

حافظ در نسج شعر از لطایف صنایع مانند ایهام و مراعات نظیر و تجنیس و تشبیه و امثال آن بکار برده و بایهام بیشتر میل نموده مانند این ابیات :

شراب خورده و خوی کرده میروی بچمن
 که آب روی تو آتش در ارغوان انداخت (ایهام)
 خرقه زهد مرا آب خسر ایست بسبرد
 خانه عقل مرا آتش میخانه بسوخت (مراعات نظیر)
 دلم ز پرده برون شد کجائی ای مطرب
 بنالهان که ازین پرده کار ما بنواست (تجنیس کامل)
 لعل سیراب بخون تشنه لب یار من است
 وز پی دیدن او دادن جان، کار منست (تشبیه)

برخی از تشبیهات معمول شاعران را حافظ نیز اقتباس کرده مانند تشبیه زلف به کفروزنجیر و سنبل و دام و کمند و مار، و تشبیه ابرو به کمان، و قد به سرو، و صورت به چراغ و گل و ماه، و دهان به غنچه و پیسته. ولی اینگونه صنایع ظاهری از تأثیر طبیعی سخن او نکاسته، از کنایات و امثال زبان فارسی هم در نظم حافظ توان یافت مانند طبل زیر گلیم زدن کنایه از پنهان کردن چیزی بکه پنهان شود در این بیت :

دلم گرفت ز سالوس و طبل زیر گلیم خوشا دمی که بمیخانه بر کنم علمی
 باینکه غزل حافظ بنا بقاعده روشن و روانست باز ابیاتی در دیوانش توان یافت
 که ایهام و اشارت در آن مضامینی ایجاد کرده و پس از صرف فکر و نظر میتوان بدان
 پی برد نظیر این بیت :

کس بدورتر گست طرفی نسبت از عافیت به که فروشد مستوری بمستان شما
 از خواص معنوی شعر حافظ یکی آنکه گاهی پیش میآید که در میان ابیات يك
 غزل از حیث مطلب تنوع و اختلاف دیده میشود و بسا که یکی از علل این اختلاف
 همانا الزام قافیه باشد مثلاً در غزل زیبای :

ساقی بنور باده بر افروز جام ما مطرب گو که کار مجوزان شد بکام ما

ذکر ناگهان نام حاجی قوام بیشتر از راه سوق قافیه است .

چنانکه در فوق گذشت بنظر خواهی نیز حقیقت هستی یکیست و آن خدای
 تعالی است که در اینجهان جلوه کرده. مظهر او بدایع عالم طبیعت و عشق معنوی و دل
 آدمی است و در واقع اوست که در همه جا حتی با خود آدمی هست گرچه خود در نیاید.
 برای در یافتن سر وجود او رجوع بیاطن و بی بردن بحقیقت نفس و رهبری پیر
 و تأیید حق لازم است :

یارها دل طلب جام جم از ما میکرد
 گوهری کز صدف کون و مکان بیرونست
 مشک خویشت بر پیرمغان بر دم دوش
 دیدمش خرم و خندان قدح باده بدست
 گفتم این جام جهان بین بتو کی داد حکیم
 بیدلی در همه احوال خدا با او بود
 آنچه خود داشت زیگانه تمنایمیکرد
 طلب از گمشدگان لب دریا میکرد
 کسو بتأیید نظر حسل معما میکرد
 و اندر آن آینه صد گونه تماشا میکرد
 گفت آنروز که این گنبد مینامیکرد
 او نمیدیدش و از دور خدا را میکرد..

حافظ در نتیجه این اتکاء بنخدا و فکر فراخ و نظر جهان بین، و چشم نهان یاب
 دارای همتی عالی و فکری بلند و در کارها آسانگیر و باسرار آشنا و در ظهور حوادث
 بی غم و در حریم عشق خاموش و محرم است :

دوش بامن گفت پنهان کار دانی تیزهوش
 کز شما پنهان نشاید داشت راز می فروش

گفت آسان گیر بر خود کارها کز روی طبع
 سخت میگیرد جهان بر مردمان سخت گوش

وانگهم در داد جامی کز فروغش بر فلک
 زهره در رقص آمد و بر بطرزان میگفت نوش

تا نکردی آشنا زین پرده بوئی نشنوی
 گوش نامحرم نباشد جسای پیغام سروش

در حریم عشق نتوان زد دم از گفت و شنید
 ز آنک آنجا جمله اعضا چشم باید بود گوش

در بساط نکته دانان خود فروشی شرط نیست
 با سخن دانسته گو ای مرد بخرد یا خموش
 گوش کن پند ای پسر از بهر دنیا غم مخور
 گفتمش چون در حدیثی گرتوانی دار گوش
 گوش او به پیام اهل راز و صدای هاتف و پند پیر و سخن کاردان حتی بناله
 و باب و چنگ باز است و در مواردی حقایقی از زبان ایشان که در حقیقت همه از
 یک زبان گویند، میشوند و از عالم حال رو براهدان پر قیل و قال نموده رندانه سخنها
 میگوید و ظهور یگانگی و شوق را در وجنات همه جهان دیده و با اشاراتی که گاهی
 عبرت انگیز و گاهی تمسخر آمیز است آنرا که اهل تظاهر و تفرقه اند اینگونه
 ادب میکند:

عیب رندان مکن ای زاهد پا کیزه سرشت
 که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت
 من اگر نیکم اگر بد تو برو خود را باش
 هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت
 همه کس طالب یارند چه هشیار و چه مست
 همه جا خانه عشقت چه مسجد چه کنشت
 سر تسلیم من و خشت در میکده ها
 مدعی گر نکنند فهم سخن گو سر و خشت
 نا امیدم مکن از سابقه لطف ازل
 تو پس پرده چه دانی که که خوبست و که زشت
 نه من از پرده تقوی بدر افتادم و بس
 پدرم نیز بهشت ابد از دست بهشت

از اصطلاح باده و می و میکده که در شعر خواجه فراوانست اگر هم گاهی
 یکی خون رزان و دیگری نعیشگاه رندان را نمایانند گاهی هم بدون تردید معانی
 عرفانی بر میآید و شاعر در هر موردی یکی از این معانی را پرورده است مثلاً مقصود از می

و میخوارگی در موردی همانا تازیانه است که برای پرده‌داری از روحانیان ریائی و عوام‌فريب بکار میرود و موافقی در عالم صفا و پیر یائی و بی غروری است و معلوم است که مستی از چنین باده‌ای کار آسانی نیست ورنج و ریاضت لازم دارد:

صبحدم مرغ چمن با گل تو خاسته گفت
 گل بخندید که از راست نرنجیم ولی
 تا ز کم کن که درین باغ بسی چون تو شکفت
 هیچ عاشق سخن سخت بمعشوق نگفت
 ای بسا در که بنوک مژه ات باید سفت
 هر که خاک در میخانه بر خسار نرفت
 در گلستان ارم دوش چو از لطف هوا
 گفتم ای مسند جم جام جهان بینت کو
 سخن عشق نه آنست که آید بزبان
 ساقی‌می‌ده و کوتاه کن این گفت و شنفت

برای رسیدن بدر گاه حق که می‌کده واقعی آن است و مستی عارفان از آنجاست بسا در که بنوک مژه سفت و در راه وصال رنجها کشید و اشکها ریخت و خاک راه معرفت را بر خسار بر رفت. می‌پرستی چون آدمی را از خود بیخود میکند حافظ آنرا در مقابل خود پرستی استعمال میکند پس گاهی عشق ورزی و باده‌گساری عارفان معنی حق پرستی و گذشتن از حرص و شهوت و آرزوی وصال حقیقت میدهد که حاضرند در راه حق رنج برند و درد کشند و شکایتی نکنند:

منم که شهره شهرم بعشق ورزیدن
 وفا کنیم و علامت کشیم و خوش باشیم
 به پیر می‌کده گفتم که چیست راه نجات
 مراد دل ز تماشای باغ عالم چیست
 بهی پرستی از آن نقش خود زدم بر آب
 بر حمت سر زلف تو و اثم ورنه
 منم که چهره نیالوده ام به بد دیدن
 که در طریقت ما کافر است رنجیدن
 بخواست جام می و گفت عیب پوشیدن
 بدست مردم چشم از رخ تو گل چیدن
 که تا خراب کنم نقش خود پرستیدن
 کشش نبود از آنسو چه سود کوشیدن

کوشش عارف در مقابل کشش عشق معنوی است یعنی میکوشد پاک و صافی شود و از چاه طبیعت بدر آید و در بحر عمیق عشق حق که کرانه ندارد مستغرق شود و آلوده عالم مادی نگردد:

دوش رقتم بدر می‌کند خواب آلوده
 آمد افسوس کنان مغیبه باده فروش
 شستشویی کن و آنکه بخرایات خرام
 بطهارت گذران منزل پیری و مکن
 پاک و صافی شو و از چاه طبیعت بدر آی
 گفتم ای جان جهان دفتر گل می‌نیست
 آشنایان ره عشق در این بحر عمیق

خرقه تردامن و سجاده شراب آلوده
 گفت بیدار شوای رهرو خواب آلوده
 تا نگردد ز تو این دیر خراب آلوده
 خلعت شیب چو تشریف شباب آلوده
 که صفائی ندهد آب تراب آلوده
 که شود فصل بهار از می تاب آلوده
 غرقه گشتند و نگشتند بآب آلوده

شاعر اینگونه مستی معنوی و آزادگی از شهوات طبیعی را بیشتر از یکبار
 گوشزد میکند با اینکه در عین حال از حق طبیعت هم نمی‌گذرد:

بسر جام جم آنکه نظر توانی کرد
 مباش بی مهر و مطرب که زیر طاق سپهر
 گل مراد تو آنکه نقاب بگشاید
 بعزّ مرحله عشق پیش نه قدمی
 تو کز سرای طبیعت نمیروی بیرون
 جمال یار ندارد نقاب و پرده و لسی
 بیا که چاره ذوق حضور و نظم امور
 ولی تو تالب معشوق و جام می خواهی
 دلا ز... هدایت گر آگهی یابی

که خجاک می‌کند که حل بصر توانی کرد
 بدین ترانه غم از دل بدر توانی کرد
 که خدمتش چو نسیم سحر توانی کرد
 که سودها کنی از این سفر توانی کرد
 کجا بکوی طریقت گذر توانی کرد
 غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد
 بفیض بخشی اهل نظر توانی کرد
 طمع مدار که کار دگر توانی کرد
 چو شمع خنده زنان ترک سر توانی کرد

طریقت عارفان فداکاری و بلند نظری و از فیض اهل نظر بهره گرفتن و غرور
 عقل را بکنار نهادن خلاصه از خود گذشتن و محال خود خدارا دیدن است کسی که
 در میانه خدارا دید خود را باخت و اگر خود را دید خدارا باخت:

سحر گاهان که مخمور شبانه
 نهادم عقل را ره نوشه از می
 نگار می فروشم جرعه‌ای داد
 ساقی کمان ابرو شنیدم

گر رقتم باده با چنگ و چغانه
 ز شهر هستیش کردم روانه
 که ایمن گشتم از مکر زمانه
 که ای تیر ملامت را نشانه

بنندی زین میان طرفی کمروار
برو این دام بر مرغ دگر نه
نبندد طرف وصل از حسن شاهی
ندیم و مطرب و ساقی همه ارست
بده کشتی می تا خوش بر آئیم

اگر خود را بینی در میانه
که عنقا را بلند است آشیانه
که باخود عشق ورزد جاودانه
خیال آب و گل در ره بهانه
از این دریای ناپیدا کرانه

پس حافظ بحکم ذوق معنوی از طرفی مخالف بارویه شهوت پرستان و پیروان طبیعت و اسیران شهوت و از طرفی هم دشمن ریا و سالوس و زهد فروشی و عوام فریبی است و گناه دومی را که مردمی را گمراه کند از اولی که زیانش را جمع بخودشخص است بیشتر میداند و در این بیت سلیقه خود را آشکار می سازد:

دلا دلالت خیرت کنم بر آن نجات مکن بفسق مباهات و زهد هم مفروش

زه دریائی و تقوای ظاهری و شریعت فشری هرگز موافق ذوق شاعر عارف نباشد از دیگر سو فراموش کردن عالم روحانی و پرداختن بجهان جسمانی و کفایت کردن بعشق و لذت دنیای فانی شرط عقل و معرفت نیست ولی نکته ای در این مقام هست که بخصوص در مورد حافظ نباید از دیده دور داشت و آن اینست که بحکم اشعار او مقصود از عرفان درویشی و قلندری و خانه بدوشی و محرومیت صرف از تمام لذایذ دنیوی و بیخبری از این جهان زندگی نیست زیرا دست آفریدگار این جهان را مقدمه آن جهان فرار داده و تا آنجا که خرد و ذوق و آئین آفرینش اجازه دهد باید از زیباییها و دوستیهای این نشئه بهره مند شد و فرصت را غنیمت شمرد. توان گفت شاید غزلهای حافظ در این زمینه یعنی لزوم دریافتن فرصت زندگی و استفاده از نعمتهای این جهان مؤثرترین غزلهای وی باشد:

در کوی او گدائی بر خسروی گزیدن
از دوستان جانی مشکل بود بریدن
و آنجا به نیکنامی پیراهنی دریدن
که سر عشقبازی از بلبلان شنیدن
چون بگذریم دیگر توان بهم رسیدن

دانی که چیست دولت دیدار یار دیدن
از جان طمع بریدن آسان بود ولیکن
خواهم شدم بیستان چون غنچه بادر تنک
که چون نسیم با گل، راز نهفته گفتن
فرصت شمار صحبت کز این دوروزه منزل

باید از لطایف خلقت و جمال طبیعت برخوردار شد و تا عمر کوتاه سیری نگشته
و روزگار کامرانی نگذشته و تنها خاک نشده میوه های مقصود را که خداوند در باغ
این سرای نهاده چید و معنی و حال عالم محسوس را فهمید و چند روز زندگی را
بخوشی گذراند :

نوبهارست در آن کوش که خوشدل باشی
که بسی گل بدمد باز و تو در گل باشی
من نگویم که کنون با که نشین و چه بنوش
که تو خود دانی اگر زیرک و عاقل باشی
چنگ در پرده همین می دهدت پند ولی
و عظمت آنگاه کند سود که قابل باشی
در چمن هر ورقی دفتر حالی دگر است
حیف باشد که ز حال همه غافل باشی
نقد عمرت بدهد غصه کیتی بگزاف
گر شب و روز در این قصه مشکل باشی
گر چه راهیت پرازیم ز ما تا بر دوست
رفتن آسان بود از واقف منزل باشی

در واقع اینچنین مینمایاند که وی خود بگفته خود در فرصت شماری و در یافتن
معنی زندگی و حفظ نشاط و داشتن روح قوی و فکر بلند و میل بوفای و مروت و رغبت
به سعی و عمل سرمشق بوده و اینگونه سخنان را مناسب حال خود گفته :

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو
گفتم ای بخت بخشیددی و خورشید دیدم
تکیه بر اختر شبگرد مکن کاین عیار
گر روی پاک و مجرد چو مسیحا بفلك
آسمان گو فروش این عظمت کاندر عشق
کوشوار در لعل ارچه گران دارد کوش

یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو
گفت با اینهمه از سابقه نو مید شو
تاج کاس ربود و کمر کیخسرو
از فردغ تو بخورشید رسد صد پرتو
خرمن مه بجوی خوشه پر زین بدو جو
دور خوبی گذرات است نصیحت بشنو

هر که در مزرع دل تخم و فاسبز نکرد
 زردروئی کشد از حاصل خود گاه درو
 اگر شاعر گاهی چنانکه رسم این جهانست
 بدشواریها و ناکامیها بر خورده
 باین اراده عارفانه و اندیشه نیرومند
 هرگز نشکسته و عزمش سست نشده و شوق
 حیات و نور امید از دل او بدر نرفته بلکه
 سینه پیش حوادث داده و گفته « چرخ
 بر هم زخم از غیر مرادم باشد و ثبات
 توانائی و بردباری و آزادی خود را اینگونه
 بیان نموده :

بر سر آنم که گرز دست بر آید	دست بکاری زخم که غصه سر آید
خلوت دل نیست جای صحبت اغیار	دیو چو بیرون رود فرشته در آید
صحبت حکام ظلمت شب یلداست	نور ز خورشید خواه بو که بر آید
بر در اریاب بی هروت دنیا	چند نشینی که خواجه کی بدر آید
بگذرد این روزگار تلخ تر از زهر	بار دگر روزگار چون شکر آید
بلبل عاشق تو عمر خواه که آخر	باغ شود سبز و سرخ گل بدر آید
صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند	بر اثر صبر نوبت ظفر آید

جامی - نورالدین عبدالرحمن جامی بسال هشتصد و هفده در محل خرچرد
 ولایت جام خراسان تولد یافت چنانکه خود گفت:

به سال هشتصد و هفده ز هجرت نبوی	که روز مکه به یثرب سرادفات جلال
ز اوج قلعه پرواز گاه عز و قدم	بدین حسیض هواست کرده ام پروبال

نام پسرش نظام الدین دشتی و جدش شمس الدین دشتی منسوب بمحل دشت
 اصفهان بوده بعد بولایت جام مهاجرت کرده اند .

تخلص جامی هم بمناسبت ولایت جام است و هم بحکم ارادت است که نسبت به
 شیخ الاسلام احمد جامی (متوفی در ۵۳۶) داشته چنانکه خود فرماید :

مولد جام و رشحه قلمم	جرعه جام شیخ الاسلامیست
لاجرم در جریده اشعار	بدو معنی تخلص جامیست

جامی از خرد سالی بهمراهی پدر بهرات و بعد بسمرقند رفت و در آن دیار که
 مراکز علوم اسلامی و ادبیات ایرانی بود بکسب علم و ادب پرداخت و در علم دینی و
 تاریخ و ادب کمال یافت سپس پای بعالم عرفان نهاد و بسیر و سلوک افتاد و پیروی استادان

و مرشدان مانند سعدالدین محمد کاشغری و خواجہ علی سمرقندی و قاضی زاده رومی را شعار خود قرار داد و بدین طریق در راه ریاضت قدم زد روز بروز بمقامات معنوی خود افزود تا بمرتبہ ارشاد رسید و در سلک رؤسای طریقه نقشبندی کہ مؤسس آن بہاءالدین نقشبند بود درآمد و بعد از وفات سعدالدین کاشغری کہ خلیفہ نقشبندی بود خلافت این طریقت بدو تعلق گرفت شهرتش در روزگار خودش شایع شد و بزرگ و کوچک او را شناختند و بنام او احترام گذاردند و با اینکه امرا و وزیرستان را مدح نمیکرد باز اینان او را میستودند و در صدر مجلس خود جایش میدادند و مقدمش را گرامی داشتند.

جامی مسافرتی دیگر کرد و زیارت حج بجای آورد و از راه دمشق بہ تبریز برگشت و در ۸۷۸ بہرات وارد شد. در این سفر جمعی از بغدادیان او را آزر دند و شاعر از آنشہر دلشکستہ باز آمد و در قصیدہای نسبت بنادانی آنان لب بشکایت باز کرد کہ مطلع آن اینست:

بکشای ساقیا بلب شط سر سبوی وز خاطر م دورت بغدادیان بشوی

بنا بر وایت دولتشاہ کہ معاصر جامی بود وی در اواخر عمر پیشہ شاعری را ترک نمود و از آن بعد جز بندرت شعری نسرود و دل بتحقیق مسائل دینی گماشت و چنین گفت:

جامی دم گفتگو فرو بندد گر دل شیفته خیال میسندد گر

در شعر مدہ عمر گرانمایہ بیاد انگار سیہ شدورقی چندد گر

از سلاطین معروف زمان جامی ابو الفازی سلطان حسین باقر بود کہ در سال ہشتصد و ہفتاد و دو ابوسعید تیموری را شکست دادہ در ہرات جلوس کرد و تا ۹۱۲ سلطنت نمود. سلطان گذشتہ از اینکہ خود ذوق ادبی داشت و ادبا را حمایت میکرد وزیر دانشمندی مانند امیر علی شیر داشت کہ از فضلالی عمر خود بود و در زبان فارسی و ترکی بنظم و نثر تألیفات میکرد این وزیر دل آگاہ با جامی دوستی خاص داشت و شرح حال این شاعر را در کتاب خود موسوم بہ *خمسة المتحرین* آورد. جامی، سلاطین ^{بہرات} سلطان ابوسعید تیموری (۸۵۵-۸۷۲) و سلطان یعقوب آق قویونلو (۸۸۴-۸۹۶) و جهان شاہ قراقویونلو (۸۴۱-۸۷۲) و سلطان محمد فاتح (۸۵۵-۸۸۶) پادشاہ عثمانی را در قصاید و اشعار خود نام برده .

توان گفت جامی بزرگترین شاعر و ادیب قرن نهم و آخرین شعرای بزرگ متصوفه است که اسم او را می توان ردیف انوری و سعدی و جلال الدین و حافظ و خیام و فردوسی برد و بعد از شعرای بزرگ در ایران بندرت ظهور نموده اند. جامی نه تنها اشعار سروده بلکه در فنون علوم دین و ادب و تاریخ نیز مهارتی بسزا داشته و از این حیث در میان شعرا دارای مقام مخصوصی بوده است امیر عیشیر نوائی که خود از فضیلتی عصر بود در وصف کمالات جامی گفته :

عاجز از تعداد اوصاف کمال اوست عقل انجم گردون شمردن کی طریق اعورست
در اشعارش تأثیر شعرای سلف پیدا است مخصوصاً شعرای متصوفه را اقتفاء نموده و
سبک آنها را بکار برده. با این همه مقتدای خاص جامی در نظم هفت اورنگ نظامی است
و در غزلیات سعدی گرچه حافظ و خاقانی و امیر خسرو نیز طرف توجه او بوده است.
جامی هم مانند امیر خسرو و باسخرای قریحه موصوف و با کثرت تصانیف معروف
است. بقول بعضیها تألیفات او از نظم و نثر موافق شماره حروف تخلص از «جامی» پنججاه
و چهار دفتر و رساله است.

از آثار منظوم او یکی دیوان اشعار اوست که قصاید و غزلیات و مرثیاتی و ترجیع
بند و ترکیب بند و مثنویات و رباعیات دارد. خود جامی دیوان را بر سه بخش کرده و
آنها را فاتحه الشباب و اوسط العقد و خاتمه الحیات نام نهاده و دور نیست در این تقسیم از
امیر خسرو پیروی کرده باشد. در بین این اشعار ملامعات نیز هست که شاهد وقوف
کامل جامی بر زبان عربی است بطور کلی جامی قصاید متین و غزلیات عرفانی شیرین با اوزان
ناهم مطلوب دارد. در میان قصاید شاعر اشعار روحانی و عقاید اسلامی کم نیست و هر
یک دلیل ایمان و دیانت اوست. در مطالعه این قصاید امارات توجه جامی بشاعران سلف
پیدا است مثلاً قصیده :

چو پیوند بسا دوست میخواهی ایدل ز چیزی که جز اوست پیوند بگسل

تا حدی منوچهری را در نظر داشته و در قصاید :

معلم کیست عشق و کنج خاموشی دبستانش

سبق نادانی و دانا دلم طفل سنی شود...

ایضاً. کنگر ایوان شه کز کاخ کیوان بر ترست

رخنهای دان کش بدیوار حصار دین درست....

خاقانی را تتبع کرده و با عمین روش از شاعران دیگر مثلاً امیر خسرو پیروی نموده. در غزل ذوقی و غزل عرفانی نیز گاهی سخنان تغز و اشعار پرمغز سروده و در برخی از آن تأثر و سوزش يك قلب آتشین را بزبان آورده نظیر این غزل :

ریزم ز مژه کو کب بی ماه رخت شبها	تاریک شبی دارم با این همه کو کبها
چون از دل گرم من بگذشت خدنگ تو	از بوسه پیکانش شد آبله ام لبها
از بسکه گرفتاران مردند بکوی تو	بادش همه جان باشد خاکش همه قالبها
از تاب و تب هجران گفتم سخن وصلت	بود این هذیان آری خاصیت آن تبها

در غزل بسبک متقدمین از عارفان و بخصوص حافظ نظر داشته و گاهی با آنان نظیره ساخته. مثلاً در این غزل از حافظ پیروی کرده :

ساقی بیا که دور فلک شد بکام ما	خورشید را فروغ ده از عکس جام ما
--------------------------------	---------------------------------

از غزلهای عرفانی جامی که در آن نغمه وحدت مینواز دیکمی اینست :

مؤثر در وجود الایکی نیست	درین حرف شکر فاصلا شکی نیست
ولی جز زیرکان این را ندانند	دریما زیر گردون زیر کی نیست
جمال اوست تابان و رقه بیرون	دل مردان دل هر کودکی نیست
عطای عشق بسیار است دردا	کز آن بسیار ما را اندکی نیست
بارباب عمامه معنی فقر	مجو کاین تاج بر هر تارکی نیست

چنانکه گفته شد جامی در مثنویات خود نظامی را سر مشق خود قرار داده و در مقابل خمسه نظامی هفت مثنوی بعنوان هفت اورنگ سروده که اسامی آنها بقرار ذیل است :

۱- سلسله الذهب در مسائل فلسفی و دینی و اخلاقی با حکایات و امثله از قبیل عقاید و اصول اسلامی و تفسیر بعض آیات قرآن و مطالب حکمی نظیر مسئله جبر و اختیار و معانی عرفانی مانند بحث در حقیقت حق که این ابیات آمده :

اوست مغز جهان جهان همه پوست	خود چده مغز و چه پوست چون همه اوست
بود کل جهان در او مستور	کرد در کل بذات خویش ظهور

این مثنوی با اسم سلطان حسین است و در ضمن از شعرای معروف مانند عنصری و رودکی و سنائی و نظامی و معزی و انوری نام برده شده و جمله بوژن هفت پیکر نظامی است و آغاز آن این بیت است :

لله الحمد قبل كل كلام بصفات الجلال والاكرام

۲- سلامان و اقبال که از قصه‌ای قدیم اقتباس شده و آنرا پیش از شیخ رئیس ابوعلی سینا اقتباس و تصنیف کرده است. در آن قصه نیز معانی عرفانی منظور است و جامی آن را بنام یعقوب بیک پسر اوزون حسن آن قوینلو (۱۸۸۳-۱۸۹۶) بنظم کشیده.

۳- تحفة الاحرار- مثنوی دینی و عرفانی بوژن مخزن الاسرار نظامی که در ۸۸۶ سروده شده و مر کب از دوازده مقاله است و آن ناصر الدین عبیدالله معروف بخواجه احرار که از رؤسای طریقه نقشبندی و معاصر جامی بود ممدوح شاعر واقع شده مطلع آن این بیت است:

بسم الله الرحمن الرحيم هست صلاي سر خوان کریم

۴- سبحة الابرار- که باز در معانی دینی و عرفانی و بنام سلطان حسین است و حکایات لطیف و تمثیلات ظریف دارد آغاز مقدمه سبحة الابرار بدین بیت است:

ابتدای بسم الله الرحمن الرحيم المتوالي الاحسان

و تمام مثنوی مر کب است از چهل عقد در موضوعهای گوناگون عرفانی از قبیل وصف دل و شرح سخن و استدلال از آثار بوجود پروردگار و اینکه حق تعالی حقیقت وجود است و در شرح تصوف و امثال آن و پس از شرح هر عقد یک دو حکایت بروجه تمسیل آورده چنانکه سابقین مانند شیخ عطار و مولوی همین طرز را معمول داشتند. مثلاً در عقد بیست و هفتم در باب اخلاص چنین گفته :

چيست اخلاص دل از خود کردن کار خود را بخدا افکندن
نقد دل از همه خالص کردن روی چون زر بخلاص آوردن
دل با سبب جهان نا دادن دیده بر حور جهان نهادن
ساختن از دو جهان قبله یکی تافتن روی زهر وهم و شکی

و بدین مناسبت این حکایت را آورده تا تأثیر اخلاص و اهمیت آنرا نشان دهد و

بیریائی و صفای قلب را نمایان سازد و معلوم نماید که قلب و نیت مهم است نه بیان و زبان

لب گشادند بنادر سخنان
یکی از وجد روایت میکرد
یکی از وادی و ساحل میگفت
زد بر منزل آن قوم قدم
در زبان عرب آگاه نبود
سخن از حمد و ثنا میرانند
گریه و آه و فغان در پیوست
با هم اسرار عیان میکردند
گوهر اسك بمرکان میسفت
ذم همیگفت و ثنا می پنداست
بود در معنی اخلاص تمام
داد خاصیت شفران و رضا
جرم او عفو و گناهان مغفور

عربی چند بهم ذوق کنان
یکی از نجد حکایت میکرد
یکی از ناقه و محمل میگفت
ناگهان مخلصی از ملك عجم
بفنون ادبش راه نبود
شد گمانش که دعا میخوانند
او هم آنجا بتواضع بنشست
هرچه آن قوم بیان میکردند
او بتقلید همانرا میگفت
حشو میگفت و دعا میپنداشت
لیک چون بر لبش آن خاص کلام
یافت در باره وی حکم دعا
شد از آن دعوت از نخوت دور

۵ - یوسف وزلیخا - معروفترین مثنوی جامی است و در وزن خسرو شیرین

نظامی بسال هشتصد و هشتاد و هشت نظم شده و بنام ابوالغازی سلطان حسین اتحاف
گردیده آغاز آن بدین بیت است .

کلی از روضه جاوید بنمای
الهی نتیجه امید بگشای

۶ - لیلی و مجنون که آنرا بوزن لیلی و مجنون نظامی در ظرف چهارماه بسال

هشتصد و هشتاد و نه سروده و ۳۷۶۰ بیت دارد و مطلع آن اینست .

ای خاک تو تاج سربلندان
مجنون تو عقل هوشمندان

۷ - خردنامه اسکندری - در وزن اسکندرنامه نظامی سروده شده و آن نیز

بنام سلطان حسین است و باین بیت آغاز میکند :

الهی کمال الهی تراست
جمال جهان پادشاهی تراست

اینک پند لطیفی که در این مثنوی بفرزند خویش فرماید :

بسیای جگر گوشه فرزند من	بنه گوش بر گوهر پند من
صدف وار بنشین دمی لب خموش	چو گوهر فشانی بمن دار گوش
شنو پند و دانش بآن بار کن	چو دانستی آنکه برو کار کن
ز گوش آر نیفتد بدل نور هوش	چه سوراخ گوش و چه سوراخ هوش
بدانش که آن با کنش یار نیست	بجز تا خردمند را کار نیست
بزرگان که تعلیم دین کرده اند	بخردان وصیت چنین کرده اند
که ای همچو خردان روشن ضمیر	چو صبح از صفا شیوه صدق گیر
بهر کار دل بسا خدا راست دار	که از راستکاری شوی رستگار
بطاعت چه حاصل که پشتت دو تا ست	چو روی دلت نیست با قبله راست
همی باش روشندل و صاف رای	باتصاف با پندگان خدای
دم صبحگاهان چو گردان سپهر	بآفاق مگشای جز چشم مهر
از آن چرخ را پرتوی حاصل است	که هر ذره را مهر او شاملست
چو باید بزرگیت پیرانه سر	بچشم بزرگی به پیران نگر
بصم درونی که آن نفس تست	ز تو برد باری نباشد درست
نصیحتگری بر دل دوستان	بود چون دم صبحگه بوستان
بدریش محتاج بخشش نمای	فرو بسته کارش ببخشش گشای
تواضع کن آرا که دانشور است	بدانش ز تو قدر او برتر است
همچنین شاعر در موارد دیگری مثلاً در خاتمه یوسف وزلیخا پند و اندرز به	
فرزند خود داده است .	

چنانکه از ملاحظه مثنویهای فوق هم میتوان استنباط کرد جامی بیشتر نظامی را تتبع کرده و آثار آن شاعر را نصب العین قرار داده و سبک او را پیروی نموده جز اینکه در صورت عمومی توان گفت جامی ساده تر و گاهی شیرینتر از نظامی سخن سرایی کرده با اینکه محقق است استاد نظامی در مثنوی داستانی هنروریکتا و در بیان

احساسات بیهمتاست .

جامی در مسقط نیز دستی داشته و مرثیه‌های مؤثر دلنشین ساخته که از آن جمله یکی در مرثیه جانگداز پسرش صفی‌الدین است و اینک بندی از آن که معروف هم هست نقل می‌گردد :

زیر گل تنگدل ای غنچه رعنا چونی	بیتوما غرقه بخونیم تویی ما چونی
ساک جمعیت ما بیتو گست است زهم	ما که جمعیم چنینیم تو تنها چونی
بر سر خاک توام ای که ازین پیشترم	بوده‌ای تاج سر امروز ته یا چونی
بیتو در روی زمین تنگ شده بر من جای	تو که در زیر زمین ساخته‌ای جا چونی
میشود دیده بینا ز غباری تیره	زیر خاک آمده ای دیده بینا چونی
خورد غمهای توام وه که خیال تو گهی	مینپر سد که درین خوردن عمها چونی
رو بصحرا ای عدم تاختی از شهر وجود	من ازین شهر ملولم تو بصحرا چونی

بطوریکه در فوق اشارت رفت جامی تنها شاعر نبوده و در علوم دیگر مانند علوم دینی و لسانی و تاریخی هم دست داشته است. در این رشته‌ها استاد را تالیفات متعددیست به تشریح فارسی که بعضی از معروفترین آنها نام برده میشود :

۱- نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص که کتابی حکمی و عرفانی است و در شرح تفسیر عقاید شیخ محی‌الدین عربی (متوفی ۶۲۸) مؤلف فصوص الحکم و مختصر آن یعنی نقش الفصوص است . در این کتاب جامی اقوال مفسرین دیگر فصوص خاصه عقاید شیخ صدرالدین محمد قونیوی را نیز در نظر داشته تألیف نقد النصوص ...^۱ ۸۶۳ بود .

۲- نفحات الانس که در سال هشتصد و هشتاد و سه تألیف یافته و در آن شرح حال ۶۱۴ تن از فضلا و علماء و مشایخ صوفیه را جاویست .

اصل این کتاب بزبان عربی تألیف محمد بن حسین سلمی نیشابوریست (متوفی در ۴۱۲) و موسوم است بطبقات الصوفیه. بعد خواجه عبدالله انصاری (متوفی در ۴۸۱) آنرا بزبان هروی تفسیر و توسیع نموده سپس جامی بر حسب دستور علیشیر نوائی

آنرا از سرفو بفارسی ادبی در آورده و تکمیل نموده و ترجمه احوال مشایخ را تا زمان خودش آورده است .

۳ - لوامح که مرکب است از مقالات عمیق عرفانی و مشحونست باریبایات لطیف عارفانه .

۴ - لوابیح که در شرح قصیده خمربه ابن فارض است که بسال ۸۷۵ تألیف یافته .

۵ - شواهد النبوة که بسال ۸۸۵ تألیف یافته و در شرح مقامات حضرت رسول (ص) و وصف اصحاب اوست .

۶ - اشعة اللمعات که در ۸۸۶ تألیف شده که در شرح و تفسیر لمعات شاعر عارف فخرالدین عراقی است (متوفی ۶۸۸)

۷ - بهارستان که در موقع قرائت گلستان سعدی با پسرش یوسف ضیاءالدین به تألیف آن عزم کرده و بهمان سبک گلستان بسال ۸۹۲ انجام داده این کتاب مانند گلستان مرکب از حکایات لطیف و نکات ظریف است و اشعار ملیح نیز دارد و ذکر شماره ای از شعراء و فضلا در آن آمده .

گذشته از آنچه مذکور افتاد جامی رسالات دیگر زیاد تألیف کرده از آن جمله است رسالاتی در مسائل دینی مانند تفسیر حدیث ادبی ذر عقلی و اربعین حدیث که متن عربی را آورده و هر حدیث را بنظم فارسی شرح کرده و مناسک حج و رساله تهلیلیه و نظایر اینها و در علم ادب و عروض مانند رساله در علم قوافی و رساله موسیقی و تجنیس الخط و منشآت و معمیات و غیره و در نحو و صرف مانند کتاب فواید الضیائیه معروف بشرح ملا جامی و در تاریخ مانند تاریخ صوفیان و امثال آنها .

یس جامی چنانکه در فوق هم اشارت رفت از سخنپردازان مشهور و متنفذا یران است معاصرین معروف او مانند بابر و امیرعلیشیرنوائی و دولتشاه نام او را به تعظیم و تکریم بزبان آورده و از بلندی مقام و نفوذ کلام او در ایران و بمالک مجاور بحث کرده اند .

امتیاز خاص جامی از مقام و مرتبتی است که وی در عالم تصوف و عرفان احراز نموده و خلیفه و قطب پیروان آن مذهب بوده است .

تأثیر افکار و اشعار جامی در هندوستان و مخصوصاً در افکار و ادبیات عثمانی بسیار بود حتی سلاطین عثمانی مانند سلطان محمد فاتح (۸۵۵-۸۸۶) و پسرش سلطان بایزید ثانی (۸۸۶-۹۱۸) توجه و ارادت خاصی نسبت باو داشتند و با او مصایره و مراسله می کردند. در بین شعرای عثمانی عده ای سبک و عقاید جامی را تتبع و تقلید کرده و اولین بنای ادبیات عثمانی را روی اساس ذوق و شیوه ایرانی استوار نمودند. وفات جامی بسال ۸۹۸ در هرات اتفاق افتاد و با اجلال و اعظام با حضور علماء و بزرگان و امرای زمان بخاک سپرده شد. در ماده تاریخ وفات او این آیه مناسب آمده:

ومن دخله کان آمناً

ادبیات منشور دوره مغول و تیموریان

تالیفات به نثر فارسی در دوره مغول و تیموریان بار بود فتنه و آشوب در نواحی مملکت و انحطاط علم و معرفت باز زیاد بود و بدیهی است اگر وقایع ناگوار این دوره رخ نمیداد ادبیات بمراتب بیشتر ترقی میکرد زیرا چنانکه در سابق اشارت رفت مقارن هجوم مغول تمدن و ادبیات ایران نضجی تمام یافته و استادان و دانشمندی ظهور کرده و شروع بتألیف و تصنیف نموده بودند و آنچه را که از این همه خزان علم و معرفت یا بواسطه مصون ماندن از آفات و نگهداری و دانش پروری سلالهای کوچک مانند اتابکان و جلایریان و مظفریان و آل کرت و دیگران و یا بحمايت و تشویق بعضی از سلاطین متأخر مغول و تیموری باقیمانده تنها قسمتی توان شمر داد آنچه با وجود امنیت بلاد و آسایش عباد و مصونیت از مصائب مغول ممکن بود بدست ما رسیده باشد بعض آثار نثری مهم این دوره بر وجه ذیل ذکر میشود:

۱- کتابهای تاریخی

قبل از دوره مغول و تیموری تالیفات مشهور و مهم راجع بفقن تاریخ در ایران شده و بعضی از آنها مانند تاریخ طبری و تاریخ بیهقی و زین الاخبار و راحة الصدور در این کتاب مذکور افتاده است پس در واقع بنای تاریخ نویسی در ایران از دیر باز نهاده شده ولی تالیفات تاریخی در این دوره اخیر نسبتاً زیادتر بود و چند کتاب معروف

بمقام شاهان مغول و تیموری بوجود آمد که امروز از مأخذهای مهم تاریخ عمومی ایران محسوب است .

تاریخ جهانگشا - از تاریخهای مهم این دوره تاریخ جهانگشا تألیف علاءالدین عظاملك جوینی پسر بهاءالدین محمد است که خود در خدمت امرای مغول خصوصاً هلاکو خان و آقاخان بوده و از طرف آنان حکومت عراق عرب و مأموریتهای دیگر داشته در این کتاب که مرکب از سه جلد میباشد مؤلف عادات و اخلاق و ظهور مغول و احوال شاهان خاصه چنگیز خان را تا وقایع سال شصت و پنجاه و پنج شرح داده و نیز در آن ضمن تاریخ خوارزمشاهیان و اسمعیلیه را آورده. در اهمیت و شهرت این کتاب همان بس که اغلب تاریخ نویسان معروف قسمت زیادی از مطالب را از این کتاب اقتباس کرده اند .

عظاملك بسال شصت و هشتاد و یک در آذربایجان وفات یافته در مقبره سرخاب تبریز مدفون گشت .

طبقات ناصری - طبقات ناصری تاریخ عمومی است از ابتدا تا حدود سال شصت و پنجاه و هشت هجری و عمده محتویات آن شرح تاریخ سلسله های سلاطین هند است ولی در ضمن وقایع مهمی از تاریخ ایران مانند بعضی حوادث دوره غزنوی و شرح سلطنت مغول و مخصوصاً تفصیل قلع و قمع اسمعیلیه که غالباً مشهود خود مؤلف بوده در این کتاب با انشای متین و روانی بیان شده مؤلف این کتاب ابو عمر عثمان منہاج الدین بن محمد سراج الدین از اهل جوزجان بوده که در هند میزیسته و سه بار از هند بر حسب مأموریت سفر ایران نموده و بسا از اتفاقات مهم آن زمان را برأی العین دیده. **تاریخ یمنی** - اصل این کتاب بعربی بدست ابو نصر عتبی از ملازمان دربار سلطان محمود غزنوی در شرح حال آن پادشاه و پدرش سبکتکین در اوایل قرن پنجم تألیف یافته و ابوالشرف ناصح گلپایگانی آن را در اواخر قرن هفتم بفارسی خوب و متینی ترجمه کرده. این کتاب از حیث احتوای جزئیات تاریخ صحیح محمود غزنوی دارای اهمیتی است .

جامع التواریخ - جامع التواریخ یکی از تألیفات مهم و معروف تاریخی و محتوی

وقایع تاریخ عالم خاصه شرح تاریخ و سلطنت مغول و تفصیل شاهی غازان میباشد مؤلف کتاب رشیدالدین فضل الله همدانی در نزد سلاطین مغول مانند آقا و غازان و اولجايتو مقرب بوده و در دربار غازان منصب وزارت و نفوذ و حکومت داشته و تألیف خود را در حدود هفتصد و ده هجری بختام آورده و این کتاب جلد سومی نیز در جغرافی داشته که مفقود است .

این کتاب را مهمترین تاریخ مغول توان نامید. خواجه رشیدالدین نه تنها از وزراء بزرگ و رجال سیاسی ایران و مورخ محقق و معروف بوده بلکه در علوم و فنون دیگر نیز بصیرت کافی داشته و تألیفات مهم و مفید در مسائل دینی و ادبی نموده است . این وزیر دانشمند بسال ۷۱۸ بسعایت حسودان و دشمنان بامر سلطان ابو سعید در تبریز کشته گردید .

تاریخ و صافی - این تاریخ تألیف ادیب شهاب الدین عبدالله شیرازی ملقب بوصاف الحضرة میباشد که معاصر رشیدالدین فضل الله بود از طرف وی حمایت دید و بحضور اولجايتو معرفی شد تاریخ و صافی را توان گفت متمم تاریخ جهانگشا است که از وقایع فتح بغداد بدست هلاکو تا حوادث سال هفتصد و بیست و هشت یعنی تا زمان آخرین شاه معروف مغول ابو سعید را حاوی است. کتاب و صافی در تطویل بلاطائل و تعقید عبارات و تصنع و اطناب نمونه سبک ثقیل فارسی دوره مغول شمرده میشود ولی تحقیقات و تفصیلات مهم و سودمند را جمع بعصر مؤلف در آن مندرج است .

تاریخ گزیده - تاریخ گزیده بعد از جهانگشا و جامع التواریخ و صافی تألیف یافته و بسبک آنها نوشته شده و در واقع مطالب عمده آن از جامع التواریخ اقتباس گردیده این کتاب در حدود هفتصد و سی ختام یافته و بدین طریق مطالبی تازه در اواخر آن آمده مؤلف آن حمدالله مستوفی قزوینی تاریخ مفصل دیگری نیز که محتوی وقایع از اول اسلام تا دوره مغول میباشد بسیاق شاهنامه در هفتاد و پنج هزار بیت بنظم کشیده و آنرا در سال هفتصد و سی و پنج بختام آورده و ظفر نامه نام داده نیز همین مؤلف کتاب جغرافی مهمی در شرح بلاد و راههای ایران باسم نزهة القلوب بن تاریخ هفتصد و چهل تألیف نموده. حمدالله مستوفی بسال ۷۵۰ در قزوین وفات یافت.

زبدة التواریخ - زبدة التواریخ تاریخ عمومی است در چهار جلد ولی جلد های

سوم و چهارم که عمده تاریخ بعد از اسلام ایران بوده است در دسترس نیست و شاید از بین رفته باشد. مؤلف زبدة التواریخ خواجه نورالدین لطف الله معروف بحافظ ابرو اهل هرات و منظور تیمورو پسرش شاهرخ و مخصوصاً توجه بایسنقر بوده و کتاب را در ۸۳۰ تألیف نموده .

از تواریخ دیگر ایندوره میتوان **مجمعل فصیحی** تألیف فصیحی خوافی راز کر نمود که تاریخ عمومی مفید و مختصر است از ابتدا تا واسط قرن نهم نیز تاریخ **مطلع السعدین** تألیف عبدالرزاق سمرقندی شایان ذکر است که حوادث بین تولد سلطان ابوسعید ایلخانی و ابوسعید تیموری یعنی وقایع بین ۷۰۴-۹۷۲ را محتوی است . همچنین تاریخ هرات تألیف معین الدین اسفزاری در اواخر دوره تیموری بوجود آمده .

ظفر نامه - ظفر نامه تاریخ مفصل تیمور است در دو جلد از ولادت تا وفات آن حکمران (۸۰۷) مؤلف آن شرف الدین علی یزدی از ادباعو شعرای اوایل دوره تیموریان است و عمده شهرت او در زمان شاهرخ (۸۰۷-۸۵۰) بود و بسال ۸۵۸ در موطن خود یزد وفات یافت. يك قسمت مطالب مظفر نامه از يك تاریخ دیگر مسمی بهمین اسم تألیف نظام الدین شامی است که معاصر تیمور بود و در ۸۰۴ فرمان تألیف آن را از خود تیمور یافت چنانکه در مقدمه ظفر نامه نظام شامی هم مذکور است هر دو ظفر نامه نسبت بکتابی مانند تاریخ و صاف بفارسی ساده و خالی از زواید و عبارات متکلف و انشاء شده

روضه الصفا - مهمترین تاریخی است که در دوره تیموریان تألیف یافته و آن در هفت جلد و محتوی تاریخ اسلام و ایران خاصه تیموریان تا اواخر سلطنت ابوالغازی سلطان حسین بایقر است که بسال ۹۱۲ وفات یافته مؤلف آن محمد بن خاوند شاه بن محمد و معروف به میر خواند از نجیب زادگان بلخ و ملتزمین مجلس میر علیشیر نوائی بوده و در ۹۰۳ در هرات وفات یافته و بقیه این تاریخ یعنی محتویات جلد هفتم تا وقایع چند سال بعد از وفات مؤلف گویا از طرف نوه مؤلف خواندمیر تکمیل شده است. نیز خواندمیر در ۹۰۵ روضه الصفا را در تألیفی موسوم بخلایفة الاخبار مختصر کرده .

۴ - در تاریخ شعرا و عروض

گذشته از تاریخ عمومی کتابهایی نیز در تاریخ ادبی ایران و علم شعر در عصر مغول و تیموری تألیف یافته که معروفترین آنها لباب الالباب و تذکره دولتشاه و کتاب المعجم میباشد.

لباب الالباب - لباب الالباب مهمترین کتاب فارسی است در شرح حال شعرا و ادبای ایران از ابتدای شعر فارسی تا زمان مؤلف و آن بر دو جلد است که جلد اول مخصوص شرح حال و نقل اقوال سخن گویان از سلاطین و امیران و وزیران و علماء و دانشمندان و جلد دوم مخصوص شعرا و ادبای دیگر میباشد و اسم و ترجمه ۱۶۹ شاعر در آن آمده. لباب الالباب ظاهراً در حدود سال ۶۱۸ یعنی اوایل استیلاي مغول تألیف یافته و مؤلف آن محمد عوفی کتابی نیز موسوم به **جوامع الحکایات** مشتمل بر حکایات ادبی و اشعار و امثله متفرقه تألیف کرده. پدر عوفی از مر و بوده و خودش در بخارا تحصیل نموده و در بلاد خراسان سفر کرده و به هندوستان نیز رفته و لباب - الالباب را در آنجا بنام حسین بن شرف الملک تألیف نموده و او وزیر ناصر الدین قیاحه بود که تا ۶۲۵ در قسمت هندوستان سلطنت داشت و علمای ایران را که از دست مغول فرار میکردند حمایت مینمود.

تذکره دولتشاه - بعد از لباب الالباب مهمترین تذکره فارسی تذکره الشعراء دولتشاه سمرقندی است که در حدود ۸۹۲ یعنی اواخر سلطنت تیموریان تألیف یافته و آن شرح حال قریب ۱۰۵ تن از شعرای فارسی زبان را محتوی است از ابتدای تا اواخر قرن نهم مؤلف دولتشاه بن علاء الدوله سمرقندی از امیرزادگان و رجال و اعیان و پدشاه ازندمای شاهرخ و خودش در هرات از مقر بان ابوالغازی سلطان حسین و امیر علیشیر نوائی و معاصر مولانا جامی بوده و اسم و مدح و فضایل هر سه تن را در اواخر این کتاب آورده و این تذکره را بنام علیشیر کرده زیرا تألیف آن بسا تشویق و پشتیبانی این وزیر دانشمند بوده است.

المعجم - مهمترین کتاب فارسی در عروض و قوافی و نقد الشعر که بما رسیده **المعجم فی معایر اشعار المعجم** تألیف محمد بن قیس رازی میباشد.

این کتاب نه تنها جامع قواعد این سه فن است بلکه امثله و اشعار مفیدی نیز در آن ذکر شده و اسامی بسیاری از شعرا و بزرگان و خاصه معاصرین خود مؤلف در آن آمده که این مسئله بس مهم میباشد و مؤلف از اهل ری بوده و در موقع هجوم مغول در خدمت محمد خوارزمشاه از شهری به شهری میرفته سرانجام از هراس مغول بفارس گریخته و در سال ۶۲۳ به خدمت اتابک سعد بن زنگی رسیده و بعد از وفات وی خدمت اتابک ابومکر را که ممدوح و حامی سعدی بود التزام نموده است. کتاب المعجم را که گویا آنرا قبل از آمدن بفارس بتازی تألیف نموده بوده است در این موقع یعنی حدود ۶۳۰ پیارسی کرده است.

گذشته از آنچه مذکور شد تألیفات متعدد دیگر در ترجمه و شرح حال و مرثیاتی از این دوره باقی مانده و از آن جمله میتوان تفحاح الانس تألیف جامی و مجالس العشاق تألیف سلطان حسین و روضة الشهداء حسین واعظ و رشحات پسر اعلی را ذکر نمود. روضة الشهداء در ذکر مصائب حضرت امام حسین (ع) و یاران اوست و میتوان گفت قدیمتر کتابیست که بدین تفصیل مصیبت ائمه را ذکر کرده مدتها در مجالس عزای آن کتاب نقل میکردند و گویا اصطلاح روضه خوانی از نام همین کتاب آمده باشد.

۴ - در اخلاق

تألیفات راجع بعلم اخلاق به عربی و فارسی در ادوار گذشته زیاد و بعضی از آن ها نام برده شده و در دوره مغول و تیموری نیز حکما و دانشمندان در این موضوع تصنیفات نموده اند که از جمله آن اخلاق ناصری و اخلاق جلالی و اخلاق محسنی و انوار سهیلی میباشد.

اخلاق ناصری - اخلاق ناصری کتابیست در اصول اخلاق یا حکمت عملی مؤلف آن حکیم مشهور نصیرالدین طوسی است که آنرا بنا بر خواهش ناصرالدین عبدالرحیم ابن ابی منصور حاکم اسمعیلیه در قهستان از کتاب اخلاق ابن مسکویه بنام طهارة الاعراق فی تهذیب الاخلاق ترجمه و خلاصه نموده خود نیز مطالبی بر آن افزوده است تألیف آن در حدود سال ۶۳۳ حصول یافت.

اخلاق جلالی - عمده مطالب این کتاب که موسوم به لوا مع الاشراف فی مکارم

الاخلاق و در تذهیب و تدبیر منزل و سیاست مدن است بتصدیق خود مؤلف از اخلاق ناصری اقتباس شده . مؤلف آن جلال الدین دوانی (متوفی در ۹۰۸) از قریه دوان حوالی کازرون فارس شخصی حکیم و عارف بوده و این کتاب را بنخواست سلطان خلیل پسر حسن از شاهان آق قویونلو در نصف ثانی قرن نهم تألیف نموده .

اخلاق محسنی - اخلاق محسنی کتابی است در صفات و مبانی اخلاقی و آن در چهل باب است و بنام ابوالغازی سلطان حسین در تاریخ نهصد تألیف یافته مؤلف آن حسین واعظ کاشفی است .

انوار سهیلی - این کتاب معروف که اصول اخلاق را بطرز حکایات از زبان و خوش بیان می نماید اصلش همان کتاب کلیده و دهنه است . مؤلف آن نیز حسین کاشفی مذکور فوق میباشد که گویا نظرش بر این بوده کلیده ابوالمعالی نصر الله را بشیوه بهتر و ساده تری تحریر نماید و اشعار و امثله تازی را ترك کند ولی این مقصود حاصل نگشته و شیوه این کتاب تابع سبک متکلف زمان شده و انوار سهیلی هرگز بمتانت و لطافت کلیده نرسیده است با این همه انوار سهیلی از کتاب های بسیار معروف فارسی است و مخصوصاً در هندوستان مشهور است و حسین واعظ که از فضایل نامی زمان سلطان حسین بوده و تألیفات دیگر نیز کرده در این کتاب رسوخ و تسلط خود را در زبان فارسی بخوبی ابراز نموده .

علماء و عرفاء و حکمای عصر مغول و تیموری

که غالباً عبری تألیف کرده اند

شهاب الدین سهروردی - ابو حفص محمد بن محمد مشهور بشهاب الدین مانند سلف خود شهاب الدین که ذکرش گذشت از قریه سهرورد زنجان است . اقامتش غالباً در بغداد و مورد توجه و احترام خلیفه عباسی یعنی الناصر لدین الله بوده .
شیخ از مررگان عرفای عصر خود بوده و کتاب عوارف المعارف در تصوف و سلوک ازوست و فاتش بسال ۶۳۲ اتفاق افتاد

نجم الدین رازی - شیخ نجم الدین ابوبکر عبدالله بن محمد رازی نیز از مشایخ عرفای زمان خود بود و در هجوم مغول اول به اردبیل سپس به بلاد روم رفته و در آنجا

کتاب موسوم به مرصاد العباد من المبدأ الی المعاد را که در عقاید و معانی تصوف است بفارسی تألیف نمود . وفات نجم الدین در ۶۶۵ واقع شد .

خواجه نصیر طوسی - ابو جعفر نصیر الدین محمد بن محمد بن حسن طوسی اصلش از توابع قم بوده . بسال ۵۹۷ در طوس تولد یافت و تحصیلات کرد در علوم حکمت و ریاضی و نجوم و تبحری تمام رسانید و در سلك حکماء و علمای درجه اول ایران در آمد . قبل از هجوم مغول خواجه با امرای اسمعیلیه مربوط بود و بعد از مغول از مقربین حضور هلاکوخان و ندیم و مستشار او گردید و در سفرهای مهم با وی رفاقت نمود و راهنمایی کرد و امرای مغول از ارشاد او متنعم بودند مخصوصاً از مهارتی که خواجه در نجوم داشت او را به تحقیق و رصد و داشتند و علم نجوم بدلالات او پیشرفت زیاد کرد و در مراغه با مر هلاکوخان و نظارت خواجه رصد خانه بزرگی تأسیس یافت و خواجه زیجی با اسم زیج ایلخانی ترتیب داد .

تألیفات مهم خواجه در ریاضی و منطق و نجوم میباشد که عبارت است از تحریر اقلیدس در هندسه و تحریر مجسطی در هیئت و شرح اشارت ابو علی در منطق و حکمت که پیش از وی امام فخر رازی همین کار را کرده و در ضمن اعتراضاتی نیز بر بوعلی وارد ساخته و خواجه در اشارات آن اعتراضات را دفع کرده . نیز کتاب تجرید العقاید او کتابی است حکمی در کلام و اثبات عقاید شیعه .

از تألیفات مهم خواجه نصیر بفارسی گذشته از اخلاق ناصری که مذکور افتاد اساس الاقتباس در منطق و تذکره نصیری در هیئت و رساله اوصاف الاشراف در عرفان و سی فصل در نجوم و معیار الاشعار در عروض و قافیه است .

نفوذ خواجه نصیر در دربار مغول فایده‌ای بزرگ بعلوم و ادبیات ایران رسانید زیرا شماره‌ای زیاد از دانشمندان و کتب و مؤلفات را از آفت محو شدن نجات داد . وفات خواجه در ۶۷۲ در بغداد اتفاق افتاد .

قاضی بیضاوی - ابو الخیر ناصر الدین عبدالله بن عمر از اهل بیضای فارس بود و در شیراز شغل قاضی القضاتی داشت . از فقها و مفسرین بزرگ عالم اسلام بشمار است . از تألیفات معروف او یکی کتاب تفسیر میباشد که موسوم است به انوار التنزیل

و اسرار التاویل دیگر طوابع الانوار و مطالع الانظار است در توحید و منهاج الوصول است در علم اصول و دیگر کتابی است در خلاصه اخبار تاریخی موسوم به نظام التواریخ که بفارسی نوشته . قاضی بیضاوی قسمت اخیر عمر خود را در تبریز صرف کرد و بسال ۶۸۵ در آن شهر وفات یافت .

زکریای قزوینی - عمادالدین زکریای محمود قزوینی در ادب و شعر فارسی صاحب قریحه بوده و مخصوصاً بعلوم جغرافی آشنائی کامل داشته است از تألیفات معروف او عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات است در عجائب و غرائب حیوانات و کتاب آثار البلاد و اخبار العباد است در تاریخ و جغرافی و احوال نوزده تن از شعرا معروف ایران در آن آمده . وفات قزوینی در ۶۸۲ بوده .

قطب الدین شیرازی - قطب الدین محمود بن مسعود شیرازی در ششصد و سی و چهار در شیراز تولد یافت از دانشمندان معروف ایران بود و در اغلب علوم عصر مانند طب و نجوم و حکمت و موسیقی اشتیاق داشت و ذوق ادبی و قریحه شعر را نیز مالک بود . مدتی در آذربایجان زیست و از مجالس درس خواجه نصیرالدین استفاده نمود و در کار رصد خانه مراغه با او شرکت داشت سپس بیلاذ روم شتافت در آنجا با مولانا جلال الدین ملاقات کرد بعد به تبریز برگشت و در ۷۱۰ در آنجا وفات یافت . شیخ شطرنج خوب می باخته و چنگ نیک می نواخته است .

از تألیفات مهم او شرح قانون ابن سینا در طب و شرح حکمت الاشراق شهاب الدین سهروردی در حکمت است . نیز شیخ بفارسی کتاب درة التاج را که از تألیفات مهم و برگزیده ایست که راجع بحکمت در زبان فارسی موجود است تصنیف و التحفة الشاهیه و نهایت الادراک را در نجوم تألیف نمود .

قاضی عضد الدین ایجی - قاضی عبدالرحمن بن احمد از علمای معروف فارس و معاصر و طرف توجه و احترام شیخ ابواسحاق اینجو و مظفریان و هم زمان خواجه حافظ بود . از تألیفات مشهور او کتابهای الفیه و تفریقیه و تفسیریه و شرح حدیثیه این محتاجیه است در علم کلام و فائز سال ۷۵۶ اتفاق افتاد .

قطب الدین رازی - قطب الدین محمد رازی از شاگردان عضدالدین ایجی و از علمای زمان خود بود و قسمت اخیر عمر خود را در بلاد شام گذراند. در حکمت و منطق تألیفات دارد از آن جمله است شرح الرسالة الشمسیه معروف به شرح شمسیه در منطق که بنام خواجه غیاث الدین محمد است و در شرح کتاب کاتبی قزوینی است نیز کتاب **لوامع الاسرار** فی شرح مطالع الاتوار است از تألیفات مشهور قطب الدین یکی نیز کتاب **محاکمات** است که در آن فخر رازی و خواجه نصیر طوسی را (بمناسبت اختلاف آندو استاد در شرح اشارات) محاکمه کرده است

وفات قطب الدین بسال ۷۶۶ در شام واقع شده .

باید دانست که در عصر مغول و در ادوار سابق بر مغول شعراء و سخنگویان و علماء و دانشمندان بمراتب بیشتر از آن بوده اند که در این فصول مندرج است مخصوصاً عرفا و حکما و منجمین و نقاشان و خطاطان در عصر مغول و تیموریان بوده اند و در صنعت نقاشی و تذهیب و خوشنویسی در زمان تیموریان ترقی خاصی نموده و مراحلی پیموده است و صدها هنروران ایرانی در آن فنون کار کرده اند .

پس نقاشیها و تذهیبها و ترسیمهای دوره صفوی و طرح قالی و نقشه کاشی در اساس قدیم تر بوده و در دوره سلجوقی و تیموری ترقی نموده و بعصر صفوی رسیده است.

منابع - تذکره های فارسی (رجوع بآخرین کتاب شود) - خلاصه مفید دوره مغول ج ۳ تاریخ ادبی براون - تاریخ مغول تألیف آقای عباس اقبال - راجع بسعدی : کتاب پرفسور هانری ماسه (فرانسوی) ایضاً مقدمه گلستان چاپ تهران بقلم آقای میرزا عبدالعظیم خان قریب ایضاً براون و آره - ایضاً سعدی نامه باهتمام وزارت فرهنگ طهران ۱۳۱۶ دیوان گلشن راز با شرح محمد لاهیجی چاپ سنگی طهران - راجع بجلال الدین ولد نامه با تصحیح و مقدمه آقای همائی چاپ تهران - ایضاً منتخبات دیوان شمس تبریزی باهتمام مقدمه آقای اینزگوشب اصفهان - ایضاً مکتوبات مولانا جلال الدین چاپ استانبول با مقدمه آقای ولدچلیبی ۱۳۵۶ قمری ایضاً شخصیت مولوی تألیف آقای حسین شجره - مناقب العارفین بقلم افلاکی از مریدان و معاصرین مولانا (خطی) - فهرست ربوح ۲ - ایضاً براون و آره و یکلسون - ایضاً مولانا جلال الدین محمد (شرح حال تحقیقی مولانا) تألیف آقای فروزانفر طهران ۱۳۱۵ - مفصلترین شرح حال امیر خسرو فهرست ربوح ۲ - ایضاً کلیات امیر خسرو چاپی اوخطی (در کتابخانه مسجد سیپهتار طهران) - شرح احوال افضل کاشی بقلم آقای نفیسی چاپ طهران - خواجری کرمانی مقدمه روضه الاتوار چاپ طهران باهتمام آقای کوهی کرمانی بقلم آقای حسین مسرور ایضاً ترجمه

خواجو بقلم آقای سعید نفیسی چاپ طهران - جام جم اوحدی مراغه چاپ طهران با اهتمام آقای وحید دستگردی - شرح حال ابن یمن و بقلم آقای رشید یاسمی چاپ طهران - ایضاً دیوان ابن یمن (خطی) متعلق با آقای مهدی بیانی - ایضاً دیوان ابن یمن با مقدمه و تصحیح آقای سعید نفیسی طهران ۱۳۱۸ - شرح حال سلمان ساوجی بقلم آقای یاسمی چاپ طهران - جمال الدین عبدالرزاق بقلم آقای نفیسی مجله ارمغان سال ۴ - دیوان کامل جمال الدین با اهتمام آقای وحید دستگردی طهران - شرح حال حافظ : شعر المعجم تألیف شبلی نعمان (بزبان اردو) جلد اول (این کتاب بهمت آقای فخر داعی بفارسی ترجمه و طبع شد و جلد های دیگر تهیه میشود) - مقدمه محمد گلندام بردیوان حافظ - ایضاً شرح حال حافظ بقلم آقای سیف یور فاطمی چاپ اصفهان از نشریات روزنامه اخگر - ایضاً تحقیقات مستشرقین که از کتاب برادن رانه میتوان پی بآنها برد ایضاً مقدمه مرحوم خلیفائی بردیوان حافظ چاپ خلیفائی طهران ایضاً حافظ تشریح با اهتمام آقای هزیر طهران - ایضاً حافظ چه میگوید تألیف آقای محمود هومن - ایضاً حافظنامه تألیف مرحوم سید عبدالرحیم خلیفائی چاپ طهران - ایضاً حافظ شیرین سخن تألیف آقای محمد همین طهران ۱۳۱۹ - آخرین دیوان مصحح حافظ با اهتمام آفا بان محمد قزوینی و دکتر غنی طهران ۱۳۲۰ شمسی - ایضاً احوال و آثار حافظ تألیف آقای سعید نفیسی طهران ۱۳۲۱ - ایضاً دل شیدای حافظ (جزوه) بقلم آقای مسعود فرزاد راجع بجایم : نغمه یم تربیت بقلم مرحوم تربیت چاپ تبریز - ایضاً مقدمه آقای یاسمی به سلامان و ابسال چاپ تهران - ایضاً ترجمه سلامان و ابسال بفرانسوی با اهتمام بریکتو پاریس ۱۹۱۱ با مقدمه ای مفید در تصوف و عروض و شرح حال جامی - ایضاً مقدمه آقای محیط به چاپ بهارستان چاپ طهران - ایضاً شرح مفید فهرست ربوچ ۲ - دیوان کمال خیجندی (خطی) متعلق به آقای مهدی بیانی - دیوان سلیمان ساوجی نسخه خطی بخط آقای نفیسی .

مقدمه های مفید تاریخ جهانگشا و المعجم و لباب الالباب و دولتشاه چاپ فرنگه بقلم آقای میرزا محمدخان قزوینی - ایضاً المعجم چاپ طهران با اهتمام آقای مدرس رضوی طهران ۱۳۱۴ نامه دانشوران و دره التاج تألیف قطب الدین شیرازی بکوشش و تصحیح آقای سید محمد مشکوة ۱۳۱۸ - ۱۳۲۰ - منتخب اخلاق ناصری یا مقدمه و اهتمام آقای جلال همائی تهران ۱۳۲۰ روایات الجنات - مجالس المؤمنین - قصص العلماء - تاریخ ادبیات عرب تألیف بروکلیمان (آلمانی) ایضاً تألیف بیکلسن (انگلیسی) ایضاً تألیف هوار (فرانسوی)

۵ - دوره صفویه تا آخر قاجاریه

تیمورلنگ مؤسس سلطنت تیموریان قوی دست بود و سرداران و آل کورته و معظریان و جلایریان را از میان برداشته و سرتاسر ایران را بفرمان خود در آورد بعد از وفات او اولادش در ایران حدود صدسال سلطنت کردند ولی سطوت او را نداشتند چنانکه بتدریج فتور و تشمت در دولت تیموریان رویداد و جلایریان باز جانی گرفتند و سلسله های قره قوینلو و آق قوینلو ظهور نموده متعاقباً در آذربایجان تسلط پیدا کردند در نقاط دیگر ایران نیز علم عصیان بلند شد در این بین جوانی دلیر و نیرومند موسوم به

اسمعیل احقاد شیخ صفی الدین اردبیلی که نام سلاله صفوی ازوست ظهور کرد پدر اسمعیل حیدر اول کسی بود از این سلاله که قوه سیاست را ضمیمه نفوذ روحانی خاندان خود نمود و با وزون حسن آق قویونلو جنگید . اسمعیل در نهمصد و پنجاه در تبریز به تخت سلطنت جلوس کرد و سلطنت صفویان را تأسیس و در اندک مدتی تمام ایران را تسخیر کرد و بدینگونه صفویان قریب دو صد و چهل سال در ایران حکمرانی کردند ولی شاهان پسین این سلسله کفایت پیشینیان را نداشتند بطوریکه در روزگار آنان افغانها هجوم بایران آورده اصفهان را که پایتخت بود گرفتند: در این حال نادر شاه افشار ظهور کرد و افغانها را از میان برد و سلطنت صفویه را منقرض ساخت و در هزار و صد و چهل و هشت جلوس نمود و سلسله افشار را تأسیس کرد و در مدت سه سال از بغداد تا دهلی را جزو ممالک ایران قرارداد . افشاریان بنوبه خود مقهور کریم خان زند (۱۱۶۳-۱۱۹۳) شدند و قیام زندیان نیز قاجاریان بودند که بعد از چندین سال مخاصمت سرانجام آنانرا مغلوب کردند. استیلای افغان و سلطنت افشاریان و اقتدار زندیان قریب نیم قرن امتداد داشت آقا محمد خان قاجار در هزار و صد و نود و سه جلوس نمود و باریگر ایران از کشمکش طوائف خلاص شد و سلاله قاجار نزدیک به صد و پنجاه سال در ایران حکومت کرد.

در میان این سلاله ها عمده دوره صفویان و قاجاریان از جهت تاریخ ادبی ایران دارای اهمیت میباشد زیرا در فاصله انقراض صفویان و تأسیس سلطنت قاجاریان که قریب پنجاه سال طول کشیده است با اینکه ایران از اهل علم و فضل خالی نبود ظهور طوائف مختلف و نشئت و مخاصمت چندان مجال سکونت و فرصت به نادر شاه و کریم خان زند نبخشید تا بغر اغت خاطر از پی ترویج ادبیات بر آیند.

چون صفویان شیعی متعصب بودند: تشیع را مذهب رسمی ایران قراردادند از اینرو نظم و نثر مذهبی در این عصر ترقی کرد شعر ابجای مدح شاهان به نعت انبیاء و اولیا پرداختند و مدح و مرثیه آل رسول را موضوع قرار دادند و علماء در جمع اخبار و آثار شیعه شرح و بسط فقہ و حدیث کوشیدند و امتیازات این دوره آنکه مسائل دینی را که سابقاً معمولاً بعبری نوشته میشد بیشتر بزبان فارسی تألیف کردند و کتبی مانند جامع عباسی

شیخ بهائی و حلیه المتقین و تألیفات دیگر دینی و اخلاقی مجلسی و ابواب الجنان قزوینی در علوم دینی و احادیث و نظایر اینها بوجود آمد تنها مجلسی که ذکرش بیاید قریب پنجاه کتاب و رساله در مسائل دینی بفارسی نوشت، شاهان صفوی با اینکه غالباً به پیشرفت سیاست مذهبی تعلق داشتند و با طوایف ازبک و افغان و روس و عثمانی در جنگ بودند با اینهمه بحمايت علم و ادب نیز میپرداختند چنانکه مورخین در باره علماء و فقها را حمایت و تشویق می نمودند. بعضی سلاطین و شاهزادگان صفوی مانند سلطان ابراهیم شاه عباس و القاص میرزا و شاه طماسب و سام میرزا خود ذوق ادبی داشتند و شعر می سرودند و سام میرزا تذکره شعرائی نیز ترتیب داد چنانکه بیاید.

صنایع ظریفه که در عهد تیموریان ترقی داشت در دوره صفوی نیز رونق گرفت از نقاشان و خوش نویسان معروف این دوره کمال الدین بهزاد از استادان دربار سلطان حسین بایقرا بود و اوایل صفویه را درك کرد بعد از او استادانی مانند میرك و سلطان محمد و میر سید علی ظهور نمودند که جمله در تبریز ملتزم دربار شاه طماسب بودند. همچنین علیرضا عباسی در این فن اشتهار بزرگ داشت. قالی باقی باوج کمال رسید و کاشی سازی و صنعت معماری نیز مورد تشویق خاص سلاطین صفوی واقع شد چنانکه مساجد اصفهان به تنهایی شاهد زیبایی ترقی حیرت بخش این دو هنر تواند بود.

با اینهمه عصر صفوی را میتوان بطور عمومی عصر انحطاط ادبی ایران محسوب داشت در واقع خرابی های دوره مغول و تیموریان تأثیرات عمده خود را در علم و ادب در این قرنهای قالی بخشید. نه تنها این دوره از وجود گویندگان بزرگ خالی بود بلکه موضوع مهم نظم پیشینیان یعنی غزل و شعر عرفانی متروک گردید زیرا شاهان صفوی از هر دو اعراض داشتند. نظم و نثر فارسی تنزل صریحی نمود و سخن فارسی بقیه لطافت و بساطت قبل از مغول را باخت و عبارت پردازی و زیور و زینت های زاید لفظی بیشتر استعمال شد و مضامین مبتذل و نازک کاریهای زنده در شعر معمول گردید و در اغلب احوال شاعر و نویسندگان هم خود را به تشبیهات و جناس و ایهام و استعاره معروف و نظرش را با فکر غریب و معانی عجیب معطوف داشت و صدتها شاعر و نثر نویس و مؤلف در ایران و هندوستان ظهور کرده و پیروی از این سبک که آن را سبک هندی نام داده اند نمودند و توان گفت

سخن پردازان هندی در این طرز بیشتر از گویندگان ایران غلو کردند و بزینت و طنطنه الفاظ و باریکی و بیچاپیچی معانی پرداختند.

با اینهمه نباید تصور کرد عصر صفوی از نظم و اثر خوب بکلی محروم بود بلکه در میان شعرای آن عهد که عده آنان بسیار بود اشخاصی مانند صائب تبریزی و وحشی و کلیم و عرفی و هائف اصفهائی و امثال آنان و در بین شعرای هند مانند فیضی اشعار نغزخوش آیند سروده اند و مخصوصاً بعضی از آنان از متقدمین پیروی کرده و احیای طرز قدیم را آزموده اند. بخصوص باید دانست در عین اینکه سبک معروف سبک هندی (یعنی سبکی که شاعران عصر صفوی که بیشتر در هند زیسته اند معمول داشتند) همه اش عبارت از معانی بیچاپیچ و خماخیم نبود بعضی مضامین بسیار نغز و لطیف که نمونه نظر دقیق و اندیشه باریک گویندگان هنرمند است بوجود آورد و شاهد آن مفردانیست که در ذکر صائب و عرفی و فیضی مذکور میفتند در واقع این طرز نماینده هنر باریک بینی و دقیقه یابی و لطیفه کاریست که جز فکرهای ورزیده و اندیشه های پخته بدان نرسد و این حقیقت را مطالعه اشعار و صائب و فیضی و عرفی و کلیم و امثال آنان روشن میسازد. حتی میتوان گفت این سنخ مضمون سازی از خواص و لطایف ادبیات ایرانست و در ادبیات مغرب زمین پدید نیست.



از مسائل مهم ادبی عصر صفوی نفوذ و انتشار زبان و ادبیات فارسی در محالک مجاور خاصه هندوستانست چنانکه میدانیم زبان اصلی ایران بازبان قدیم هندوستان که سنسکریت باشد پیوند است و عقاید قدیم و داستانهای باستان دو مملکت نیز بهم شبیهند و اغلب از یک منشاء هستند.

زبان فارسی بافتوحات مسلمین در هند و مهاجرت پارسیان در قرون اولیه اسلام و فتوحات سلطان محمود شروع و با سلطنت غزنویان و غوریان در آن دیار انتشار یافت و بعد با تأسیس سلطنت مغول در آن مملکت باوج ترقی رسید.

مؤسس سلاله مغولی هند بابر معروف بود که نسبتش به پنج واسطه به تیمور میرسید و بسال ۹۳۲ حمله به پنجاب برده و لاهور را گرفت و تأسیس سلطنتی نمود که بالغ بر سیصدسال در هندوستان دوام یافت.

بابر و پسرش همایون و نوه اش اکبر و پسر او جهانگیر و اعقاب آنان بزرگترین حامیان علوم و ادبیات ایرانی و طرفداران زبان فارسی بودند و تحصیلات عمده آنان بقرسی بود و آثار و اشعار و تصانیف سخنوران ایران را میخواندند. در دربار آنان معمولاً فارسی صحبت میشد و آنجا مجمع شعراء و فضلاء ایرانی و فارسی گویان هندی بود و خود این شاهان بقرسی شعر میسرودند و در ترویج سخن فارسی بذل مجاهد مینمودند نه تنها شاهکارهای استادان ایران از شاهنامه فردوسی و گلستان سعدی تا آثار و تصانیف حافظ و جامی و کتب شرعی و ادبی و تواریخ ایرانی کاملاً در هندوستان رواج پیدا کرد و شمار زیادی از فضلا و شعراء ایران به هند آمدند و کمال عزت و حرمت دیدند و به آزادی سخن سرائی پرداختند بلکه عده زیادی شعراء و علماء و مورخین و نویسندگان در خود هند ظهور نمودند و بقرسی سخن سرائی و تألیف و تصنیف کردند حتی بتأثیر زبان فارسی يك لغت محلی که آن لغت اردو مینامیم و ازالسته هند بشمار است هر کب از کلمات هندی و فارسی و عربی بوجود آمد و سبک و شیوه ایرانی بر نظم و نثر آن زبان تطبیق گردید و شعرائی از ایران و هند در آن زبان طبع آزمائی کردند. بدینگونه گویندگان معروف مانند صائب تبریزی و فیض دکنی و عرفی شیرازی و نظیری نیشابوری و ظهوری خجندی و امثال آنان در هند شهرت یافتند و بتتبع آثار متقدمین ایران پرداختند و سبکی که را بسبک هندی معروفست معمول داشتند و اشعاری که در فوق اشاره بدان شد بوجود آوردند. نیز علماء و مؤلفین و خوشنویسان و نقاشان و منشیان زیاد پیدا آمدند و تحت نظر تشویق شاهان هند بترویج صنایع و افکار ایرانی کوشیدند.

شاهان مغول هند مخصوصاً فن تاریخ را ترفی بخشیدند و تألیفات مهم و سودمند در تاریخ عمومی و تاریخ هندوستان به زبان فارسی بوجود آمد که از آن جمله میتوان برای مثال از تصانیف ذیل نام برد.

تاریخ الفی - تألیف احمد بن نصر الله که تاریخ هزار ساله اسلامی و تا وقایع ۹۹۷ را حاوی است و بامرا کبر شاه تصنیف یافته.

منتخب التواریخ - تألیف محمد یوسف بن شیخ که تاریخ عمومی و تا وقایع

جلوس شاه جهان یعنی سال ۱۰۳۷ را محتویست.

منتخب التواریخ - تألیف عبدالقادر بدائونی در تاریخ عمومی هند که تاوقایع سال ۴۰۰ سلطنت اکبر شاه یعنی تا سال ۱۰۰۳ را حاوی است.

گلشن ابراهیمی - یا تاریخ فرشته تألیف محمد قاسم هندو شاه استرآبادی که تاوقایع سال ۱۰۱۵ را آورده.

اکبر نامه - تاریخ مفصل اکبر شاه و تیموریان هند تألیف شیخ ابوالفضل وزیر دانشمند آن پادشاه در سه جلد و یک جلد چهارم موسوم به آیین اکبری.

همچنین تواریخ زیاد دیگر مانند روضة الطاهرین و مرآة العالم و مرآة الصفا و طبقات اکبر شاهی و نظایر آنها.

بدیهی است مطالعه این تواریخ از لحاظ تاریخ و ادبیات ایران هم بسی سودمند است.

سلاطین هند بنقل بعضی کتب و داستانهای معروف هندی بفارسی نیز اهتمام نمودند و مؤلفانی در علوم و قصص و داستان مانند مهابهارات و راماین بزبان فارسی ترجمه شد.

بطوریکه در فوق نیز اشارت رفت سبک فارسی هندی عین تقلید سبک ایران است مگر اینکه گاهی تکلف و عبارت پردازی در هند بیشتر بوده نهایت بقدریج سخنگویان هند بعضی ترکیبها و مضامین پیچیده تازه بمیان آورده و در مواردی لغات و کلماتی را استعمال خاصی که در ایران معمول نبوده است قائل شده اند.

در این عصر ادبیات باسیای صغیر و ممالک عثمانی نیز راه یافته و در آن دیار رواج خاصی پیدا نمود نفوذ فارسی در آن دیار با سلطنت سلجوقیان روم (۴۷۰ - ۷۰۰) شروع کرده و در دوره مغول عده زیادی از مؤلفین و دانشمندان و شعراء و عرفای ایران مانند شهاب الدین سهروردی و نجم الدین رازی و مولانا جلال الدین و دیگر بآن دیار شتافته و موجب انتشار زبان و ادبیات فارسی شدند. سلطان ولد پسر جلال الدین یکی از بانیان ادبیات عثمانیست و مثنوی ولدنامه او مدتها سر مشق اتخاذ شد.

شعرا و نویسندگان عثمانی نه تنها در نظم و نثر ترکیب عیناً سبک و شیوه کلمات و تراکیب و معانی ایرانی را تقلید و اقتباس کرده و استادان ایران را سر مشق اتخاذ نمودند و مخصوصاً از شعرای عرفانی مانند مولوی و حافظ و جامی پیروی کردند بلکه

برخی خود بفارسی شعر سرودند و در واقع عده‌ای از سخنگویان آن دیار مانند فضولی ذواللسانین بودند باید گفت فیضی و عرفی و صائب و جامی در عثمانی نفوذ خاصی داشته‌اند.

سلاطین عثمانی هم مانند سلطان محمد و بایزید و سلیم اول و احفاد آنان علاقه خاصی بزبان و ادبیات فارسی نشان داده خود در آن زبان شعر میسرودند و به سخنگویان ایران ارادت میورزیدند و نویسندگان عثمانی مانند ضیاپاشا تذکره بنام شاعران ایران تألیف میگردند.



ادبیات ایران از اواخر قرن دوازدهم باینطرف نهضتی پیدا کرد و شیوه دوره مغول و سبک هندی رو بزوال نهاد و شعرا و نویسندگان قریب آثار متقدمین مانند منوچهری و عنصری و فرخی و معزی و انوری و خاقانی برخاستند و همنامین نو در تو و مکرر و عبارات مکلف بتدریج کمتر شد و سخنورانی در نظم و نثر فارسی متین و سالمی بوجود آوردند و تشبیهات و استعارات و مضامین دور از ذهن را از نظم و سجع و تکلف و تکرار و لفاظی را از نثر دور کردند و سخن پردازانی مانند نشاط و قاضی و قائم مقام و امثال و اقران آنان اسلوب گذشتگان را احیاء نمودند.

پس دوره قاجاریان از جهت ادبی بی اهمیت نبود و باز کشنی بسبب قدیم پدید آمد و فضلاء و ادبای بسیار ظهور نمود. کتب تاریخی و علمی زیاد تألیف یافت و آثار بزرگی مانند تکملة روضة الصفا و ناسخ التواریخ و نامه دانشوران و قصص العلماء و مجمع الفصحاء و امثال آنها بوجود آمد. بعضی از شاهان و شاهزادگان قاجار خود شاعر و مؤلف بودند چنانکه فتحعلیشاه دیوان اشعار دارد و ناصرالدین شاه قصاید و غزلیات سروده. عده‌ای از شاهزادگان قاجار نیز مانند رضوان، سلطان، فرخ، فخر و قاجار، و غیرهم اشعار سروده و قصاید و غزلیات و مثنوی‌ها گفته‌اند. فرهاد میرزا فرزند عباس میرزا نایب السلطنه گذشته از سرودن اشعار رساله‌ای در شرح حال پدرش نوشته و چون زبان انگلیسی میدانست يك نصاب انگلیسی نظم کرده و خلاصة الحساب شیخ بهائی را بفارسی ترجمه نموده و يك جغرافیای عمومی بنام جام جم که غالب آنرا از کتاب انگلیسی گرفته

بود تألیف نمود. محمود میرزا برادر عباس میرزا نیز نویسنده و مورخ بود. خلاصه آنکه دوره قاجار را میتوان از لحاظ سبک فارسی و کثرت شعراء و وفور مؤلفات دوره ترقی ادبیات ایران نامید.

روابط زبانی و ادبی بین ایران و فرنگستان عمده در این دوره شروع نمود و کتب و رسائلی در علوم و ادبیات و قصص و روایات مانند داستان تلماک از فرنگی بفارسی ترجمه شد. نیز دخول کلمات فرنگی و روسی بزبان فارسی در این عهد آغاز کرد.

شعرای معروف

محتشم کاشانی - از معروفین شعرای دوره صفوی محتشم کاشانی شاعر دربار شاه طهماسب بود. گرچه این شاعر بروز کار جوانی اشعار ذوقی گفت و غزل سرائسی نمود حتی به مدیحه گفتن نیز اهتمام کرد ولی سپس بملاحظه تمایل دینی و احساسات تشییع در دربار صفوی موضوع تازه ای پیش آورد یعنی اشعاری مبنی بر تذکر مصائب اهل بیت سروده و در این سبک شهرت یافت و اشعارش معروف گشت بطوریکه میتوان او را معروف ترین شاعر مرثیه گوی ایران دانست گرچه شعرای معدودی قبل از او و شعرای زیادی بعد از او در این سبک سخن سرائی کرده اند. شاید اولین محرک این شاعر در سرودن اشعار اندوهگین مرگ برادرش باشد که از قرار معلوم او را سخت بستوه آورده و بیاد برادر ابیات مؤثر غم انگیز لطیف ساخته.

در میان قطعه ها و غزلهای عاشقانه او نیز ابیاتی پرمغز مضمون دار توان یافت.

از سنخ این دوبیت :

کنند مهر چنان پاره کن که گر روزی شوی ز کرده پشیمان بهم توانی بست
دلی دارم که در تنگی در و جز غم نمیکنجد غمی دارم ز دلتنگی که در عالم نمیکنجد

از مرثیاتی معروف محتشم یکی آنست که با این ابیات آغاز میکند :

باز این چه شورش است که در خلق عالمست باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین
بی نفع صور خاسته تا عرش اعظمست کاشوب در تمامی ذرات عالمست
گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست این رستخیز عام که نامش محرمست

ترجمه بنام محتمم نیز در مرثیه شهیدان کربلا مشهور است .
وفات او بسال نهصد و نود و شش اتفاق افتاد .

عرفی شیرازی - جمال الدین محمد عرفی پسر بدرالدین از شعرای معروف زمان صفویه است که شهرتش عمده در هند بود . تولدش در شیراز اتفاق افتاد و بعد از تحصیلات ایام جوانی مسافرت هند کرد و در آنجا نیز با شعر او فضیله‌ای فارسی زبان معاشرت نمود و نفوذ و نام پیدا کرد و آخر بمجلس اکبر شاه که مجمع شعر او فضلا بود باریافت قصاید و غزلیات و قطعات عرفی معروف و مخصوصاً در هند و ترکیه مورد تحسین و تقدیر و تقلید واقع شد . از قصاید معروفش یکی آنست که در نعمت حضرت علی سروده و مطلعش اینست :

جهان بگشتم و دردا که هیچ شهر و دیار ندیده‌ام که فروشند سخت در بازار
عرفی بتقلید نظامی بتصنیف خمسه پرداخت و تنها دو مثنوی از آنرا نظیر
بر مخزن الاسرار و خسرو شیرین ساحت شیوه شعر عرفی است بمعمول خصوصیتی
دارد که میتوان آنرا شیوه فارسی هندوستانی گفت و از این جهت عرفی طرز سخنش
شبهاتی بسبک امیر خسرو و فیضی هندی دارد . این طرز بجای خود شیرین و متین است
و شاید بتأثیر همین عذوبت بیان باشد که عرفی صیت سخن خود را شنیده و بنخود بالیده
و خویشتر را ستوده و از آن جمله گفته است :

نازش سعدی بمشت خاك شیر از آنچه بود گر نمیدانست باشد مولد و مأدای من
عرفی جز دیوان اشعار ترجمه بنام گلشن راز و ۱۰ ساله منور صوفیانه
باسم نفیسه دارد . وفات عرفی در عهد جوانی یعنی بسن سی و شش در تاریخ نهصد و نود و نه
در لاهور اتفاق افتاد .

صائب تبریزی - محمد علی صائب پسر میرزا عبدالرحیم اصلش از تبریز بود
چنانکه گوید :

صائب از خاك پاك تبریز است هست سعدی گرا از گل شیراز
پدرش در زمان شاه عباس به سفهان مهاجرت نمود و صائب در آنجا حدود سال
۱۰۰۰ هجری تولد یافت و بعد از تحصیلات در ایلی جوانی « غر صبا » نامیده و بعد

عزیمت هند کرد و مدتی در کابل اقامت ورزید و مورد توجه ظفر خان والی آنجا که خود قریحه شاعرانه داشت واقع شد ، بعد بهمراهی ظفر خان بدر بارشاه جهان رفت و در نزد آن پادشاه تقرب پیدا کرد . اقامتش در کابل و هند شش سال کشید چنانکه خود گوید :

شش سال پیش رفت که از اصفهان بهند افتاده است نوسن عزم مرا گذار
مسافرت او بهند در حدود ۱۰۳۶ اتفاق افتاد و یکی از عوامل این مهاجرت
رنجیدگی او از قدر نشناسی هم میهنان خود بود چنانکه از این ابیات معلومست :

بلند نام نگردد کسیکه در وطنست ز نقش ساده بود تا عمیق در یمنست
دل رمیده ما شکوه از وطن دارد عقیق ما دل پر خونی از یمن دارد
بعد پدرش او را از هند باصفهان بازخواست . چون صیت سخنش در هند و ایران
بلند بود لاجرم جلب نظر شاه عباس ثانی را نمود و آن پادشاه او را بنواخت و ملک الشعراء
خود قرار داد و صائب آن پادشاه را بستود و قسه جنگ او را با شاه جهان که در ۱۰۵۹
اتفاق افتاد بسلک شعر کشید .

صائب از شاعران معاصر خود و از گذشتگان یاد کرده و نسبت بنخواجه حافظ
ارادتی بسزا داشته و سخن او را در روی تأثیر عظیم بوده است چنانکه خود گفته :
ز بلبلان خوش الحان این چمن صائب مرید ز مزه حافظ خوش الحان باش
نیز نسبت با استاد سخن سعدی شیرازی توجهی وافر داشته و در استقبال
بیت شیخ که فرموده :

قیامت میکنی سعدی بدین شیرین سخن گفتن

مسلم نیست طوطی را در ایامت شکر خائی

چنین گوید

در این ایام شد ختم سخن بر خامه صائب

مسلم بود گرزین پیش بر سعدی شکر خائی

صائب با این همه رغبت و مهر و محبت نسبت بشاعران و گویندگان زمان خود
محسود برخی بدخواهان بوده و از آنان شکایتها نموده است .

با اینکه مرد متدین نیکخواهی بوده از زاهدان ریائی نفرت داشته و در آن روز گاران که عالم نمایان شکم پروردون بنام دین مسلط شده بودند اشارت لطیف انتقاد آمیزی نسبت بدان طبقه نموده و از آن جمله اینگونه ابیات گفته است :

کار با عمامه و قطر شکم افتاده است خم در این مجلس بزرگیها با فلاتون کند



منخور صائب فریب فضل از عمامه زاهد که در گنبد زبی مغزی صدا بسیار میپیچد



عقل و فطنت بجوی نستانند دور دور شکم و دستار است

از خواص سبک صائب مضمون سازی و باریک اندیشی و نازک کاریست که آنهم در واقع از مشخصات سبک هندوست دیگر بکار بردن صنایع و محسنات شهری نظیر ارسال المثل و استعمال مجاز و مراعات النظیر و آوردن امثال سایر در ضمن شعر است . برای نمودن شیوه سخن شاعر چندی از مفردات او نقل میگردد و بطوریکه مشاهده خواهد شد از خصوصیات اینگونه اشعار باریکی مضمون و معنی یفتد و عبرت و آمدن مثل و تشبیه در یکی از دو مصراع است .

عشق بی پروا چه میداند زبان و سودرا شعله یکسان می شمارد چوب بید و عود را
صدای آب روان خواب را گران سازد ز خوش عنائی عمر است خواب غفلت ما
غیر از خدا که هرگز در فکر آن نبودی هر چیز کز تو گم شد وقت نماز پیدا است
کثرت موج ترا در غلط انداخته است ورنه در سینه دریا گهر راز یکست
با نرک هستی از غم ایام فارغم آلوده شد ز سنگ درختی که بار ریخت
از شیشه بی می می بی شیشه طلب کن حق را ز دل خاکی از اندیشه طلب کن
ریشه نخل که نسال از جوان افزونتر است بیشتر دلبستگی باشد بدینا پیر را
از تیر آه مظلوم ظالم امان نیابد پیش از نشانه خیزد از دل فغان کمان را
موج از حقیقت گهر بحر غافلست حادث چگونه درک نماید قدیم را

چسود اینکه کتبخانه جهان از توست نه علم آنچه عمل میکنی همان از توست
گریه شمع از برای ماتم پروانه نیست صبح نزدیکست و در فکر شب تا خودست
آدمی پیر چو شد حرص جوان میگردد خواب در وقت سحر گاه گران میگردد
یا سبو یا خم می یا فدح بساده کنند یک کف خاک درین میکده ضایع نشود
از پیشمانی سخن در عهد پیری میزنم لب بدندان میزنم اکنون که دندانم نمائد
از شعرای دیگر عصر صفوی بابا افغانی شیرازی (متوفی در ۹۲۵) بود که مدتی
در تبریز اقامت داشت و بدریار سلطان یعقوب آق قویشلو منسوب بود و قصاید در مدح
حضرت علی (ع) سرود. دیگر هاشمی خرجردی توه جامی (متوفی در ۹۲۷) که قیام
بنظم خمسه‌ای بسبک نظامی نمود و لیلی و مجنون و شیرین و خسرو و هفت منظرو
تیمورنامه را ساخت و شاهنامه‌ای هم بنام شاه اسمعیل بنظم کشید دیگر هلالی جغتائی
(متوفی در ۹۳۹) که غزلسرای خوبی بود و مثنوی شاه و درویش سرود.
دیگر اهلی شیرازی (متوفی در ۹۴۲) که قصاید مرغوب و غزلیات مطلوب سرود.
دیگر وحشی بافقی متولد در قصبه بافق کرمان (متوفی در ۹۹۱) که غزلیاتش
مشهور است و در مسقط نیز دست داشته و مثنوی فرهاد و شیرین ساخته ولی تمام نکرد
و بعد وصال شیرازی آن را تکمیل نمود.
دیگر زلالی خوانساری (متوفی در ۱۰۲۴) ملك الشعرای شاه عباس کبیر و
زمرد و مداح میرداماد بود و هفت مثنوی نظم کرد و شهرتش از آنهاست.
از سخنگویان معروف ایرانی غیر از امیر خسرو و عرفی که در هند شهرت یافته
و بجاه و مقام یا بلندی و نام رسیدند در عصر صفویان اینان بودند:
نظیری نیشابوری (متوفی در ۱۰۲۱)
ظهوری ترشیزی (متوفی در ۱۰۲۴)
طالب آملی (متوفی در ۱۰۳۶)
ابو طالب کلیم همدانی (متوفی در ۱۰۶۱) که ملك الشعرا شاه جهان بود و

اشعارش در هند شهرت و انتشار داشت و مانند صائب مفردات نغز و پر معنی سروده و از استادان سبک هندی بشماراست .

شبلی نعمانی از فضیلتی نامی هند در کتاب معروف خود بنام شعر العجم که بزبان اردو تألیف کرده کلیم را مبتکر و مضمون آفرین معرفی نموده است. اینک برای مثال چند بیت از مفردات نغز او نقل میشود .

روزگار اندر کمین بخت ماست دزد دایم در پی خوابیده است
دل گمان دارد که پوشیدست راز عشق را شمع رافانوس پندارد که پنهان کرده است
از هنر حال خرابم نشد اصلاح پذیر همچو ویرانه که از گنج خود آباد نشد
واصل ز حرف چون و چرا بسته است لب چون ره تمام گشت جرس بیزبان شود
ما ز آغاز و زانجسام جهان بیخبریم اول و آخر این کهنه کتاب افتادست
توان گفت معروفترین شعرای فارسی گوی هندوستان همانا امیر خسرو دهلوی و عرفی شیرازی و فیضی دکنی بودند . گرچه فیضی در هندوستان نشست و زندگانی کرده است ولی در سلامت سخن و متانت و استحکام شعر بمقامی رسید که او را از شعرای ایران باستان نتوان تمیز داد و نفوذ او در هند و عثمانی بسیار بوده است .

فیضی پسر شاه مبارک بسال ۹۵۴ در شهر آگره هندوستان تولد یافت برادرش شیخ ابوالفضل صاحب تذکره اکبر شاه و از فضلا و مورخین دربار او بود . در سخن فارسی مهارت تام رسانید و ملک الشعرای اکبر شاه گردید . هم در قصیده و هم در غزل بمقام ریزگی رسید و سبک قدما را در مواردی با حسن و جوه تقلید نمود . نه تنها در هند از مسبین بزرگ رواج فارسی بود و از شعرای ایران که به هند میرفتند نگهداری مینمود بلکه در ممالک عثمانی نیز نفوذ او موجب انتشار ادبیات ایران گردید . دیوانش قصاید و مرثیاتی و ترکیب بند و قطعات و غزلیات دارد . این شاعر نیز مانند عده ای از شعرای دیگر بتقلید نظامی برخاست و بعزم نظم خمسه اقتاد از آن جمله مثنوی را در مقابل مخزن الاسرار مثنوی موسوم به (ثل دمن) را بنظم کشید که مضمون آنرا از حکایت هندی گرفته بود . فیضی مطالبی نیز در علوم و ادبیات از کتب هندی مانند

کتاب مهابهارات بفارسی ترجمه کرد . از اشعار مؤثر فیضی یکی آنست که در مرگ
پسر سروده و ابیات ذیل از آنست :

ای روشنی دیده روشن چگونه‌ای
من بی تو تیره روز و تو بی من چگونه‌ای
ماتم سر است خانه من در فراق تو
توزیر خاک ساخته مسکن چگونه‌ای
بر خاک و خس که بستر و بالین خوابتست
ای یاسمین عذار سمن تن چگونه‌ای
این سبک مرثیه سخندان جامی را بخاطر می‌آورد که در مرگ پسرش گفته چنانکه

گذشت . وفات فیضی بسال ۱۰۰۴ اتفاق افتاد .

در اینموقع بی مناسبت نیست گفته شود که آخرین شاعر نامی خوش قرینچه‌هند
که بالغ بصد هزار بیت نظم و نثر ساخته عبدالقادر بیدل است . بیدل الحق در غزل
عرفانی و اشعار ذوقی و مثنوی استادی بکار برده و بهترین نمونه سبک هندی را نشان
داده است . گذشته از کلیات مجموعه‌ای مر کب ازیند و حکم منظوم و منشور با اسم نکات
از او باقی است . وفاتش بسال ۱۱۳۳ در دهلی واقع شد .

هاتف اصفهانی - سید احمد هاتف اصفهانی را می‌توان معروفتر شاعر دوره
افشاریان و زندیان دانست اصل خاندان او از قصبه اردو باد آذربایجان بود ولی عمرش در
مسقط الرأس خود اصفهان و مدتی نیز در قم و کاشان گذشته . هاتف تحصیلات علمی
کرده و در زبان عربی توانا بود و بموجب روایت در آن زبان اشعاری سروده .

دیوان هاتف مر کب است از قصاید و غزلیات و مقطعات و رباعیات . در غزل مقتدر
بوده و سبک سعدی و حافظ را پیروی نموده و مقطعات تغزلیا سروده است که در آن میان
مرثیه مؤثر در مرگ بزرگان و دوستان با ماده تاریخ ساخته . عمده شهرت هاتف
بواسطه ترجیع بند عرفانی اوست که الحق در آن هم از حیث حسن ترکیب الفاظ و هم
از حیث باریکی معانی داد سخن داده است . هاتف با شعرای زمان خود صباحی و آذر
صمیمی بوده و با آنان مشاعره مینموده است . وفات این شاعر بسال ۱۱۹۸ در قم
اتفاق افتاد .

هند آخر ترجیع بند هاتف برای نمونه نقل میشود و در آن عقیده عرفانی که

جهانرا مظهر حقیقت الهیه میداند و اینکه آنرا که یکی بیش نیست دیده معرفت و چشم بصیرت در وراء حجابات و کثرات تواند دید بیان شده است :

یار بی پرده از در و دیوار	در تجلی است یا اولی الابصار
شمع جوئی و آفتاب بلند	روز بس روشن و تو در شب تار
گر ز ظلمات خود ره می بینی	همه عالم مشارق الانوار
کو روش قائد و عصا طلبی	بهر این راه روشن و هموار
چشم بگشا بگلستان و بین	جلوه آب صاف در گل و خار
ز آب بیرنگ صد هزاران رنگ	لاله و گل نگر در آن گلزار
یا براه طلب نه و از عشق	بهر این راه توشه ای بردار
شود آسان ز عشق کاری چند	که بود نزد عقل بس دشوار
بار گو بالغدو و الاصال	یسار جو بالعشی والابکار
صد رخت لن ترائی از گوید	باز میدار دیده بر دیدار
تا بجائی رسی که می نرسد	پای اوهام و سایه افکار
بار یابی بمحفلی کانجا	جبرئیل امین ندارد بار
این ره آن زاد راه و آن منزل	مرد راهی اگر بیا و ییار
ورنه ای مرد راه چون دگران	یار میگوی و پشت سر می خار
هاتف ارباب معرفت که گهی	مست خوانندشان گهی هشیار
از می و بزم و ساقی و مطرب	وز مغ و دیر و شاهد و زنار
قصدایشان نهفته اسرار است	که بایما کنند گاه اظهار
بی بری گر بر از شان دانی	که همین است سر آن اسرار

که یکی هست و هیچ نیست جز او

وحده لا اله الا هو

پسر هاتف سید محمد صاحب - (متوفی در ۱۲۲۲) نیز شاعر مقتدری بود و در عهد فتحعلیشاه میزیست و قصاید در مدح او می ساخت . گذشته از قصاید تذکره ای بنام رشحات باونسبت داده اند که گویا بانجام نبرده .

باز گشت بسبک قدیم

بطوریکه در مقدمه این قسمت اشارت رفت بعد از رواج سبک متکلف دوره مغول و تیموری و مضمون پردازی ها و نکته سنجی ها و جمله بندی های خاص دوره صفوی که آن را سبک هندی نامیده اند نهضتی جدید در ایران برای رجوع با سبب قدما روداد . شروع این نهضت در اواخر قرن دوازدهم هجری و عمده مرکز آن اصفهان بود و از اولین طرفداران آن سخنگویانی مانند سید محمد شعله و میر سید علی مشتاق که در غزل ذوقی عالی و قریحه ای لطیف داشته و میرزا محمد نصیر اصفهانی و عاشق اصفهانی و لطفعلی بیگ آذر بیگدلی و سید احمد هاتف و سلیمان بیدگلی متخلص به صباحی و امثال اینان بودند هر یکی از اینان خود در سخن توانا بود. در نتیجه این نهضت نوین افکار جریسانی نو گرفت و شعراء بیشتر بمتقدمین مانند فردوسی و عنصری و فرخی و منوچهری و خاقانی و انوری پرداختند و شیوه سخن و طرز بیان و سنج مضامین آن ها را احیاء کردند و بتأثیر این نهضت شماره ای زیاد شعرا و نویسندگان از قصیده گو و غزل سرا که توان گفت صدقن بیشتر بودند در دوره قاجار ظهور کرده و در نظم و نثر شیوه گویندگان که قبل از مغول را پیروی نمودند و اینک نخبه ای از آنان بطریق ذیل نام برده میشود :

معجم اصفهانی - سید حسین طباطبائی متخلص به معجم در اواخر قرن دوازدهم در زواره از حوالی اصفهان تولد یافت. از جوانی تحصیل علوم ادبی نمود و استعداد خاصی نشان داد و بگروه شعرائی که بدستیاری نشاط انجمن کرده بودند ملحق شد و با خود نشاط ارتباط خاصی بهم رسانید. مدتی در اصفهان اقامت نمود بعد به تهران آمد و با جودت ذهن و صفای قریحه و حسن شهرت که داشت در اندک مدتی بدربار فتحعلیشاه تقرب جست و لقب مجتهد الشعراء که قبل از او مخصوص سحاب پسر هاتف بود باو داده شد و پس از ملک الشعراء کسی را بر او تقدم نبود نیز سالها ندیم حسنعلی میرزا پسر فتحعلیشاه بود و از پند و پسر صله و انعام و نوازش میدید.

معجم در درجه اول قصیده پرداز بود و در اغلب آنها شاه و پسرش و اعیان مملکت را مدح کرد و شیوه استادان سابق خاصه انوری و خاقانی و امیر معزی

را اقتفاء نمود مثلاً در استقبال قصیده معروف امیر معزی بمطلع :

از دورهای گردون و ز صنع های یزدان زیبا ترین عالم فرخ ترین کیهان
قصیده‌ای سرود که ابیات زیرین از آنست :

در عرصه دو گیتی از آشکار و پنهان زیبا ترین بدیعی کاهد ز فیض یزدان
از عقلا هست اول و ز نفسهاست قدسی از اعضوهاست دیده و ز عرقهاست شریان
از پیکهاست جبریل و ز مرده‌هاست بعثت از اصلهاست توحید و ز فضلاست ایمان
از قصاید رندانه و عارفانه مجمر یکی آنست که در تهنیت عید رمضان بمطلع
ذیل سروده :

المنتهی که بدل گشت دگر بار سجاده به پیمانته و تسبیح بز نثار

نیز از قصیده‌ای که در تهنیت شکار شاه بمطلع :

گوصبا را که ره قصر ملک بر گیرد قدم از آن سوی افلاک فراتر گیرد
ساخته هنرمندی و سخن آرائی او پیداست .

این چند بیت در وزن و آهنگ و متانت و استحکام نمونه سبک خراسانی و شیوه

قدماست که مجمر از احیا کنندگان آن بود :

دوش از دیده مردم چو عروس خاور کرد رخسار نهان از یس نیلی معجر
از بی جلوه در این کاخ ز راند و ز روی پرده برداشت دو صد لعبت سیمین پیکر
من ازین رشک شدم تا که بخلوت که طبع پرده بردارم از روی عروسان فکر
خلوتی دیدم چون روضه رضوان و در آن لعبتانی به پس پرده عصمت اندر
گاه در پرده ولی پیدا چون مردم چشم گاه بی پرده ولی پنهان چون نور بص
آئمیان بود یکی شاه و تمامی بنده ز آئمیان بود یکی ماه و سراسر اختر
پی مشاطه گیش خواستم آوردن پیش جامه از بر گک سمن غالمه از عنبر تر ..

مجمر بشاعران دیگر نیز نظر داشته و قصیده‌ای در تتبع طرز عبدالواسع جبلی

ساخته و با معاصرینش در ارتباط بوده و از جمله نشاط اصفهانی را در قصیده‌ای بمطلع :
چیت آن غنچه که نشکفته زیاد سحر است غنچه نشنفته کسی کش ز صبا پرده در است

مدح گفته . اشعار هزل و هجو و غزلیها و قطعه هائی در وصف باده گساری

نیز از او باقیست. غزلیات لطیف نیز ساخته. همچنین قطعات وتر کیب بند دارد و یک مثنوی بسبک تحفة العراقین خاقانی سروده هم قطعات مثنوی از او مانده که به سیاق گلستان شیخ سعدی است مجمر در لغزدست داشته همچنین مفرداتی گفته که صائب را بخاطر میآورد. وفاتش در عهد جوانی بسال ۱۲۲۵ در تهران اتفاق افتاد و در قم بخاکش سپردند.

نشاط - میرزا عبدالوهاب نشاط اصفهانی ملقب به معتمدالدوله از بزرگان ادباء و شعراء زمان خود و از سرآمدان رجال سیاست و امرای دولت فتحعلیشاه معدوم میشد در ذوق و فریحه عدیم المثال و در حکمت و ریاضی و علوم ادبی بکمال بود. شاعری بود نیک منس و خوش مشرب و نکته سنج و در اقسام خط مخصوصاً خط شکسته استادی داشت. نشاط با همتی خاص و عشقی ثابت اصفهان را کانون شعر و ادب قرار داد و سخنگویان را تشویق کرد و در حلقه مؤسسين نهضت جدید ادبی ایران اندر آمد. او و یارانش بودند که سنت قدیم ادبیات فارسی را از سر نو احیاء نمودند و بطرز قدما شعر سرودند. مدتی نیز با اهل طریقت و سلوک معاشرت داشت حتی دارائی خود را صرف راه صحبت آنان کرد. در نظم و نثر فارسی و عربی دست داشت و مخصوصاً در غزل توانا و شیوا بود گذشته از غزل قصیده و مثنوی و رباعی نیز ساخته و در قصیده استادان سلف را اقتفا نموده و اشعار آنرا تتبع کرده مثلاً در تتبع قصیده امیر معزی با مطلع :

از دوره های گردون و ز صنع های یزدان زیباترین عالم فرخ ترین کیهان
(که مجمر نیز آنرا استقبال کرده) این ابیات را سروده :

از هر چه هست پیدا و ز هر چه هست پنهان	زیبا ترین اشیا فرخ ترین اعیان
از فصلها بهار است از نوعهاست انسان	از مرغها هزار است از وقتها سحر گه
از انجم آفتاب است از ماههاست تیسان	از عهدها شباب است از آبها شراب است
از نیفهاست ابرواز دشنهاست مژگان	از سنگها دل دوست از عیاشها غم اوست
از عضوهاست دیده از خلقهاست احسان	از زیبهاست افسر از طیبهاست عنبر
از شاخهاست طوبی از باغهاست رضوان	از انبیا محمد (ص) از شهرها مدینه
از روحهاست آن تن از عقلاست آن جان	از بحرهاست آن دل از ابرهاست آن تکف

نیز در استقبال از قصید «انوری بمطلع»

شاهاصبوح فتح ظفر کن شراب خواه
نردندیم و مطرب و چنگ و رباب خواه
این قصیده را ساخته .

در غزل نیز طرز گویندگان نامی را سر مشق گرفته و غزلهای عرفانی هم ساخته است. مثلاً در غزل ذیل بظن غالب غزل معروف سعدی را که با مطلع : مشنو ایدوست که غیر از تو مرا یاری هست... آغاز میکند (و در ذکر سعدی در این کتاب نقل گشته) در نظر گرفته و اینچنین گفته :

زاهد ار ره ندهد خانه خماری هست
وجه می ار نرسد خرقه و دستاری هست
رفتش بیسببی نیست از این ره که طیب
گذرد بر سر آن کوچه که بیجاری هست
میرسد یار و پیاران نگرانست ولی
همه دانند که نهان بمش کاری هست
ز رفیقان سلامت ره منزل گیرید
که مرا قاندر دیر مغان کاری هست
غم گرفته است فرو مجلس میخوارانرا
مگر امروز درین میکده هشیاری هست
کل فردوس نگیرد ز کف جور کسی
که درین بادیه اش قسمتی از خاری هست
شاید از بر سر کوی تو بود جای نشاط
بلبلی هست بهر خانه که گلزاری هست

همچنین در این غزل پیروی از خواجه حافظ نمود.

ای فروغ ماه از شمع شبستان شما
چشمه خورجرعه ای در بزم مستان شما

و در ابیات ذیل شیوه و معانی عارفانه و رندانه حافظ پیدا است :

عمر بگذشت و نماندست جز ایامی چند
به که بایاد کسی صبح شود شامی چند
بحقیقت نبود در همه عالم جز عشق
زهد و رندی و غم و شادی از و نامی چند
زحمت بادیه حاجت نبود در ره دوست
خواجه بر خیز برون آی ز خود دگام چند
طبع خاک کی بنه و چاک بر افلاک انداز
مرغ کزدام بر آید چه بود بامی چند
شیخ را باک گر از طعنه خاصان نبود
من چه باکم بود از سرزنش عامی چند
آتشی بر سر این کوی بر افروخت نشاط
در تگیرد ولی از شعله او خامی چند

مجموعه اشعار و آثار نشاط بعنوان **گنجینه** معروف است و آن عبارت از پنج

درج است و قطعات منشور نشاط را نیز از مراسلات و منشآت و مناجات و مقالات و دیباچه‌ها و شکایات حاوی است که در آن انشاء رسمی درباری و طرز ترسل زمان خود را نمایانده است که در واقع نسبت بانشای درباری قرون سابق بخصوص سبک دوره مغول ساده‌تر ولی نسبت بانشای زمان ما مصنوع و متکلفانه است و میتوان آنرا بطور کلی نمونه‌ای از سبک نثر دیوانی دوره قاجار شمرد زیرا همان طرز کمابیش در منشآت منشیان دیگر آن عصر جلوه گریست نهایت بتدریج رو بسادگی نهاده .

وفات نشاط بسال هزار و دوست و چهل و چهار واقع شد. منصف قاجار در تاریخ وفات او گفته : از قلب جهان نشاط رفته .

صبا - فتحعلیخان صبا از نامیان شعرای قصیده‌سرای زمان فتحعلیشاه بود در جوانی پیش صباحی بیدگلی تلمذ میکرد .

از طرف شاه حکمت قم وزاد گاه خود کاشان داشت و بعد ملتزم دربار گردید و مورد توجه واقع شد و بلقب ملك الشعرائی مفتخر گردید. اشعار از قصیده و عزل و رباعی و مثنوی زیاد سروده و هنر بزرگش در قصیده بوده است. ترجیع بند نیز خوب ساخته: شماره اشعار دیوان او را میان ده و پانزده هزار نوشته‌اند.

اغلب قصاید معروفش در مدح فتحعلیشاه و شاهزادگان و امرای اوست. گذشته از دیوان مثنوی‌ها و رسالات منظوم سروده مهمترین مثنوی او شاهنشاهنامه است که آنرا در وزن و تقلید شاهنامه بعد از جنگ هزار و دوست و هیجده بنام فتحعلیشاه سروده هم مثنوی خداوندنامه را بوزن شاهنامه نظم کرده همچنین منظومه‌های غیرتنامه و گلشن صبا از اوست. وفات صبارا سال ۱۲۳۸ نوشته‌اند.

صبا راهم باید از زنده کنندگان سبک پیشینیان بشعار آورد. در قصایدش همان شیوه را از نو بکار برده و در هر شعری طرزی از آنرا در نظر داشته . مثلا در قصیده توحیدیه با مطلع :

تعالی الله خداوند جهاندار جهان آرا کز و شد آشکارا گل ز خار و گوهر از خارا
شیوه فرخی را بکار برده و در این قصیده که بهار را وصف میکند منوچهر بر اسر مشق قرار داده :

چو کرد این لاله سوی بره آهنگ شد آذر کون ز آذر یون لب رنگ

زمیناگون زمینها آهوانرا
 کمان رستم اینک بین که دارد
 هوا از عکس آن چون پسر طارس
 صبا بهار و نوروز را بذوق و شوق دریافته و اشعاری مانند آنچه مذکور افتاد

و نوروزیه های لطیف مانند این قصیده ساخته :
 شاهدجان پرور نوروز تن آراسته
 آفتاب و ماه از مشکین پرن آراسته

و در این قصیده در وصف قدرت نشان داده است

وصال شیرازی - میرزا شفیع شیرازی معروف بمیرزا کوچک متخلص بوصال از نامیان عصر قاجار و محمداشاه بود اشعار سروده و دیوانش بالغ بر پانزده هزار بیت دارد عمده هنر وصال در طرز غزل است و میتوان او را از غزلسرایان خوب عصر خود محسوب داشت. در مثنوی نیز مهارت نشان داده از آن جمله مثنوی موسوم به بزم وصال را نظم کرده که شیوه استاد فردوسی در آن هویدا است. بزموی مثنوی فرهاد و شیرین وحشی را تمام نموده و در نظم آن بخوبی کامیاب شده همواطواق الذهب زمخشری را فارسی کرده . وصال از خوشنویسان معروف عصر خود و از آشنایان بعلم موسیقی بود. با این مراتب فضل و کمال عجب نیست که شاعر دیگر، زمان وصال یعنی علی اکبر شیرازی متخلص به بسمل وصال را در تذکره خودش که موسوم است به تذکره دلگشا بسیار ستوده و او را در میان اهل کمال عدیم المثال دانسته. وفات وصال در ۱۲۶۲ در شیراز واقع شد .

او را نیز نظر بسبک متقدمین بود. و در قصاید سبک آنرا پیروی نموده مثلا قصیده ای در استقبال لامیه منوچهری ساخته که این چهار بیت در وصف زمین لرزه از آنست .

ز بس کز بومهن این بسوم لرزید
 و شخه های زمین خیزد بخاری
 رسوم این دیار از بس تزلزل
 بزیر گل همه خورشید رویان
 گسست او را ز یکدیگر مفاصل
 عفن چون بوی سحر از چاه بابل
 چنان شد محو چون رسم فضایل
 که نتوان گفت مهر اندودن از گل

وصال با معاصرین خود نیز از آنجمله باقاآنی مشاعره کرده و بزرگان را از قبیل
میرزا ابوالقاسم قائم مقام مدح نمود.

در غزل بیشتر سعدی و حافظ را تتبع کرده مثلاً در غزلی که دو بیت ذیل از
آنست غزل نامی سعدی را با مطلع :
تفاوتی نکند قدر پادشاهی را
پیروی کرده و گفته است:

بغیر دیرمغان دل ندید جایی را
که فرق می‌نهد از شهی گدائی را
سلوک وادی خوشخوار عشق یکسانست
چه راه گمشده‌ای را چه رهنمائی را...
در غزل دیگر که این بیت از آنست :

پخته در کعبه و بتخانه مجوازمین پرس بد در آن سوخته‌ای چند و در این بخامی چند
مانند معاصر خود نشاط غزل حافظ را تتبع کرده .

این چند بیت که از غزلیات و مفردات وصال گرفته شده مضمون‌های لطیفی دارد:

ز نهار می‌آزار ز خود هیچ دلی را _____ از هیچ دلی نیست که راهی بخدای
هر طرف سوخته‌ای از غم او مینالد _____ این چه شمعست که عالم همه بیروانه‌اوست
اشکم ز سر گذشت همان سوزشم بجاست _____ در حیرتم که سوختن من در آب چیست
از کعبه و کنشت چه مقصود روی اوست _____ گر در بکعبه نیست مقیم کنشت باش
با هر هنر مقابله کردیم عشق را _____ فضل از محبت است و هنر ها همه فضول

بزیسر پرده چون در مه سجایی سخن بی پرده گویم آفتابی
خانواده وصال خانواده علم و ادب و پسران او یعنی وقار و میرزا محمود حکیم
و میرزا ابوالقاسم فرهنگ و داوری و یزدانی جمله اهل کمال و هنرور و ادیب بوده‌اند.
میرزا احمد و قار و ارث کمالات پدر بود و خوشنویسی را نیز بارث برده بود
و مخصوصاً در خط نسخ استادی داشت و بسی از کتب و دواوین از جمله مثنوی معنوی
را با خط زیبا نگاشته و قصاید و ترجیع بند و مسقط نیک ساخته .

میرزا محمود حکیم گذشته از علم طبابت قریحه شاعرانه داشته فصاید لطیف

ساخته و خط نستعلیق را خوب مینوشته .

میرزا ابوالقاسم و فرهنگ و داوری و برادران دیگر نیز اهل هنر بودند .
فرهنگ مسافرت فرنگ کرده و قصیده‌ای در وصف پاریس گفته که از حیث موضوع
نازکی دارد . وی مسمط نیک ساخته .

قائم مقام سارزهریان سبک جدید ادبی ایران یکی نیز میرزا ابوالقاسم قائم مقام
پسر میرزا عیسی قائم مقام معروف بمیرزا بزرگ بود . میرزا ابوالقاسم قائم مقام در
۱۱۹۳ تولد یافت . از رجال مهم دربار فتح‌الیشاه و وزیر عباس میرزا نایب السلطنه
و والی آذربایجان بود و با ادباء و شعرای زمان مانند نشاط و دیگران مجالست و
معاشرت داشت و در زمان محمد شاه نیز مهم امور مملکتی بدست کفایت او سپرده بود .
قائم مقام در علوم حکمت و ادب سرآمد و در نظم و نثر فارسی و عربی استاد
بود و اشعار و منشآت او نمونه فصاحت و بلاغت است و نسبت به عبارات مکلف و مضامین پیچیده
و معانی مبهم و تشبیهات باریک و نابجا که مخصوص سبک بعد از مغول بود سخن این
نامی طراوتی خاص دارد و طرز گفتارش متقدمین بخصوص سعدی را بخاطر میآورد .
قسمت مهم اشعار قائم مقام قصاید و مدایح است ولی قطعات و رباعیات خود نیز
دارد و یک مثنوی هزلی موسوم بجلایر نامه باسم غلام خودش جلایر نظم کرده و در
آن اوضاع درباریان و نقایص لشکری و کشوری را نشان داده .

از قطعات مؤثر قائم مقام یکی آنست در سرودن آن استیلائی روس و شکست
ایران را در نظر داشته است و تأثیر آن از این چند بیت پیدا است :

روزگارست آنکه که عزت دهد که خوار دارد

چرخ بازیگر ازین بازیچه ها بسیار دارد

مهر اگر آرد بسی بیجا و بسی هنگام آرد

قهر اگر دارد بسی ناساز و ناهنجار دارد

که نظر بایلکنیک و کپیتان و افسر (۱)

گاه باسرهنگ و باسرتیب و باسردار دارد

لشکری را که بکام گرگ مردمخوار خواهد

کشوری را که بدست مرد مردمدار دارد

که بتبریز از یطز برک اسپهی خونخوار راند

که به تفلیس از خراسان لشکری جرارد دارد ...

عجب اینکه وقایع خونین عصر یعنی اواسط قرن ۱۳ هجری که میهن در خطر

بزرگی بود بندرت در اشعار شاعران انعکاس یافته و مرحوم قائم مقام در ابراز احساسات

میهن دوستی قادر بوده.

نیز از اشعار لطیف و حزن آور شکوائی او قصیده ایست که پس از غزل خود یعنی

پس از تاریخ ۱۲۳۹ ساخته و ابیات ذیل از آنست و در آن قائلین سبک مسعود سعد پیدا است:

ای بخت بد ای مصاحب جانم

ای وصل تو گشته اصل حرمانم

ای بی تو نگشته شام یکروزم

ای با تو نرفته شاد یک آنم

ای خرمن عمر از تو بر بادم

وی خانه صبر از تو ویرانم

هم کو کب سعد از تو منحوسم

هم مایه نفع از تو خسرانم

تیغست ستاره و تو جلادم

سجنتت زمانه و تو سجانم

گوئی آن مرد بزرگ در این ابیات درد تانک از طرفی سر گذشت وطن خود ایران

را دیده و از طرفی هم سرانجام فجیع خویشتن را پیش بینی کرده است . قائم مقام با امر

محمد شاه بسال ۱۲۵۱ در تهران بقتل رسید .

قائنی - میرزا حبیب متخلص به قانی در حدود ۱۲۲۲ یعنی زمان سلطنت

فتحعلیشاه در شیراز تولد یافته . پدرش میرزا محمد علی شاعر بود و گلشن تخلص داشت

در عهد جوانی سفر خراسان کرد و در آنجا تحصیل علوم و ادبیات نمود و بشعر سرودن

آغازید و آنگاه تخلص حبیب میکرد بتدریج شهرتی یافت و در نزد حسنعلی میرزا

شجاع السلطنه که حکومت آن سامان داشت مقرب شد و با امر او تخلص قانی گرفت

و آن به نسبت اسم پسر شجاع السلطنه یعنی او کتا قان بوده . قانی مدتی در

خراسان و کرمان ملتزم حضور او بود و همین شاهزاده وی را پیش فتحعلیشاه معرفی

نمود . بعد از اقامت در خراسان و شیراز و کرمان به تهران آمد و در آنجا معروفتر شد

و در دربار محمد شاه خاصه ناصرالدین شاه تقریب زیاد پیدا کرد .
آنچه از اخبار بدست میآید قآنی اول شاعر ایرانست که با موختن زبان فرانسه
آغاز نمود .

قآنی را میتوان بعد از ضائب معروفترین شاعر ایران در تمام دوره صفوی و
قاجار شمرد و شاید در طرز سخن و خوبی وصف و انتخاب کلمات و استعمال لغات و تتبع
اشعار قدما کمتر کسی از سخنگویان ایندوره با او برابری تواند کردن . مخصوصاً
هنر او در قصیده است ولی در غزل نیز استادی نشان داده .

در مسمط و ترجیع بند دستی داشته و مهارت بخرج داده است ولی باید گفت
همانطور که حلاوت عبارات در اشعار قآنی بیشتر است معانی فلسفی و اخلاقی کم
است .

در دیوانش قصاید مدحیه که توان گفت شاهکار اوست بسیار است سر مشق او
شاعران خراسانست و بخصوص نسبت بمنوچهری علاقه خاصی نشان میدهد . مخصوصاً
ناصرالدین شاه را زیاد ستوده و اغلب این قصاید را با وصف شیرینی از طبیعت شروع
کرده . از آن جمله مسمطی است که بنداول آن نقل میشود :

بنفشه رسته از زمین بطرف جویبارها و یا گسسته حور عین ز زلم خویش تارها
زسنگ اگر ندیده ای چنان جهد شرارها به بر گهای لاله بین میان لالهزارها
که چون شراره میجهد زسنگ کوهسارها

تیز در مسمط زیرین شوق لطف بهار و عشق روی گلزار و نغمه جویبار نمایانست .
باز بر آمد بکوه رایت ابر بهار سیل فروریخت سنگ از زبر کوهسار
باز بجوش آمده مرغان از هر کنار فاخته و بوالملیح صلصل و کبک و هزار
طوطی و طاورس و بطسیره و سرخاب و سار

هست بنفشه مگر قاصد اردیبهشت گز همه گلها دمدمی بیشتر از طرف کشت
وز نفسش جویبار گشته چوباغ بهشت گوئی با غالیه بر رخس ایزد نوشت
کای گل مشکین نفس مرده بر از نو بهار

دیده نرگس بیاغ باز پر از خواب شد طره سنبل براغ باز پر از تاب شد

آب فسرده چوسیم باز چوسیماب شد باد بهاری بجست زهره وی آب شد
نیمشبان بیخبر کرد زبستان فرار...

تغزل‌های شاعر که به‌عناسبت قصایدی در رسیدن نوروز و وصف بهار و مدح شهر یار
سروده‌ال‌حق هر يك نمونه‌ای بدیع از لطف ضمیر و طبع منیر اوست و با اینکه در تمام
آنها استادان سابق را پیروی نموده در این پیروی شایسته و هنر آفرین بوده و پیداست
او خود در سخن پردازي مراحل پیموده و بی‌شبهه در سرودن اینگونه اشعار طبع
روان فیاضی داشته‌است. در اغلب قصاید استاد استمداد او از فیض نضجه گویندگان
پیشین پیداست مثلاً در قصیده:

اگر نظام امور جهان بدست قضاست چرا بهر چه کند امر شهر یار رضاست.
استادانوری در مد نظر شاعرانه او بوده که ناظم قصیده‌ایست با مطلع زیر:
اگر محول حال جهانیان نه قضاست چرا مجاری احوال بر خلاف رضاست
ایضاً در قصیده:

آنچه میبینم بیداری نبیند کس بخواب زانکه در يك حال هم در راحت هم در عذاب
همان استاد را پیروی کرده که گفته بود:
آنچه می‌بینم به بیداریست یارب یا بخواب
خوشتن را در چنین نعمت پس از چندین عذاب
همچنین در قصیده:

غم و شاد است که با یکدگر آمیخته‌اند یا مه روزه بنوروز در آمیخته‌اند
قصیده خاقانی را سر مشق گرفته که گفته:
می‌وشکست که با صبح در آمیخته‌اند یا بهم زلف و یارب بر آمیخته‌اند...
ازین رقم اشعار در دیوان قانلی که ارتباط مستقیم با سبک سخن استادان قدیم
دارد فراوانست.

در دو قصیده ذیل که شاعر روح طبیعت بهاری را در سخنان نغز حلوه‌گر ساخته
تأثیر سبک منوچهری هویداست:
جان خرم و دل فارغ و شاهد بکنار است کار طرب و روز می و فصل بهار است
خاک چمن از آب روان آینه دار است باد سحر از آتش گل مجمره سوز است

تا مینگری کو کبشوری و سرواست
 تا میشنوی زمزمه صلصل و سارست
 سوری بیچه ماند بیکسی بیضه الماس
 کان بیضه الماس پر از عود قمارست
 مانا ز سفر تازه رسیدست بنفشه
 کثر بر خطمشکین اثر گردوغبارست

بهار آمد که از گلبن همی بانگ هزار آید

بهر ساعت خروش مرغزار از مرغزار آید

نوگوئی ارغنون بستند بر هر شاخ و هر برگ

زیس بانگ تذر و صلصل و دراج و سار آید

بجوشد مغز جان چون بوی گل از گلستان خیزد

بپرد مرغ دل چون بانگ مرغ از شاخسار آید

خروش عندلیب و صوت سار و ناله قمری

کهی از گل کهی از سروبن که از چنار آید

یکی گیرد بکف لاله که تر کیب قدح دارد

یکی بر گل کند تحسین کز بوی نگار آید

یکی بیند چمن را بی تأمل مر حبا گوید

یکی بوید سمن را مات صنع کرد کار آید

یکی بر لاله پا گوید که هی هی رنگ می دارد

یکی از گل بوجد آید که بنخ بوی یار آید

یکی بر سبزه میغلطد یکی بر لاله میرقصد

یکی گاهی رود از هوش یکی که هوشیار آید

زهر سوئی نوای ارغنون و چنگ و نی آید

زهر سوئی صدای بریط و طنبور و تار آید...

از این اشعار زیبا که صفای بهاران را بسخن تصویر میکند نیک پیدا است که

شاعر نغمه گو در جذب سحر طبیعت بوده و آنرا در اثر جوش و خروش حس درونی

سروده. قصیده زیرین همان حال ذوقی بهار پرستانه شاعر را مینمایاند که نقش بدیع

طبیعت را بقلمی فزونگر ترسیم نموده:

راستی را کس نمیداند که در فصل بهار
 از کجا گردد پدیدار اینهمه نقش و نگار
 عقلمنا حیران شود کز خاک تاریک نثرند
 چون بر آید اینهمه گل‌های نغز کامکار
 کیست آن صورتگر ماهر که بی تقلید غیر
 اینهمه صورت برد بی علت و آلت بکار
 چون نپرسی کاین تمایل از کجا آمد پدید
 چون نجوئی کاین تصاویر از کجا شد آشکار
 خیری از مهر که شد زینسان بگلشن زرد روی
 لاله از عشق که شد زینسان بیستان داغدار
 از چه بیزنگار سبزمست از ریاحین بوستان
 از چه بی شنکر فسر خست از شقایق کوهسار
 باد بی عنبر چرا شد اینچنین عسبرفتان
 ابریسگوهر چرا گشت اینچنین گوهر تار
 بر کف این تسبیح یا قوت از چه گیرد ارغوان
 بر سر این تاج زمره از که دارد کوکنار
 برق از شوق که میخندد بدینسان قاه قاه
 ابر از هجر که میگردد بدینسان زار زار
 چون مجوسان بلبل از ذوق که دارد زمزمه
 چون عروسان گلبن از بهر که بنهد گوشوار
 ابر غواصی نداند از کجا آرد گهر
 باد رقاصی نداند از چه رقصد در بهار

قاآنی گذشته از دیوان اشعار نیز تألیفی منشور دارد بنام پریشان که آنرا
 بطرز و اسلوب گلستان سعدی ساخته و عین شیوه استاد شیرازی را بکار برده و تمام شعر
 و نظم آنرا با استثنای چند بیت خود سروده چنانکه در خاتمه گفته است:

نیست درو عسارت هیچکس
 خاص منست آنچه درو هست و بس
 جز دوسه بیتی ز عرب و ز عجم
 گامده جاری بزبان قلم
 حکایات پریشان مانند گلستان در آداب و سیر و نصایح و سرگذشت و لطائف و
 نظایر آنست. قآنی در سال هزار و دو است و هفتاد در طهران وفات یافت.

فروغی بظامی - میرزا عباس بظامی متخلص بفروغی فرزند آقاموسی در
 هزار و دو است و سیزده در عتبات تولد یافت و بعد از چندی از آنجا به مازندران آمد
 و در ساری اقامت جست. روزگاری ملترم رکاب فتحعلیشاه و مداح وی بود. چندی
 نیز در کرمان در خدمت حسنعلی میرزا شجاع السلطنه که حامی قآنی نیز بود تقرب
 داشت و تخلص فروغی را نیز همین شاهزاده بمناسبت لقب فرزند خود فروغالدوله بار
 بخشید. فروغی قسمت بزرگ عمر خود را بر ریاضت و درویشی و اعتزال گذرانیده و
 بمجلس عرفا میگروید. استعداد و مهارت فروغی در غزل سرائی است و در این هنر
 بمعاصرین خود برتری داشت شماره اشعارش را تا بیست هزار بیت گفته اند. غزلیاتش
 در میان معاصرین معروف و زیاتر بوده. در طرز غزل از بزرگان غزل سرا مانند حافظ
 و سعدی پیروی کرده و خود نیز شیوه ای مخصوص و گاهی مضامین نو بکار برده اغلب
 غزلیاتش شیرین و جاذب است و مطالعه غزلیاتش مانند :

پایه عمر گرانمایه بر آبست بر آب

همه جا شاهد این نکته حبابست حباب..

اندوه نوشد وارد کاشانه ام امشب

مهمان عزیز آمده در خانه ام امشب..

یکشب آخر دامن آسحر خواهم گرفت

داد خود را ز آنهمه بیداد گر خواهم گرفت..

و نظایر آن ذوق را تحریک میکند. غزل ذیل باروح عرفانی و ذوق آزادگی

و زندانه سروده شده :

خدا خوان تا خدادان فرق دارد که حیوان تا با انسان فرق دارد

موحد را بمشرك نسبتی نیست
 محقق را مقلد کی توان گفت
 مناجاتی خراباتی نگردد
 مخوان آلوده دامن هر کسی را
 من و ابروی یار و شیخ و محراب
 من و میخانه خضر و راه ظلمات
 مخوان دور فلک را دور تر سا
 مکن تشبیه زلفش را به سنبل
 مبر پیش دهانش غنچه را نام
 رختن را مه مگوهر گز فروغی

که واجب تا بامکان فرق دارد
 که دانا تا بنادان فرق دارد
 که سر جسم تا جان فرق دارد
 که دامن تا بدامن فرق دارد
 مسلمان تا مسلمان فرق دارد
 که می با آب حیوان فرق دارد
 که دوران تا بدوران فرق دارد
 پریشان تا پریشان فرق دارد
 که خندان تا بخندان فرق دارد
 که خور با ماه تا بان فرق دارد

وفاتش بسال هزار و دو بیست و هفتاد و چهار اتفاق افتاد.

سر و شرافتهائی - میرزا محمدعلی متخلص بسروش در سده اصفهان تولد
 یافت. از جوانی کسب کمال و معرفت نمود و استعداد فطری بیروزداد و بساختن اشعار
 پرداخت. سپس در بلاد ایران مسافرتها کرد و راهش به تبریز افتاد و در آنجا اقامت
 گزید و نخست نزد قهرمان میرزا پسر نایب السلطنه تقرب جست و بعد حضرت
 ناصرالدین میرزا ولیعهد را دریافت و چون ولیعهد بشاهی رسید سر و شرافتهائی
 بتهران آمد و در اعیاد و مجالس سلطنتی خواندن اشعار تهنیت بعهده او بود. از طرف
 ناصرالدین شاه صلوات و انعام دریافت کرد و صاحب مال و جاه گردید و بقلب شمس الشعرائی
 نایل آمد. اشعار بسیار از قصاید و غزل و مثنوی ساخته و سبک قدما را تتبع کرده و
 بفرخی و ناصر خسرو و منوچهری و امیر معزی نظیره گفته بطوری که توان گفت از
 این حیث استعداد خاصی نشان داده است.

قصاید در مدح شاه و امرا و غزلیات و مثنویات مانند ساقی نامه و الهی نامه
 دارد. مدح حضرت علی و ائمه هدی را زیاد گفته و دیوانی از و بنام زینت المدایح
 جمع شده و انتشار یافته. وفاتش در هزار و دو بیست و هشتاد و پنج روی داد.

اینک چند بیت از قصیده ای که در آن قصیده فرخی را با مطلع : بر آمد
بیلگون ابری ز روی بیلگون دریا... که معزی و دیگران هم آنرا استقبال کرده اند
تبع نموده :

دو ابر بانگه زن گشت از دوسوی آسمان پیدا
بهم ناگاه پیوستند و بر شد از دو سو غوغا
چو پیوستند باهم بانگه هیجا از دو سو بر شد
سوی هم تاختن کردند گفتی از پی هیجا
الا ای ابر کوشنده که بی کینی خروشنده
چرا بی کین خروشی گرنه ای کالیوه و شیدا
ز گرد تیره ات خورشید روشن رخ برون تابد
چنان کز گرد لشکر شد سوار دلدل شها
بطور کلی سرود در وصف بهار و تهنیت نوروز سخنوری ماهر بوده از آن جمله
این شعر را که بسبک منوچهر است سروده :
نوروز نو آئین تر امسال ز پار است ای ترک بده باده که عید است و بهار است
کلبن چویکی حور بپر کرده حریر است هامون چویکی حله پر نقش و نگار است..
از برخی اشعار سرودش اشاراتی بوقایع زمان ناصرالدین شاه توان دید از آن جمله
در نخستین بار بر قرار شدن تلگراف در ایران شاعر اهمیت آنرا اینگونه دریافته و از
آن اختراع بزرگ تعبیری شاعرانه ساخته :
منت ایزد را که آسان کرد بر عشاق کار
زین همایون کار که کاندر جهان شد آشکار
عاشقان بی بیک و نامه در سوال و در جواب
بانکارین در میان فرسنگه اگر باشد هزار
کارها در روز کار شهریار آسان شد دست
آفرین بر روزگار شهریار کامکار
کرد این فرخنده خدمت اعتضاد السلطنه
یافت از شاهنشاه گیتی نشان افتخار

ابیات ذیل نیز توانائی او را در نقاشی جلوه ها و تصویر زیبائیهای طبیعت
مینمایاند :

تا عروس و بهاری پرده از رخ بر کشید
باد چون مشاطه اش در حیل و زیور کشید
ژاله بر سنبل بدان ماند که رضوان بهشت
موی حوران بهشتی در در و گوهر کشید
باغبان در بوستان کوئی همه شب مشک سود
دست مشک آلود را بر شاخ سیسنبیر کشید....

محمود خان ملك الشعراء - محمود خان زاد گاهش کاشانست ولی خانواده اش
منسوب باذربایجان بوده و در زمان زندیان عراق انتقال نموده است پدرش محمد
حسین خان متخلص بعندلیب و جدش فتحعلی خان صبا هر دو از شعرای نامی بودند و
در دربار فتحعلیشاه مقام ملك الشعرائی داشتند و عندلیب قازمان ناصرالدین شاه همین
لقب را دارا بود .

محمود خان گذشته از فن شعر که در آن استادی داشت در فنون و علوم دیگر
نیز از سر آمدان عصر خود و در حکمت و حدیث و تفسیر و علوم ادبیه و صنایع دستی
مانند حسن خط و نقاشی و منبت کاری نظیر نداشت و در واقع توان گفت، این شخص
مظهر ذوق و استعداد ایرانی و نمونه کامل صنایع ظریفه ایران در عصر خود بوده . در
شعر قریحه بلند داشته و مخصوصاً در طرز قصیده استادان قبل از مغول را تتبع کامل
نموده و شیوه لطیف خاصی پیدا کرده و اشعار نغز بدیعی سروده است. توان گفت وی
نزدیکترین گویندگان عصر خود بسبب عنصری و فرخی و منوچهری و معزی و ادیب
صابر است. در دربار ناصرالدین شاه محل توجه و احترام بود و لقب ملك الشعرائی داشت.
دیوانش قریب دو هزار و پانصد بیت دارد. وفاتش بسال ۱۳۱۱ یعنی دو سال پیش از قتل
ناصرالدین شاه اتفاق افتاد .

قصایدوی بیشتر مربوط بمدارج ناصرالدین شاه و درباریان اوست که در آن
فواید تاریخی نیز توان گرفت مانند ذکر جلوس یا سفرها یا رسوم جشن و بزم. مثلاً
در قصیده رحلت محمد شاه و جلوس ناصرالدین شاه این ابیات آمده :

چوتخت ملك تهي ماند از محمد شاه
 بشهر تبريز اقدر خبر رسيد بشاه
 از آن خبر بنگويم ملك چه گفت و چه كرد
 همی بگشت درون دو چشم خسرو آب
 ز بهر ساز سفر چون زسوك شه پرداخت
 بخواند پيش پي مصلحت خديو بزرگه
 چو صف زدند پيای سريس زن در فن
 بگفت كز روش دهر و كردش كردون
 نهی شدست سر گاه کی ز شاه و كتون
 سپاه جمله پرا كنده ملك شوریده

که نوشه بساد رواش بعالم دیگر
 که خاک ملك دگر شد ز کینه اختر
 از آنکه کس بشنیدن نمیکند باور
 هم از فراق پدر هم ز سوزش کشور
 بگشت در سر خسرو هزار گونه فکر
 هر آنکه بود بدر گسه ز کهنتر و مهتر
 خديو ايران برداشت مهر گنج و گهر
 قتادمان سفری پر ز هول و پر ز خطر
 برقت باید مان تا بتخگاه پدر
 چگونه باید درك سپاه و ساز مهر ...

ابیات ذیل که در حلول نوروز و جلوه بهار سروده شده دلیلی است بر اینکه
 استاد چگونه صنعت متقدمین را فرا گرفته و چه ذوق عالی و قریحه سرشار در سخن
 فارسی داشته است :

بسر گاهان قمری چو در آید بسخن
 من سپیده دم فردا بسوی باغ شوم
 یکسوی دست ز نورسته بنفشه است کبود
 رعد مینالد و میبالد از آن تاله گیاه
 هر کجا بگذری از لاله خود روی براه
 لب هر جوی پر از لاله شد و مرزنگوش
 دست در دامن شادی زن و در نوبت گل
 غم یکی میوه تلخست ازو هیچ مخور
 در دل اندیشه مدار از شب آبتن از آنک

سوی باغ آی نگارینا لختی با من
 که گل سوری از خنده گشود دست دهن
 سوی دیگرش سفید است ز بشکفته سمن
 ابر میگرد و میخندد از آن گریه چمن
 شمعی افسروخته بینی زبیر سبز لکن
 زین سپس خیمه نگارا بلب جوی بز
 در کش از دست غم و آنده گیتی دامن
 وان درختی که غم آرد بر از بیخ بکن
 کس نداند که چه میزاید این آبتن

بیز این ابیات زنده و بانشاط انس او را با طبیعت و مهر و حیرت او را در برابر
 بدایع خلقت نشان میدهد :

از کوه بر شدند خسروشان سحابها
 غلطان شدند از بر البرز آبها

باد صبا بیامد و بر بوستان گذشت
 دوشینه بادهای تر از سوی بوستان
 چون صد هزار جام بلورین و از گون
 خوبان سپیده دم بسوی بوستان شدند
 وقتی خوش است عاشق دل داده را کنون
 زین فصل و بابها که کتاب زمانه است
 جز روز خرمی نبود در حساب عمر

بگرفت زلف سنبل از آن باد قابها
 بر روی گل زدند سحر که کلابها
 بر آبدان ز ریشش باران حبابها
 از بهر دیدن رخ گل با شتابها
 در خانه داشتن نتوان با طنابها
 تو اختیار فصل طرب کن ز بابها
 ما بر گرفته ایم ز گیتی حسابها

شعراى دیگر - دوره قاجار با وجود شاعران و سخنگویان زیادی ممتاز بوده و
 گذشته از آنائى که بر وجه مثال مذکور افتاد سخن پردازان دیگر وجود داشته و در
 اقسام سخن مهارت خاص ابراز نموده اند که از آن جمله میتوان یغمای جندقى و شهاب
 قرشیزى و مفلح طهرانى و رضاقلی خان هدایت و صبوری مشهدى و فتح الله خان
 شیبانى و امثال آنان را نام برد. همه این سخنگویان در سرودن اشعار محکم و
 متین دست داشته و هر يك در طرزى قوت طبع و صفای فریحه نشان داده و در زنده
 کردن شیوه قدها استعداد خاصی را مالک بوده اند .

آثار منثور دوره صفوی و قاجاریان

۱ - تألیفات تاریخی

حیب السیر - حیب السیر تاریخ عمومی معروفی است که غیاث الدین بن
 همادالدین خواندمیر تألیف کرده و وقایع را از ابتدای تاریخ بشر تا وفات شاه اسماعیل
 صفوی یعنی سال نهصد و سی آورده. این کتاب نسبت بروضه الصفا کوچکتر است و در
 سه جلد میباشد و بمناسبت احتوای تفصیل اوایل کار و شرح سلطنت شاه اسمعیل که مؤلف
 معاصر بوده است دارای اهمیتی است .

خواندمیر بعد از پایان آوردن این کتاب سفر هند کرد و بعد تجدید نظر در آن
 کتاب نمود و در سال نهصد و چهل و یک در هند وفات یافت و در دهلی مدفون گردید .
 گذشته از حیب السیر و تکمله روضه الصفا تألیفات دیگر از این مؤلف بوجود آمده

از جمله آنها کتاب دستورالوزرا میباشد و آن در احوالوزرا و اسلام تا انقراض سلسله نیموریانست و تألیفش در ۹۱۴ خاتمه یافته .

صفوة الصفا و احسن التواریخ - از این دو کتاب اولی را ابن بزادر اواسط قرن هشتم در شرح حالات و کرامات اجداد صفویه خاصه شیخ صفی السدین نوشته و در اواسط قرن دهم یعنی در سلطنت شاه طهماسب تجدید تألیف شده . دومی را حسن بیک روملو از فضلی آترمان باز در اواسط قرن دهم تصنیف نموده و قایم سالهای نهمصد تا نهمصد و هشتاد و پنج با تفصیل سلطنت شاه طهماسب در آن ثبت است .

تاریخ عالم آرای عباسی - عالم آرا کتابی است در شرح حال و سلطنت شاه عباس اول و اجداد او که اسکندر منشی از منشیان دربار آن پادشاه تألیف کرده و آنرا با وقایع سال وفات شاه عباس و جلوس خلف او شاه صفی در سال هزار و سی و هشت بیابان آورده .

گذشته از این تواریخ و آنهاییکه در مقدمه این فصل مذکور افتاد تواریخ مهم دیگری در زمان صفویه تألیف یافته که از آن جمله است :

تغاریستان و جهان آرا تألیف قاضی احمد غفاری و **لب التواریخ** تألیف یحیی بن عبداللطیف قزوینی و **تاریخ ایلچی نظام شاه** که مخصوصاً از لحاظ وقایع روزگار شاه طهماسب مهم است .

تاریخ نادری - تاریخ جهانگشای نادری تنها تاریخ معروف دوره سلطنت نادر شاه میباشد که وقایع سلطنت ویرا قاهر گش که در هزار و یکصد و شصت اتفاق افتاده ذکر کرده . مؤلف این تاریخ میرزا مهدی خان بن محمد نصیر استرآبادی نام داشته که منشی و ازندما و درباریان نادر بوده و در سفرهای آن پادشاه حضور داشته است؛ همو تاریخ دیگری بنام آن پادشاه موسوم به **درة نادریه** تألیف نموده که انشای آن نمونه تکلف و عبارت پردازی است .

زبدة التواریخ محمد محسن بن عبدالکریم در وقایع اواخر صفویان و ظهور افغانست و مؤلف خود شاهد آن وقایع بوده .

تاریخ زندیه - تالیف علیرضا بن عبدالکریم شیرازی که مسائل و قایع جانشینان کریم خان زند است .

مجموع التواریخ - تالیف ابوالحسن بن محمد امین گلستانه است که شامل وقایع سی و پنج ساله بعد از نادر شاه است و دوره افشاریه و زندیه را نشان میدهد .

متمم روضة الصفا - غیاث الدین خواندمیر بیره دختری میرخواند جلد هفتم تاریخ روضة الصفا را تکمیل کرده و آنرا تا بعد از وفات سلطان حسین بایقرا که سال نهصد و دوازده وفات یافته آورده و فضلی او آخر سلطنت آن سلطان و اولاد و احفاد او را نیز ذکر کرده بعد در دوره قاجاریان رضاقلیخان هدایت سه جلد دیگر بر آن افزوده و سلسله وقایع را تا زمان سلطنت ناصرالدین شاه رسانده است پس از روضة الصفا با تکمله ازده جلد مرکب است .

راجع به زندیه و کتاب های تاریخی دیگر نیز تالیف یافته که از آن جمله میتوان تاریخ گیتی گشا تالیف میرزا محمد نامی را ذکر کرد که دو ذیل هم بر آن نوشته شده یکی از طرف میرزا عبدالکریم ابن علیرضا و دومی از طرف محمد رضای شیرازی .

ناسخ التواریخ - معروفترین تاریخ عمومی است که در دوره قاجار تالیف یافته و بفارسی فصیح نزدیک بطرز متقدمین نوشته شده و آن با ملحقات قریب پانزده جلد بزرگ میشود قسمت اسلام و تاریخ ایران بعد از اسلام مشروح است مؤلف اول آن میرزا تقی متخلص به سپهر مستوفی دربار ناصرالدین شاه و از دانشمندان و فضلی آن بوده که تا جلد یازدهم نوشته و بعد از او عباسقلیخان سپهر که تا کشته شدن ناصرالدین شاه از مقر بین دربار بود چند جلد در شرح حال ائمه و تفصیل سلطنت ناصرالدین شاه و غیره بر آن افزوده عباسقلیخان سپهر تالیفات دیگر نیز دارد و کتاب و فیات الاعیان ابن خلکان را بفارسی ترجمه نموده و در فضل و ادب نمونه بوده .

تاریخ منتظم ناصری - تاریخ منتظم ناصری تاریخ عمومی است از اول اسلام تا زمان مؤلف در سه جلد مؤلف آن محمدحسن خان صنیع الدوله وزیر انطباعات دربار ناصرالدین شاه آنرا در سنوات ۱۲۹۸ تا ۱۳۰۰ تالیف کرده صنیع الدوله تالیفات

دیگر داشته و از آن جمله در جغرافیای ایران نیز مرآة البلدان نوشته که دو جلد آن بطبع رسیده .

تواریخ مخصوص دوره بعضی از سلاطین قاجار نیز تألیف یافته که از آن جمله مآثر سلطانیه تألیف عبدالرزاق نجفقلی و تاریخ صاحبقرانی تألیف محمود میرزا و تاریخ ذوالقرنین تألیف فضل الله منشی است و هر سه بنام فتحعلیشاه و در زمان خود او نوشته شده .

۴- کتب تذکره و تراجم احوال

تحفه سامی - تحفه سامی کتابی است در شرح حال شعرای اوایل قرن نهم تا اوایل قرن دهم که اغلب معاصر مؤلف کتاب یعنی سام میرزا پسر شاه اسمعیل صفوی بوده اند. تألیف مزبور در حدود ۹۵۷ ختم یافته و خود سام میرزا بسال ۹۸۳ با مر شاه اسمعیل ثانی گشته شده.

مجالس النفائس - اصل این کتاب بزبان ترکی تألیف امیرعلیشیر نوائی و در شرح حال شعرا و نویسندگان معاصر آنوزیر دانشمند است و در زمان شاه عباس شاه علی نام آنرا فارسی کرده .

خلاصة الاشعار وزبدة الافکار - تذکره عمومی است و در احوال شعرا که در زمان شاه عباس تألیف یافته . مؤلف آن تقی الدین محمد کاشی است .

مجالس المؤمنین - کتابی است در شرح حال و آثار و اقوال علماء و فقهاء و سلاطین و شعرا و متصوفین شیعه که در عهد صفوی تألیف یافته. مؤلف آن قاضی نورالله ششتاد، یار وطن خود به بندر رفته و در لاهور اقامت گزید و از طرف اکبر شاه قاضی آن شهر معین گردید و تألیف مجالس المؤمنین را در حدود تهجد و نود و سه در همین شهر شروع نموده و آنرا در ۱۰۱۰ بختام آورد شیوه فارسی این کتاب به برخی از تصانیف مکلف دوره مغول ساده و شیرین است .

هفت اقلیم - تذکره عمومی است که بترتیب اقالیم شعرا را طبقه بندی کرده مؤلف آن امین احمد رازی است پدرش خواجه احمد از طرف شاه طهماسب صفوی

کلاتری ری را داشت امین احمد سفر هندی نیز کرده در تألیفات هفت اقلیم شش سال صرف نموده و آنرا بسال ۱۰۰۲ بیابان آورده و ماده تاریخ ختام این جمله است «تصنیف امین احمد رازی»

آتشکده آذر - آتشکده از تذکره های معروف این دوره است . مؤلف آن لطفعلی بیگ آذر بیگدلی متخلص به آذر بسال ۱۱۳۴ در اصفهان تولد یافته و تحصیلات خود را در قم کرده و بعد از چهارده سال اقامت در آنجا سفرهای متعدد اجرا نموده است معاصر نادرشاه بود و آنگاه که قشون نادر از هند بر میگشت آذر در مشهد اقامت داشت .

آذر در اوایل جوانی بر حسب ذوق طبیعی اشعار میسرود و متقدمین را تتبع میکرد و مخصوصاً در بین معاصرین خود سبک سخن سیدعلی مشتاق اصفهانی را تتبع مینمود اشعارش جزیل و آبدار است و از آنجمله مثنوی یوسف و زلیخاست .

تذکره آتشکده را در سن چهارم بسال ۱۱۷۴ هجری تألیف کرده و شعر ابرار ترتیب اقلیم طبقه بندی نموده و شرح حال ۸۴۲ تن را آورده و نمونه های از اشعار آنها را ذکر کرده و شرح حال خود را نیز در آخر کتاب درج نموده .

ریاض العارفين و مجمع الفصحاء - مؤلف این دو کتاب که مهمترین تذکره های شعرای فارسی است که در دوره اخیر تألیف شده رضا قلیخان طبرستانی متخلص به هدایت پسر محمد هادیخان میباشد که در سال ۱۲۱۸ یعنی زمان سلطنت فتحعلیشاه در طهران تولد یافته و بعد از رشد و نمو و تحصیل کمالات بدر بار محمد شاه و ناصرالدین شاه مناصب عالییه یافته و مخصوصاً امر تربیت عهد جوانی ناصرالدین شاه بدو مفوض بوده است. ریاض العارفين محتوی شرح حال شعرای متصوف و عرفا میباشد. منتخبات از اشعار و آثار آنها و همچنین منتخباتی در این کتاب از مثنویهای خود مؤلف مندرج است مجمع الفصحاء بر دو جلد است و بالغ بر ۷۰۰ تن از شعرای سلاطین و شاهزادگان و امرا و شعرای معروف و متوسط و متأخر ایران را در آن نام برده و منتخبات از اشعار آنان را ذکر کرده است. خود مرحوم رضا قلیخان قریحه شاعرانه داشته و تخلصش

هدایت بوده و بتصریح خودش زیاده برسی هزار بیت سروده و نمونه هائی در مجمع-
الفصحاء از قصاید و غزلیات خود ثبت نموده در همین تألیف مجملی از شرح حال خود
را ذکر کرده و از تألیفات دیگر خود مانند تکمله روضة الصفا و لغت انجمن آراء نام
برده . وفات هدایت سال ۱۲۸۸ روی داد.

نامه دانشوران - از کتابهای مشروح و مهم تراجم احوال علماء و ادباء در
زبان فارسی نامه دانشوران است که هم در زمان ناصرالدینشاه با اهتمام عده ای از فضلا
تألیف شده و هفت جلد آن انتشار یافته. مؤلفین نامه دانشوران حاج میرزا ابوالفضل
ساوه ای و میرزا حسن طالقانی و میرزا عبدالوهاب قزوینی و مخصوصاً شمس العلماء
عبدالرب آبادی است که وی بعد از فوت بعضی از مؤلفین مذکور فوق بمعاونت
ادیبی دیگر موسوم بنیات ادیب تألیف این کتاب را تعهد نموده و تساجلد هفتم
منتشر ساخته.

از جمله تذکره های متعدد دیگر که در دوره صفوی و قاجار تألیف یافته
یکی تذکره بزم آرا تألیف سیدعلی است (قرن دهم) دیگر تذکره مهیخانه تألیف
لطف الله رازی است (قرن دهم) دیگر ریاض الشعراء تألیف علیقلیخان واله (قرن
دوازدهم) دیگر خزانه عامره تألیف آزاد حسینی (قرن دوازدهم) دیگر
خلاصة الافکار تألیف ابوطالب تبریزی (قرن دوازدهم) و نظایر و امثال آنهاست که
بعضی آنها در هند و برخی در ایران تألیف یافته .

نجوم السماء - کتابی در شرح حال فقهای شیعه در عصر صفوی تا واسط قاجار به
و آن در اواخر قرن سیزدهم یعنی زمان سلطنت ناصرالدینشاه باهتمام محمد
صادق بن مهدی تألیف یافته .

در این مورد ذکر کتابی دیگر در همین موضوع موسوم به قصص العلماء خالی
از اهمیت نیست که مؤلف آن محمد بن سلیمان تنکابنی است و ترجمه ۱۵۳ تن از
علمای شیعه در آن آمده است .

۳- کتب دینی و حکمی

جامع عباسی - کتابی است در احکام فقه تألیف شیخ محمد بن حسین عاملی